

الخصائص

في مناقب علي بن ابي طالب رضي الله عنه

المنسوب الى

الإمام ابي عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي رحمه الله تعالى
المتوفى سنة ٣٠٣

طبع

في كلكته باللات مطبع مظهر العجايب المعروف باردو كاثيد پريس
في

سنة ١٣٠٣ هجرية = سنة ١٨٨٦ عيسوية



كتاب

خصائص در مناقب علي بن ابي طالب رضي منسوب بامام ابو

عبد الرحمن احمد بن شعيب نسائي رح المتوفى سنة ٣٠٣

در سنة ١٣٠٣ هجري مطابق سنة ١٨٨٦ ع

در شهر كلكته

بمطبع مظهر العجايب معروف باردو كاثيد پريس چاپ شد

جملة حقوق طبع اين كتاب محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحيم

و احمده على نعمائه العميم و نصلي على رسوله الكريم - و على
الذين معه اشداء على الكفار و رحماء بينهم احسن صلوة و اكمل تسليم*
و بعد

يقول احقر عبد الله الصمد - كبير الدين احمد - انه اصر علي من
له ربه في حب آل النبي الاكرم - صلى الله عليه و آله و سلم - و له
صدارة و سيادة في احبائه الممجد - الرئيس البوهاري البردراني
السيد صدر الدين احمد - بان ابذل جهدي في طبع هذا الكتاب
الجالب - الى حب عاي بن ابي طالب - المسمى بالخصايص -
مزبلا عنه النقايص - فصعيت في تصحيح متنه على قد الامكان -
و تركت ترجمته كما كان - و اجو (بي العفو و الغفران - بما
وقع مني من الزلل و النسيان *



بنام ابزد بخشده داور • فرور مابه هو گونه گوهر .
درود بی پایان - ار پاك يزدان - بر پيشرو و خشوران - جاويدان باد
صد هزاران آفرين بر جانسان • بر روان پاك فرودان شان
سپس ابن ناكس كه تيرين • احمد كبير الدين - ميگوين - كه دوستم سيد
والا نژاد - صدر الدين احمد فرخ نهاد - كه همة ديكاش در مرز يوم بوهار
بردوان فرساد راه و يا دانش و داد بودند - بمن بينواي نابكار نماز فرمودند -
كه خصايص نامك سائي را كه در فرورزش اسدالله الغالب - پور ابي
طالب - است - چاپ كدم - و در درستي راستي و كاستي آن دست و پا يي
زدم • هر چند كه اين كار ار جهند از نيروي اين مستمند بس ناكشود بود -
نادم كام و ناكام گام درين چام چام نهادم - و در پارسي ورشيم آن و نژه ها را
بدشيم ناز نژه ها نشاندم - مگر پارسي همسراز آن را بر همان پيشين
اندار بگذاشتم • خدا را لغزشهاي مرا در گذار - و من اهرمن زده را
بوز راه راستي و راستبازي نگهدار •

بسم الله الرحمن الرحيم

احوال النسائي

عن تيسير الوصوا

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن بحر بن
سنة خمس عشرة و مائتين و مائت بمكة سنة ثلاث و ثلثة اية و هو
احد ائمة الحفاظ اخذ الحديث عن قتيبة بن سعيد و علي بن
حشرم و اسحاق بن ابراهيم و محمد بن بشر و ابي داود السجستاني
وعبرهم و اخذ عنه خاق كثير و له ثقب كثيرة في الحديث و كان
شافعي المذهب و له مداسك على مذهب الامام الشافعي و كان
ورعا متحريرا * قال علي بن عمر - الحفاظ ابو عبد الرحمن النسائي
مقدم على كل من يذكر في زمانه في هذا العلم اجتمع به جماعة من

الحفاظ والشيوخ منهم عبد الله بن احمد بن حنبل بطرسوس
وثابوا دلم بافتخانه * وسأله بعض الامراء عن كتابه السنن اكله
صحيح فقال فيه الصحيح والحسن و يقارلها قال واكتب لنا
الصحيح منه مجردا فوضع المجتبي فهو المجتبي من السنن
قرب كل حديث تكام في اسداده بالتعليل هذا فليل من كثير *

عن وفيات الاميان لابن خلكان

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن سنان
بن بحر النسائي الحافظ كان امام عصره في الحديث وله كتاب
السنن وسكن مصر و انشرت بها تصانيفه واخذ عنه الناس قال
محمد بن اسحق الاصميهاني سمعت مشايخنا بمصر يقولون ان ابا
عبد الرحمن فارق مصر في آخر عمره و خرج الى دمشق فسئل
عن معوية و ما روى من فضائله فقال اما يرضي ان يخرج معوية
راما براس حتى يفضل و في رواية اخرى ما اعرف له فضيلة الا
لا اشبع الله بطاىك و كان يتشيع فما زالوا يدفعون في حضنه حتى
اخرجوه من المسجد و في رواية اخرى يدفعون في خصبانه و داسوه
ثم حمل الى الرملة و مات بها * و قال الحافظ ابو الحسن الدارقطني
لما امسح بالنسائي بدمشق قال احمليون الى مكة يحمل اليها
فدفنوا بها وهو مدفون بين الصفا و المرزة و كانت وفاته في شعبان
سنة ثلث و ثمانمائة * و قال الحافظ ابو نعيم الاصميهاني لما داسوه

دمشق ما من سبب ذلك الدوس وهو مدقول . ال وكان قد صدق
 كتاب الخصائص في فعل علي بن ابي طالب عليه السلام واهل
 البيت عليهم السلام و اكثر رواياتها فيه عن احمد بن حنبل فقول انه
 الا تصنف كتابا من فضائل الصحابة رضي الله عنهم فقال دخلت
 دمشق و المنكر عن علي عليه السلام كثير فارت ان يهدى
 الله تعالى بهذا الكتاب * و كان بصوم يوما و يفطر يوما و كان موصوفا
 بكثرة اجماع قال الحافظ ابو القاسم المعروف بان عساكر الدمشقي
 كان له اربع زوجات يتقسم لهن و سراري * و قال الدار فطحي رحمه الله
 منحن بدمشق فدرك الشهادة رح و توفي يوم الاثنين لثلاث عشرة
 ليلة خلت من صفر سنة ثلاث و ثمانمائة بمكة حوسها الله تعالى
 و فيل بالرملة من ارض فلسطين و قال ابو سعيد عبد الرحمن بن
 احمد بن يونس صاحب تاريخ مصر في تاريخه ان ابا عبد الرحمن
 النسا في قدم مصر قديما و كان اماما في الحديث ثقة تيقا
 حافظا و كان خروجه من مصر في ذي القعدة سنة اثنى و ثمانمائة
 و رايت بخطي في مسوداتي ان مولده بنسا في سنة خمس
 عشرة و قيل اربع عشرة و مائتين و الله اعلم * و نسبته الى النسا بنجاح
 الذون و فتح السين المهمة و بعدها هجرة و هي مدينة حراسان
 خرج بها جماعة من الايمان .

در اشعة اللمعات شرح مشکوٰۃ نوشته

ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن سنان النسانی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده و مدره بود بین اصحاب الحدیث - و جرح و تعدیل وی معتبر بین العلماء - در اول کتابی نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست جایز الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مستخرج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا و مسمی - اخذ بمجتبی بنون و سبب اختصار آن بود که یکی از امرای زمان ازو پرسیدند همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نی پس آن امیر امر کرد او را بنویسند صحیح مجدد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکام کرده و عمل داشته اقد از آن کتاب اسقاط نمود چون محدثان گویند رواه النسانی مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتاب خمس یا اصول خمس بخاری و مسلم و سنن ابو داؤد و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خوانند - حاکم ابو عبد الله پیشاپویی گوید شنیدم از ابو علی نیشاپویی حافظ ده چهار دفتر را از حفاظ حدیث بین اهل اسلام یاد کرد اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم مدقواسست که شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی درش از یک دو بار که گفت ازو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که بعلم حدیث ز بر جرح

و بعد از رواة آن مذکور شد در زمان خود و بود در غایت درج نهمی
بیانی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین داین طریق
میکنند که فری علیه و ادا اسمع و در روایت از وی نمیگوید حدیثا
و اخبارنا چنانکه در روایت دیگری از مشایخ خود میگوید و
گفتند اند که سبب این طریقه روایت کردن از آدست که میان
حارث و نسائی خشونتی واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث
فقواتست ظاهر شد پس در حین تحدیث حارث در گوشه پنهان
میشد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او او را می شنید و از وی
استماع حدیث می نمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر
بود و نسائی روایت حدیث دارد از دیگر مشایخ مثل متیبه بن
سعید و اسحاق بن زهویه و علی بن خشرم و محمد بن غیدان و
ابو دازد سجستانی و روایت حدیث دارد از وی جماعتی از کبار
مانند ابو جعفر طحاری و ابوبکر بن السنی و ابو القاسم طبرانی
و صابر جمال الدین محدث می گوید از شیخ عبد الله یامعی منقول
است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن
شعیب الدسانی صاحب منصفات و مقادای زمان خود در مصر
مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار
از احن و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و
اهل آن ناحیه بویستی در مسجد با او گفتند چه می گویی در حق
معاوند و چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب مائل گفت
اما برضی معویه ان یخرج راس سراس حتی بفضل روایای آنکه

گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا اشبع الله بطنه پس مردم
 بوخواستند و در وی پیچیدند و بیگرمیها کردند و چندان زدندش که
 تا از مسجد بیرون آوردند و او را برمله بردند و ازان جهت بیمار
 شد و دران بیماری برفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بردندس
 و آنرا جهت بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان اصفا و سروره
 مدفون گشت و هم یافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر
 المومنین علی و اهل البیت علیهم التحیة و السلام تصنیف کرد تا
 او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمی نویسی گفت باعث من
 دران تصنیف آن بود که چون در دمشق در آمدم مردم ان ناحیه
 را منحرف یافتم از امیر المومنین علی خواستم که خداوند تعالی
 ایشان را براه راست آرد بسبب آن کتاب مذکور را تالیف
 کردم و او یک روز روزه میداشت و یکروز افطار میکرد و موصوف بود
 بکسرت جماع و چهارزوجه داشت میان ایشان قسم میکرد و وزای
 ان سرایی نیز میداشت * ولادت نسائی در سال دویست و پانزده
 ار هجرت و وفاتش در سال سه صد و سه *

عن خلاصة تذهیب تہذیب الکمال

احمد بن شعیب بن علی بن سنان بدوفین بن بحر بن دینار
 النسائی ابو عبد الرحمن القاضی الحافظ صاحب السدن واحد
 الایمة امیرزین و الحفظ الاعلام طوف و سمع بخراسان و العراق و

البحال و الحجاز و مصر و الشام و الجزيرة من خلق مذكورين في
 تراجمهم من هذا المختصر و غيره و عنه ابن حوضي الحافظ و
 الطحاوي و قال امام من ائمة المسلمين و العقيلي و ابن يونس و
 ابن عدي و ابن الهندي و خلق و قال ابو علي النيسابوري حدثنا
 السائي الامام في الحديث بلا مدافعة توفي بفلسطين (٤) و قيل
 بالرملة (٥) و دفن ببيت المقدس و قيل بمكة سنة اربع و ثلثمائة
 شهيدا رحمه الله تعالى و رضي عنه عن ثمان و ثمانين سنة *



(٤) قال ابو سعيد بن يونس الا انه قال سنة ثلاث و ثلاثمائة •
 (٥) قال الحاكم ابو عبد الله حسده مشايخ مصر فخرج الى الرملة
 فسئل عن فضائل معاوية فاعسك عنه فمربوه في الجامع فقال اخرجوني
 الى مكة فاخرجوه عليا فمات بها شهيدا و قال الحاكم عن مشايخ مصر انه
 خرج منها آخر عمرة الى دمشق فسئل بها عن معاوية و فضائله فقال الا
 يرضى راسا براس حتى يوصل فما رالوا يدفعون في حضنيه حتى اخرج
 من المسجد ثم حمل الى مكة و دفن بها •



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين - و الصلوة و السلام على سيدنا محمد
و آله اجمعين * و بعد فهذه خصائص على بن ابيطالب رضه *
قال الشيخ الامام الحافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي *

ذکر صلوة اميرالمومنين على بن ابيطالب رضه

۱ - اخبرنا محمد بن المثنى قال انبانا عبد الرحمن اعني
ابن المهدي قال حدثنا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت

شروع میکنم بنام خدا روزی دهنده مومنانرا و کافرانرا.

در دنیا و بخشنده مومنان را که کافران را در آخرت

جميع شکر ثابت است برای خدا پرورش کننده تمام عالم و درود و سلام
بر سردار ما که نام پاک ایشان محمد است و بر آل محمد تمام و بعد حمد
و صلوة پس ابن خاصه هاي علي پسر ابي طالب است خشنود شود خدا
برتر از او . گفت شيخ امام حافظ ابو عبد الرحمن احمد پسر شعيب النسائي .

این ذکر نماز علی . سر ابيطالب است خشنود شود خدا از او

۱ - خبر داد مارا محمد پسر مثنوی خبر داد مارا عبد الرحمن مراد
میدارم از عبد الرحمن پسر مهدي را گفت عبد الرحمن حدیث کود مارا
شعبه از سلمه پسر كهيل گفت سلمه شلیدم حینك عرفي را - عون نام

حیة العربی قال سمعت علیا کرم الله وجهه یقول انا اول من
صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم *

۲ — انبانا محمد بن المثنی قال انبانا عبدالرحمن قال
انبانا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن زید بن ارقم
رضی الله عنه قال اول من صلی مع النبی صلعم علی رضه *

ذکر اختلاف الفاظ الناقلین

۳ — اخبرنا محمد بن المثنی قال حدثنا محمد بن جعفر
عن غندر قال حدثنا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن
زید بن ارقم رضه قال اول من اسلم مع رسول الله صلعم عنی
بن ابي طالب رضه *

شهریست . گفت حیة عربی شایدم علی را بزرگ کند خدا ذات او را میگفت
من اول آن کس ام که نماز خواند همراه پیغمبر خدا درود فریست خدا
بر او و بر آل او و سلام فریست .

۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد خیر داد مارا عبدالرحمن
گفت عبدالرحمن خبر داد مارا شعبه از عمرو پسر مرة از ابي حمزة از زید
پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن کسی که نماز خواند همراه
پیغمبر خدا درود فریست خدا بر او و سلام فریست علی است خشنود شود خدا از او *

این ذکر مختلف شدن لفظ می نقیص کنندگان است

۳ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت پسر مثنی حدیث کرد مارا
محمد پسر جعفر از غندر گفت غندر حدیث کرد مارا شعبه از عمرو پسر
مرة از ابي حمزة از زید پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن
کسی که اسلام آورد همراه پیغمبر درود فریست خدا بر او و سلام فریست
علی پسر ابي طالب است خشنود شود خدا از او .

۴ — اخبرنا عبد الله بن سعيد قال حدثنا ابن ادریس قال سمعت ابا حمزة موالی الانصار قال سمعت زید بن ارقم يقول اول من صلی مع رسول الله صلعم علي رض و قد قال في موضع آخر اسلم علي رض *

• — اخبرنا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا سعيد بن خثیم عن اسد بن عبیده البجلي عن يحيى بن عقیف عن عقیف قال جئت في الجاهلیة الى مكة فنزلت على العباس بن عبد المطلب رض فلما ارتفعت الشمس و حلقت في السماء و انا انظر الى الكعبة اقبل شاب فرمى ببصرة الى السماء ثم استقبل الكعبة فقام مستقبلا فام بلبث حتى جاء غلام فقام عن

۴ — خبر داد مارا عبدالله پسر سعید گفت عبدالله حدیث کرد مارا پسر ادریس گفت پسر ادریس شنیدم ابا حمزه ازاد کرده شد انصار را گفت ابا حمزه شنیدم زید پسر ارقم را می گفت اول آن کسی که نماز خواند همراه پیغمبر خدا درود فرسند خدا بر او و سلام فرسند علی است خشدود شود خدا از او و تحقیق گفت در جای دیگر اسلام آورد علی خشدود شود خدا از او •

۵ — خبر داد مارا محمد پسر عبید پسر محمد گفت محمد پسر عبید حدیث کرد مارا سعید پسر خثیم از اسد پسر عبیده البجلي از عقیف پسر عقیف از عقیف گفت عقیف آمدم در زمان جاهلیت طرف مکه پس فرود آمدم بر عباس پسر عبدالمطلب خشدود شود خدا از او پس هرگاه که بلند شد آفتاب و حلقه کرد در آسمان یعنی وقت نماز ظهر شد و من نظر می کردم طرف کعبه پیش آمد جوانی پس انداخت بیدانی خود را طرف آسمان پس پیش آمد کعبه را پس ایستاده شد پیش آن کعبه پس درنگ نکرد تا اینکه آمد طفلی پس ایستاده شد از طرف راست آن جوان پس درنگ

یمنه فلم یلبث حتی جاءت امرأة فقامت خلفهما فركع الشاب فركع الغلام و المرأة فرفع الشاب فرفع الغلام و المرأة فخر الشاب ساجدا فسجدا معه فقلت يا عباس امر عظیم فقال قدري من هذا الشاب فقلت لا فقال محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هذا ابن اخي هل قدري من هذا الغلام فقلت لا فقال هذا علي بن ابي طالب بن عبدالمطلب هذا ابن اخي هل قدري من هذه المرأة التي خلفهما فقلت لا قال هذه خديجة بنت خويلد زوجة ابن اخي هذا حدثني ان ربه رب السموات و الارض امره بهذا الدين الذي هو عليه والله ما على الارض (ن -) ولا والله على ظهر الارض) كلها احد على هذا الدين غير هؤلاء الثلاثة *

نکرد تا اینکه آمد زنی پس ایستاده شد آن زن پس آن جوان و طفل پس رکوع کرد جوان پس رکوع کرد طفل و زن پس ایستاده شد جوان پس ایستاده شد طفل و زن پس ایستاد آن جوان در آن حال که سجده کند بود پس سجده کرد آن طفل و آن زن همراه او پس گفتم ای عباس این کار کلان است پس گفت عباس میدانی کیست این جوان پس گفتم نمیدانم پس گفت عباس محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب است این پسر برادر من است ایا میدانی کیست این طفل پس گفتم نمیدانم پس گفت این علی پسر ابي طالب پسر برادر من است ایا میدانی کیست این زن چنین زن که پس آن هر دو است پس گفتم نه گفت این خدیجه دختر خویلد زوجه پسر برادر من است این پسر برادر بعدی محمد علیه السلام حدیث کرد او مرا تحقیق پروردگار او پروردگار آسمانها و زمین است حکم کرد پروردگار او او را به این دین و این چنین دین که او بران دین است قسم خدا نیست بر زمین (ن -) و نیست قسم خدا بر پشت زمین) همه زمین کسی بر این دین سواء آن کسان هر سه *

۶ — انبانا احمد بن سليمان الهاروي قال حدثنا عبدالله بن موسى قال حدثنا العلاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبدالله قال قال علي رضه انا عبدالله و اخو رسوله (ن -) (سول الله صلعم) و انا الصديق الاكبر لا بقول (ن - لا يقولها) ذلك بعدي (ن- غبري) الا كاذب صليت قبل الناس سبع سنين*

ذکر عبادۀ اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب رضه

۷ — انبانا علي بن المنذر الكوفي قال حدثنا ابوفضيل (ن -) ابن فضل) قال حدثنا الاصلح عن عبدالله بن ابي الهذيل عن علي رضه قال ما اعرف احدا من هذه الامم عبد الله تعالى بعد نبي (ن- نبيها)

۶ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حديث كرد مارا عبدالله پسر موسى گفت عبدالله حديث كرد مارا علاء پسر صالح از منهال پسر عمرو از عباد پسر عبدالله گفت عباد گفت علي خشنود شود خدا از من بگذرد خدا ام و برادر (- پيغمبر خدا ام درود فرسد خدا بر او و سلام فرسد) پيغمبر او ام و من راست گو كالن ام نخواهد گفت اين سخن را (ن - نخواهد گفت آنرا) بعد من (ن - سواي من) مگر دروغ گو نماز خوانده ام پيش مردم هفت سال *

اين ذکر عبادت اميرالمؤمنين علي پسر ابيطالب

است خشنود شود خدا از او

۷ — خبر داد مارا علي پسر منذر کوفي گفت علي حديث كرد مارا ابو فضيل (ن - پسر فضل) گفت پدر فضيل حديث كرد اصلح از عبدالله پسر ابي هذيل از علي خشنود شود خدا از او گفت علي نمي شناسم کسی را از اين است عبادت كرد خدا تعالى را پس پيغمبر درود فرسد خدا

صلعم غیری عبدت الله قبل ان یعبده احد من هذه الامة تمع سنین *

ذکر منزلة علی بن ابیطالب کرم الله وجهه

۸ — اخبرني هلال بن بشر البصري قال حدثنا محمد بن خالد قال حدثني موسى بن يعقوب قال حدثني مهاجر بن سملد (ن - مسمار) عن عائشة بنت سعد رض قالت سمعت ابي يقول سمعت رسول الله صلعم يوم الجحفة و اخذ بيد علي فخطب فحمد الله و اتنى عليه ثم قال ايها الناس ابي وليكم فالوا صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي فوفعها فقال هذا وليي و المؤدي علي و ان الله موالي من ولاة و معادي من عداة *

بر او و بر آل او و سلام فریست سواي من عبادت کردم خدا را پیش اینکه عبادت کند او را کسی ازین امت نه سال *

این ذکر مرتبه علی سر ابیطالب است بزرگ کند

خدا ذات او را

۸ — خبر داد مارا هلال پسر بشر البصري گفت هلال حدیث کرد مارا محمد پسر خالد گفت محمد حدیث کرد مارا موسی پسر یعقوب گفت موسی حدیث کرد مرا مهاجر پسر سملد (ن - مسمار) از عایشه دختر سعد خشدود شود خدا ازو گفت شنیدم پدر خود را می گفت شنیدم پیغمبر خدا را درود فریست خدا بر او و سلام فریست روز جحفة (جحفة موضعیست دو میل از مکه) و گرفت دست علی را پس خطبه خواند پس حمد کرد خدا را و ثنا کرد بر او پستقر گفت ای مردمان تحقیق من دوست شما ام گفتند مردمان در دست گفتی ای رسول خدا پستقر گرفت دست علی را پس گفت این دوست هست و گذارنده است احکام الهی را از طرف من بسوی خلق و تحقیق خدا دوست دارنده است آن کسی را که دوست داشت علی را و دشمن دارنده است آن کسی را که دشمن داشت علی را *

۹ — اخبرنا زكريا بن يحيى قال حدثنا الحسن بن حماد قال انبانا مسهر بن عبد الملك عن عيسى بن عمرو عن السدي عن انس بن مالك رضي ان النبي صلعم كان عنده طاير فقال اللهم انني باحب خلقك ياكل معي هذا الطائر فجاء ابوبكر و جاء عمر ثم جاء علي فاذن له *

۱۰ — انبانا قتيبة بن سعيد البلخي و هشام بن عمار الدمشقي قال حدثنا حاتم عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد بن وقاص عن ابيه قال امر معوية سعدا فقال ما يمنعك ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذكرت ثلثا قالهن له رسول الله صلعم فلن اسبه لان تكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت

۹ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا حسن بن حماد گفت حسن بن خبر داد مارا مسهر پسر عبد الملك از عيسى پسر عمرو از سدي از انس پسر مالك خشنود شود خدا از او تحقيق ديي درود فرستد خدا برو و بر آل او و سلام فرستد بود نزديك او جاذور (پرده) پس گفت اي باري تعالي بفرست نزد من محبوب تر خلق خود را بجز او همراه من اين جاذور را پس آمد ابوبكر و آمد عمر پسر آمد علي پس ادن داد براي علي •

۱۰ — خبر داد مارا قتيبة پسر سعيد بلخي و هشام پسر عمار دمشقي گفت قتيبة و هشام حديث كرد مارا حاتم از بكير پسر مسمار از عامر پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود گفت عامر حكم كرد معاوده سعد را پس گفت چه چیز مدح میکند تو را از بیکه زبون گوئی ابا تراب را پس گفت سعد اما یاد نمداری سه چیز را گفت آن سه چیز را برای او پیغمبر خدا درود نازل کند خدا بر او و بر آل او و سلام نازل کند پس هرگز زبون فخر اعم گفت او را هر آینه اینکه باشد برای من یک اران سه چیز دوست تر است آن چیز طرف من از قطار شدگان سوخ شدیم پیغمبر خدا را درود

رسول الله صلعم يقول له و قد خلعه في بعض مغازبه فقال له
 علي يا رسول الله اتخلفني مع النساء و الصبيان فقال له رسول
 الله صلعم اما ترضى ان تكون مني كهالون من موسى الا انه
 لا ينبي (ن - لا نبوة) بعدي و سمعته يقول يوم خيبر لا عطين
 الراية رجلا بحب الله تعالى و رسوله و يحبه الله و رسوله فتطاولوا
 لها فقال ادعوا لي عليا فاتي بارمد (ن - فاتي به ارمد) فبصق
 في عينه و دفع الراية اليه و اما نزلت انما يريد الله ليجذب
 عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا دعا رسول الله صلعم عليا
 و فاطمة و حسنا و حسيننا فقال اللهم هؤلاء اهلي *

فرستد خدا هر او و بر آل او و سلام فرستد ميگفت براي او و حال آنکه تحقيق
 خليفه کرد او را در بعض جنگهاي خود در مدینه پس گفت براي او علي اي
 پيغمبر خدا ادا ميگذاري مرا همراه زنان و طفلان در مدینه پس فرمود
 براي او پيغمبر خدا درود فرستد خدا بر او و آل او و سلام فرستد ابا
 راضي زهري شري اينکه باشي از من بدمزله هارون از موسی مگر تحقيق شان
 اندست که دست نبي بعد من و شنيدم ادا هي گفت روز جنگ خيبر هرآنکه
 هرآنکه خواهم داد علم را مرد را که دوست ميدارد خدا تعالی را و رسول
 او را و دوست ميدارد او را خدا و رسول خدا پس دست دراز کردیم براي آن
 علم پس فرمود بطلبيد براي من علي را پس آمد با درد و سرخي چشمان
 (ن - پس آورد کسی علي را با درد و سرخي چشمان) پس آب دهن انداخت
 آن حضرت در مرد و چشم علي و داد بوزه را طرف او و هرگاه که نازل
 شد اين آفة سواء اين نيست که اراده ميکند خدا اينکه دور کند از شما
 ناپاكي را اهل بيت و پاک کند شما را پاک کردن طلبيد پيغمبر خدا درود
 فرستد خدا بر او و سلام فرستد علي را و فاطمه را و حسن را و حسين را
 پس فرمود اي بار خدا ابا ادبا اهل من هستند *

۱۱ — انبأ حرمي بن اوس بن محمد الطرسوسي قال حدثنا ابو غسان قال حدثنا عبد السلام عن موسى الصغير عن عبد الرحمن بن سابط عن سعد رض قال كنت جالسا فتدقصوا علي بن ابي طالب رض فقلت لقد سمعت رسول الله واعم يقول ان له خصالا ثلثا لان بكرن ابي واحدة منهن احب ابي من حمر النعم سمعته يقول انه صبي بمزلة هارون من موسى الا انه لا ابي بعدي و سمعته يقول لا اعطين الرأفة خدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و سمعته يقول من كنت مولاه فعلي مولاه *

۱۲ — اخذتني زكريا بن يحيى السجستاني قال حدثنا

نصر بن علي قال انبأ عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ابي

۱۱ — خبر داد مارا حرمي پسر اوس پسر محمد الطرسوسي گفت حدثت کرد مارا ابو غسان گفت حدثت کرد مارا عبد السلام از موسى صغير از عبد الرحمن پسر سابط از سعد (خ . و) گفت بودم نشيدده پس رفصان بيان کردند مردم علي پسر ابي طالب را (خ . و) پس گفتم هراينه تحقيق شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . س . و) ميگفت تحقيق براي او خصلتها سه ايد هراينه باشد براي من بعدي براي سعد يكي از آنها دوست تر است طرف من از قطار شتران سرخ شنيدم او را ميگفت تحقيق علي از من بمزلة هارون است از موسى مگر تحقيقى شان اذنت كه بيست بدي بعد من و شنيدم او را ميگفت هراينه هراينه خواهم داد بيرة را فردا مرد را كه دوست ميدارد خدا و پيغمبر خدا را و دوست ميدارد او را خدا و پيغمبر و شنيدم او را ميگفت آنكس كه باشم دوست او پس علي است دوست او •

۱۲ — خبر داد مارا زكريا بن يحيى سجستاني گفت زكريا حديث کرد مارا نصر بن علي گفت نصر خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد

عن ابيه ان سعدا رفا قال قال النبي صلعم لادن عن الراية الى رجل
يجيب الله ورسوله و يحببه الله ورسوله يفتح على يديه فاستشرف
لها اصحابه فدفعها الى علي *

۱۳ — حدثنا احمد بن سليمان الرحاوي (الرهاوي) قال
حدثنا عبدالله قال انبانا ابن ابي ليلى عن الحكم و المنهال عن
عبدالرحمن بن ابي ليلى عن ابيه انه قال لعلي و كان يميم معه
ان الناس قد انكروا منك انك (ن - ان تخرج) تخرج في
البرد في البلاء و تخرج في الحر في الحشو و الثوب الغليظ (ن -
الخشن) قال او لم تكن معنا بخبير قال بلى قال فان رسول الله

پسر ايمون از پدر خود تحقيق سعد (خ . و) گفت گفت پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م . ه) هواينده خواهم داد فيزة را طرف مرد كه دوست مي دارد
خدا و رسول خدا را و دوست مي دارد او را خدا و پيغمبر خدا فتح خواهد
كرد خدا بر هر دو دست او پس گردن بلند كرد براي ان نيزه اصحاب
پيغمبر پس دفع كره آن نيزه را طرف علي *

۱۳ — حديث كرد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حديث
كرد مارا عبدالله گفت عبدالله خبر داد مارا پسر ابي ليلى از حكم و منهال
از عبدالرحمن پسر ابي ليلى از پدر خود تحقيق ابي ليلى گفت براي
علي و بود ابوليلي سيرا مي كرد همراه علي تحقيق مردم تحقيق انكار كردند
و تعجب كردند از تو تحقيق تو بيرون مي آئي (ن - اينكه بيرون مي آئي)
در سردي در جامه كهنه و بيرون مي آئي در گرمي در پوشاك پنبه دار و
پارچه اكيه (گنده) فرمود حضرت علي ايا نبودي تو همراه ما در جنگ
خبر گفت ابوليلي اري بودم فرمود حضرت علي پس تحقيق پيغمبر خدا

صلعم بغث ابابکر و عقد له الراية (نه - لواء) فرجع و بعث عمرو
و عقد له لواء فرجع بالناس فقال (سول الله صلعم لاعطين الراية رجلا
يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كرا لیس بفرار فارسل
ای و انا ارمم فقلت انی ارمم فتقل فی عینی و قال اللهم اكفه
اذی الحر و البرد قال فما وجدت حرا بعد ذلك و لا بردا *

۱۳ — ابانا محمد بن علی بن حرب المروزي قال ابانا

معاذ بن خالد قال ابانا الحسين بن واقد عن عبد الله بن بريدة
قال سمعت ابي بريدة رض يقول حاصرنا خیبر و اخذ اللواء ابوبکر

(د . خ . م .) فرستاد ابابکر را و بست برای او علم پس رجوع کرد
ابوبکر و فرستاد انحضرت عمر را و بست برای او علم را پس رجوع کرد همراه
مردمان پس گفت پیغمبر خدا (د . خ . م .) هرآینه خواهم داد نیزه را
مرد را که دوست میدارد او خدا را و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او
را خدا و رسول او بسیار حمله کننده است نیست گریزنده پس فرستاد
انحضرت کس را طرف من و حال آنکه آشوب چشمان میدارم دیوان وقت
پس گفتم تحقیق من آشوب چشمان میدارم دران وقت پس آب دهن
مبارک خود انداخت در هر دو چشم من و فرمود که یا الله کذابت کن
قر علی را اذیت گرمی و سردی را گفت علی علیه السلام پس نیافتم گرمی
را بعد فرمودن انحضرت این کلام را و نیافتم سردی را *

۱۴ — خبر داد ما را محمد پسر علی پسر حرب مروزي گفت محمد

خبر داد ما را معاذ پسر خالد گفت معاذ خبر داد ما را حسن پسر واقد از
عبد الله پسر بريدة گفت عبد الله شدیدم ابي هريرة را (خ . و) صی گفت
حصار کردیم و کرد گشتیم خیبر را و گرفت علم را ابوبکر صدیق پس

قلم بفتح له و اخذه من الخد عمر فانصرف و لم يفتح له و اه اب
الناس نوسئذ شدة و جهد فقال رسول الله صلعم انى دافع اوائى
غدا الى رجل يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله لا يرجع حتى
بفتح له و بتنا طلبة انفسنا ان الهامع غدا و اما اصبغ رسول الله صلعم
صلى الغداة ثم قام قائما و دعا باللواء (ن - اللواء) و الناس على
مصافهم فما منا انسان له منزلة عند رسول الله صلعم الا و هو يرجوا
ان يكون صاحب اللواء فدعا على بن ابي طالب و هو ارمن فتبل
في عينيه و مسح عنه و دفع اليه اللواء و فتح الله عليه و قال

فتح نکرد خدا برای او و گرفت او را از روز دیگر (فردا) عمر پس بازگشت
و نه فتح کرد خدا برای او و رسید مردمان را امروز سختی و کوشش پس
فرمود پیغمبر خدا (د . خ . ل . م . ن) تحقیق من دهنده علم خود ام فردا
طرف مرد دوست میداد خدا را و رسول خدا را و دوست میدارد او را
خدا و پیغمبر خدا نه رجوع خواهد کرد تا اینکه فتح خواهد داد خدا
برای او خفندیم دران حالیکه خوش بود ذات ما اما که تحقیق فتح فردا
است پس هرگاه صبح کرد پیغمبر خدا (د . خ . م . ن) دعا خواند صبح را
بستمر برخواست آن حضرت دران حالیکه راحت ایستاده بود و مردم برصفاها
خود بودند پس بدون از ما مردم که برای او مرتبه بود در بک پیغمبر خدا
(د . خ . م . ن) مگر و آن مرد امید میداشت اینکه باشد صاحب علم پس
طلبید علی بن ابي طالب را و حال اینکه او سرخی و درد چشمان میداشت
پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشمان علی مرتضی و مسح
کرد ان آب را از او یعنی از دست مبارک خود در چشمان حضرت علی
مالید و دفع کرد آنحضرت طرف حضرت علی علم را رفتح کرد خدا بر
او و گفت او بریده راوی حدیث من دران کس بودم که دست دراز کرد

اذا فممن تطاول لها (ن - و قالوا خيرنا فممن تطاول لها) *
 ۱۵ — انبأنا محمد بن بشار بن دار البصرى قال حدثنا
 محمد بن جعفر قال حدثنا عوف عن ميمون ابن عبد الله ان
 عبد الله بن بردة حدثه عن ابيه بردة الاسلمى قال لما كان
 خيبر نزل رسول الله صلعم بحضرة (ن - بحضرة) اهل خيبر
 اعطى (رسول الله صلعم اللواء) عمر فنهض معه من نهض من الناس
 فلقوا اهل خيبر فانكشف عمر واصحابه فرجعوا الى (رسول الله
 صلعم فقال (رسول الله صلعم لا تطعن اللواء) جلا يحسب الله و (سواه
 و يحسبه الله و (سواه) لما كان من العدة تبار (ن - فصار) ابوبكر
 و عمر فدعا عليا و هو ارمم فتبلى في عنقه و نهض معه من الناس
 برأى علم (ن - و كفتند مردم بهتر ماست مرتضى على دران كس كه دست
 دراز كرد برأى علم) *

۱۵ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بن دار بصري گفت محمد حديث
 كرد مارا محمد پسر جعفر گفت محمد پسر جعفر حديث كرد مارا عوف از
 ميمون ابى عبد الله پسر بردة حديث كرد او را از پدر خود بردة اسلمى
 گفت هرگاه بود خيبر فرود آمد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م .) در ميدان
 و حضور (ن - بنقله) اهل خيبر داد پيغمبر خدا (د . خ . م .) علم را
 بعه پسر بر خاست همراه او انكس كه برخالت از مردمان پس ملاقات
 كردند اهل خيبر را پس منكشف و ظاهر شد عمر و اصحاب را و پس رجوع
 كردند طرف پيغمبر خدا (د . خ . م .) پس گفت پيغمبر خدا (د . خ .
 م .) هر ايزه هر ايزه خواهم داد ديژه را مرد را كه دوست ميدارد او خدا
 را و رسال او را و دوست ميدارد او را خدا و رسول او پس هرگاه كه شد از
 فردا سبقت كرد (ن - پس آمد) ابوبكر و عمر پس طلبيد انحضرت على را و
 حال انكه حضرت على درد و سرخي چشمان ميداشت پس اب دهن

من فہض فلقی اہل خیبر فاذا مرحب یرتجزو هو یقول
 قد علمت خیبرانی مرحب * شاکی السلاح بطل مجرب
 اطعن احیانا و حیذا اضرب * اذا اللیوث اقبلت تلمہب
 فاختلف هو و علی ضربتین فضربه علی علی ہامتہ حتی عض (ن-)
 مضی) السیف منها البیض و انتہی (اسہ و سمع. اہل العسکر
 صوت ضربتہ فما تنام اخر الذاس مع علی حتی فتح اللہ لہ و لہم *
 ۱۶ — انبانا قتیبة بن سعید قال حدثنا یعقوب بن
 عبدالرحمن الزہری عن ابی ہازم قال اخبرنی سهل بن سعد رض
 ان رسول اللہ صلعم قال یوم خیبر لاعطین ہذہ الراية غدا رجلا

انداخت انحضرت در ہر دو چشمان او و برخاست ہمراہ او از مردم انکس
 کہ برخاست پس مالقات کون اہل خیبر را پس ناگاہ مرحب پہلوان شعر
 میخواند کہ متضمن بر دلیری و شجاعت او بود و او میگفت تحقیق دانست
 اہل خیبر تحقیق من مرحب ہستم پرکلندہ آلات جنگ شمشیر و غیرہ و
 پہلوان ام تجرہ کندہ ام بیزہ میزنم گاہی و گاہی تمیزنم و قتیکہ شیرہا پیش
 آمدند در حالیکہ شعلہ زلفدہ اند پس اختلاف کردند مرحب و علی ہر دو
 ضربه را پس زد او را علی بر سر او تا اینکہ قطعہ کرد (ن - و گذشت) و
 گرید شمشیر از آن سر خود را و منتهی شد سر او را و شدید اہل لشکر او از
 زدن او پس نہ تمام شد آخر مردم ہمراہ علی تا اینکہ فتح کرد خدا برای
 علی و برای مردم ہمراہی او *

۱۶ — خبر داد ما را قتیبہ پسر سعید گفت قتیبہ حدیث کرد ما را
 یعقوب پسر عبدالرحمن زہری از ابی ہازم گفت ابی ہازم خبر داد مرا
 سهل پسر سعد (خ . و) تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) گفت روز
 جنگ خیبر ہرآنندہ خواہم داد این بیزہ را فردا مرد را فتح خواہد

یفتح الله علیه یحبب الله و رسوله و یحببه الله و (رسوله فلما اصبح
الناس غدوا علی رسول الله صلعم کلهم یرجوا ان یعطی فقال ابن
علی بن ابی طالب فقالوا یا رسول الله یشتکی عینیہ قال فآزسلوا
الیہ فاتی به فبصق رسول الله صلعم فی عینیہ و دعا له فبرأ ان -
فبداء کما کان) کان لم یکن به وجع فاعطاه الرابۃ فقال علی یا
رسول الله افائناهم حتی یكونوا مثلنا فقال اغد (ن - انفذ) علی
رساک حتی تنزل بساحتهم ثم ادعهم الی الاسلام و اخبرهم بما
یحیب عابئهم من حق الله تعالی . والله لان یهدی الله بک رجلا
واحدا خیر (ن - خبرا من ان یكون) لک من حمر النعم *

کرد خدا بر دوست او دوست میدارد خدا را و پیغمبر او را و دوست میدارد
او را خدا و رسول او پس هرگاه که صبح کردند مردمان باعداد کردند
فزدیک پیغمبر خدا (د . خ . س .) تمام مردم آمدند میداشتند اندک دانه
شود ان علم مارا پس فرمود کجاست علی پسر ابیطالب پس گفتند ای
پیغمبر خدا درد میکند هر دو چشمان او فرمود پس بفرسید ظرف او کسی
را پس آورد کسی او را پس آب دهن مبارک خود انداخت پیغمبر خدا
(د . خ . ل . س .) در هر دو چشمان او دعا کرد برای او پس قدرست شد
گویا که نبود او را درد (پس ظاهر شد چنانکه بود) پس داد او را علم را
پس گفت علی ای پیغمبر خدا حدک خواهم کرد کافران را تا اندک خواهند
شد مثل ما پس فرمود برو (برو) - بر طریق خود تا اندک نزول خواهی
کرد بمیدان ایشان پس در دعوت بکن تو ایشانرا طرف اسلام و خبره ایشان
را بالچبر که واجب است بر ایشان از حق خدا تعالی پس قسم خدا
است هرآنکه ای که اگر هدایت خواهد کرد - تا سبب تو یک مرد را بهتر
است (بهتر است از ای که باشد) برای تو در شرح شقرون *

ذکر اختلاف الفاظ الناقلين لخبر ابي هريرة رض

في ذلك (فيه)

۱۷ — انانا ابوالحسنين احمد بن سلمان الرهاري قال حدثنا يعلى بن عبيد قال حدثنا يزيد بن كيسان عن ابي حازم عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلعم لا دفعن الرابة اليوم الى رجل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله فتطاول لها القوم فقال ابن علي بن ابي طالب فقالوا يشتكى عينيه قال فبزق نبي الله صلعم في كفيه و مسح بها عيني عاب و دفع اليه الرابة ففتح الله تعالى علي يديه *

این ذکر مختلف شدن لفظ های نقلی کنندگان است

برای خرابی هریره خنود شود خدا از در این امر

۱۷ — خبر داد ابوالحسنین احمد بن سلمان رهاری گفت حدیث کرد ما را بعلی بن عیبد گفت دعلی حدیث کرد ما را درود پسر کیسان از ابي حازم از ابي هريرة (خ . و) گفت ابي هريرة گفت ببعهد بر خدا (د . خ . م) هر اینه دفع خواهم کرد علم را امروز طرف مود که دوست میدارد خدا و رسول خدا را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست دراز کرد برای آن علم قوم پس فرمود آن حضرت کچاست علي پسر ابیطالب پس گفتند اصحاب درد میکند هر دو چشم او گفت ابي هريرة پس آب دهن انداخت بیغمه بر خدا (د . خ . م) در هر دو کف مبارك خود را و هر دو چشم علي را و دفع کرد طرف او نیده را پس فتح کرد خدا تعالی بر دو دست علي *

۱۸ — ابیانا قتیبة بن سعد قال اخبرنا يعقوب بن سهدل عن ابيه عن ابي عريزة (رض) ان رسول الله صلعم قال يوم خيبر لا اظن هذه الراية (جلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله) يفتح الله اياه قال عمر بن الخطاب (رض) ما احببت الامارة الا يومئذ فدعا رسول الله صلعم علي بن ابي طالب فاعطاه الراية و قال امش و لا تلتفت حتى يفتح الله عليك فصار علي ثم وقف فصرخ يا رسول الله علي ما ذا اقاتل الناس قال فاعلمهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا (رسول الله فافوا فعاوا ذلك وقد منعوا منك دمائهم و اموالهم الا نكتهما و حسابهم على الله عز و جل *

۱۸ — خدر دا مارا عقیده پسر سعید گفت قتیبه خبر داد مارا یعقوب

از سهیل از پدر خود از ابي عریزه (خبر) تحقیق پیغمبر خدا (د.خ.ه.ه) گفت روز جنگ خیبر هر ایده خواهم داد این ایزه را مرد را که دوست میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا او فتح خواهد داد خدا بر دست او گفت عمر پسر خطاب (خ.و) ده دوست میداشتم امیر شدن را و سرداری را مگر امروز پس طلبید پیغمبر خدا (د.خ.ل.ه.ه) علی پسر ابیطالب را پس داد آنحضرت او را ان علم و فرمود برو و نه التقات کن و پس دیگر تا اینکه فتح دهد خدا بر دست تو پس سیر کرد علی پستقر توقف کرد پس آواز کرد ای پیغمبر خدا بر چه چیز قتل کنم مردم کفار را فرمود ان حضرت قتل کن ایشان را تا اینکه شاهدهی دهند اینکه نیست معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خداست پس وقتیکه کردند مردم کنار ابن پس تحقیق منع کرده شد از تو خونهای ایشان و اموالهای ایشان مگر بحق خونهای ایشان و مالهای ایشان یعنی اگر خون کسی کند یا مال کسی دزدی نماید قصاص ان باید گرفت و حساب ایشان در ان گناه که پوشیده داشتند بر خدای غالب و بزرگ است خواهد بخشند حواهد عذاب کند *

۱۹ — انبازا اسحاق بن ابراهیم بن راهویه قال حدثنا جریر
 عن سهیل عن ابیه عن ابی هریرة رضه قال قال رسول الله صلعم
 لا عظیم الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله و یحبه الله ورسوله
 یفتح الله علیه قال عمر فما احببت الامارة قط الا یومئذ قال
 فاستشرف (ن - فاشرفنا) لها فدعا علیا فبعثه ثم قال اذهب فقاتل
 حتی یفتح الله علیک و لا تلتفت قال فمشی ما شاء الله ثم وقف و
 لم یلتفت فقال علی ما ذا اقاتل الناس قال قاتلهم حتی یشهدوا
 ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد منعوا
 دمائهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم علی الله عز و جل *

۱۹ — خبرداد ما را اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق حدیث
 کرد ما را جریر از سهیل از پدر خود از ابیهریره (خ. و) گفت ابیهریره گفت
 پیغمبر خدا (د. خ. م.) هر اینکه خواهم داد نیزی را فردا مرد را که دوست
 میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او فتح خواهد
 کرد خدا بر دست او گفت هر رضه پس نه دوست داشتیم امیر شدن را هرگز
 مگر امروز گفت ابیهریره پس گردن بلند کرد برای آن علم پس طلبید علی
 را پس فرستاد او را پستری گفت برو پس قتل کن تا اینکه فتح خواهد کرد خدا
 بر دست تو و نه القاتل کن و نه پس نگر گفت ابیهریره پس رفت از قدر
 که خواست خدا پستری استاد به القاتل کرد پس گفت علی هر چه چیز قتل
 کنم مردم را گفت الحضرت قتل کن او شان را تا اینکه شایدهی دهند که دست
 معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خداست پس وقتیکه کردند این
 پس تحقیق مدع کرده شد خوبهای او شان و مالهای او شان مگر بحق خوبهای
 او شان و مالهای او شان یعنی اگر خونریزی و دزدی مال خواهد کرد بحق آن
 و عوض آن قصاص گرفته خواهد شد و حساب او شان بر خهای غالب و بزرگ
 است در آن گناه که پوشیده کردند اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد بخشند

۲۰ — ابنا محمد بن عبد الله بن المبارك المخزومي

قال حدثنا ابو الهاشم المخزومي قال حدثنا وهيب قال حدثنا سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة رضي قال قال رسول الله صلعم يوم خيبر لادفعن الرابة الى رجل بحسب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله يفتح الله اابه قال عمر فما احببت الامارة قط الا يومئذ (ن - قبل يومئذ) فدفعها الى ابي و قال قاتل و لا تلتفت فسان قريبا قال يا رسول الله طي ما اقاتل قال علي ان يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعاولوا ذلك فقد عصموا دمائهم و اموالهم منى الا بحسبها و حسابهم على الله *

۲۰ — خبر داد ما را محمد پسر عبد الله پسر مبارك مخزومي گفت

حدیث کرد ما را ابو هاشم مخزومي گفت ابو هاشم حدیث کرد ما را وهیب گفت حدیث کرد ما را سهیل پسر ابي صالح از پدر خود از ابي هريرة (خ . و) گفت ابو هريرة گفت پیغمبر خدا (د . خ . س .) روز خیبر هر ایده هر ایده خواهم داد نیره را طرف مردیکه درست میدارد او خدا را و درست میدارد او را خدا و رسول خدا فتح خواهد کرد خدا بر دست او گفت عمر پس نه درست داشتیم پسر شدن را هرگز مگر امروز (ن - قبل امروز) پس دفع کرد او را طرف علي و گفت قتل کن و نه اذفات کن و پس مگر پس سیر کرد علي نزدیک گفت ابي پیغمبر خدا از چه چیز قتل کند کن بر اینکد ساهدي دهنده ایذنه نیست معدود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خدا اسمع پس و نیکه کردند این پس تحقیق نگاه داشته شد خونهای او شان و مالهای او شان از من مگر بحق خونهای او شان و مالهای او شان معنی اگر خریدیري و دزدی خواهند کرد بحق و عوض آن قصاص از آنها گرفته خواهد شد و حساب او شان در آن گناه که پوشیده داشتند بر خدا است اگر خواهد بخشید و اگر خواهد عذاب کند *

ذکر خیر عمرار بن حصین فی ذلک

۲۱ — انبیا، عباس بن عبدالعظیم العنبري قال حدثنا
عمر بن عبدالوهاب قال حدثنا معتمر بن سلیمان عن ابيه عن
منصور عن ربعي عن عمران بن حصین رض ان النبي صلعم
قال لا عظمین الراية رجلا یجب الله و رسوله او قال یحبہ الله
و رسوله فدعا علیا و هو ارمد ففتح الله علی یدیه *

ذکر خیر الحسن بن علی رضی الله عنهما عن
النبي صلعم فی ذلک و ان جبرئیل یقاتل عن
یمنینه و میکائیل عن یساره

۲۲ — حدثنا اسحاق بن ابراهیم بن راهویه قال حدثنا

این ذکر خیر عمران پس حصین است درین

۲۱ — خیر داد ما را عباس پسر عبدالعظیم عنبري گفت بیان حدیث
کرد ما را عمر بن عبدالوهاب گفت عمر حدیث کرد ما را معتمر پسر سلیمان
از پدر خود از منصور از ربعي از عمران پسر حصین (خ . و) تحقیق
نبی (د . خ . ل . س .) گفت هر آینه خواهم داد نذوه را مرد را که
دوست میدارد خدا را و رسول او را با گفت الحضرت دوست میدارد او را
خدا و رسول او پس طلبید علی را حال آنکه او درد چشم میداشت پس
فتح کرد خدا بر مرد و دست او *

این ذکر خیر حسن پس علی است خوشنود شود خدا از ان
مرد و از نبی (د . خ . ل . س .) درین و تحقیق جبرئیل
قتل میکند از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او

۲۲ — حدیث کرد ما را اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق

الذضر بن شمیل قال حدثنا یونس عن ابي اسحاق عن هبيرة
بن مریم قال خرج الینا الحسن بن علی سلام الله علیهما و علیه
عمامة سوداء فقال لقد کان فیکم بالامس رجل ما سبقه الا اوان
و لا یدرکه الا اخری و ان رسول الله صاعم قال لاعظین الراية غدا
رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله و یقاتل جبرئیل عن
یمینه و میکائیل عن یساره ثم قال لا یود بنی ان - لا یرون) رأیته
حتى یفتح الله تعالی علیه ما ترک دینارا و لا درهما الا سبعمائة
(ن - تسعمائة) درهما اخذها عیاله من عطایة کان اراد ان یتباع
بها خادما لاه *

حدیث کرد ما را نصر پسر شمیل گفت نصر حدیث کرد ما را یونس از
ابی اسحاق از هبیره پسر یرم گفت هبیره بیرون آمد طرف ما حسن پسر علی
سلام خدا باشد بر آن هر دو و حال آنکه در سر امام حسن دستار بود سیاه پس
گفت امام حسن هر ایینه تحقیق بود در میان شما دیروز مرد یعنی حضرت
علی نه سبقت بود او را مردمان پیشین و نه دریافت خواهند کرد و نه خواهند
رسید او را مردمان پسین و تحقیق پیغمبر خدا (ن . خ . م .) فرمود
هر ایینه خوانم داد نیزه را فردا مرد را که دوست میدارد خدا را و پیغمبر
لورا و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا و قتل میکند جبرئیل از
طرف راست او و میکائیل از طرف یسار او پستتر گفت نه خواهد داد (ن -
نه رد خواهد کرد) خدا تعالی در دست او و نه گذاشت دیدار را و نه درهم
را مگر هفت صد درهم (ن - نه صد درهم) از بخشش علی رضی بود که
اراده کرده بود ای آنکه خرید کند بان درهما حادم را برای کاربرد اعلی خود *

ذکر قول النبی صلعم لعلمی (ن - فی علی ان الله عزوجل (ن - جل ثناؤه) لا یخزیه ابدارض

۲۳ — ابناننا محمد بن المثنی قال حدثني يحيى بن سليم قال حدثنا عمرو بن ميمون قال حدثنا الوضاع وهو ابو عوانة قال حدثنا يحيى بن عوف قال اني لجالس الى ابن العباس رضی الله عنهما فاتاه تسعة رهط فقالوا اما ان تقوم معنا و اما ان تخاون بهؤلاء و هو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال اذا اقوم معكم فتحدثوا فلا ادري ما قالوا فجاء و هو ينفض

این ذکر فرمودن پیغمبر (د . خ . ه .) برای علی (ن - در حق علی) تحقیق خدا غالب و بزرگ (ن - بزرگ است شاه او) نه خوار خواهد کرد علی را همیشه (خ . و)

۲۴ — خبر داد مارا محمد بن مثنی گفت محمد حدیث کرد مرو یحیی پسر سلیم گفت یحیی حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت عمرو حدیث کرد مارا وضاع و کدیت او ابو هوازه است گفت وضاع حدیث کرد مارا یحیی پسر عوف گفت یحیی تحقیق من هر اینه نشینده بودم طرف پسر عباس خشود شود خدا ازان هر دو پس آمد او را نه نفر پس گفتند آن نه نفر یا اینکه ایستاده شوی همراه و یا اینکه خالی کنی مارا بان گروه و او یعنی عباس امروز ندرست است پیش اینکه نایبنا شود گفت ابن عباس من می خیزم همراه شما پس حدیث کردند آن گروه - راوی می گوید پس دریافت می کنم چه گفتند پس آمد و او یعنی ابن عباس می فشاند پارچه خود را و او میگفت آف و تف بعبای تعددل میدباشم - این

ثوبه و يقول أف و تف يجمعون في رجل له عز وقعوا في رجل
قال رسول الله صلعم لا بعثن رجلا يحب الله و رسوله و يحبه
الله و رسوله لا يخزيه الله ابدا فاشرف من اشتشرف فقال ابن
علي قيل هو في الرحي يطحن قال و ما كان احدكم ليطحن
من قباة فدعاه و هو ارمد ما كان (ن - يكاد) ان يبصر فنفت في
عينيه ثم هز الراية ثلثا فدفعها اليه فجاء بصفية بنت حبي و بعث
ابا بكر بسورة التوبة و بعث عليا خافه فاخذها منه و قال لا يذهب
بها الا رجل من اهل بيتي هو مني و انا منه و دعا رسول الله
صلعم الحسن و الحسين و عليا و فاطمة فمد عليهم ثوبا فقال اللهم

كلمه در وقت تدگدای و زجر گویند به گوئی میکند و می آفتند در حق مرد
که برای او عزت است دعوی علی بن ابی طالب رضه افتادند و بد گوئی
کردند در حق مرد که گفت برای او پیغمبر خدا (د . خ . م .) هر ایفه
خواهم فرستاد مرد را که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد
او را خدا و رسول او نه خوار خواهد کرد او را همیشه پس کردن بلند کرد
برای ان علم آنکس که کردن بلند کرد پس گفت کجاست علی گفته
شد او در آسیا دانه اسپ می شاید گفت آن حضرت و نه بود کسی از شما
تا اینکه داده شاید از طرف او پس طلبید او را و درد چشم میداشت
بود اینکه پدید پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشم مبارک
حضرت علی پستور جدباید نیزه را سه دفعه پس داد آنرا طرف علی رضه پس
آمد آنحضرت نزدیک صفیه بنت حبی که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت است
و فرستاد آنحضرت ابابکر صدیق را همراه سوره توبه و فرستاد آنحضرت علی
را پس ابی بکر صدیق رضه پس گرفت مرتضی علی آن سوره توبه را از
ابی بکر صدیق رضه و فرمود آنحضرت صلعم ببرد آن سوره توبه کسی مگر مرد
کدو از اهل بیت مذست او از من است و من از او ام و طلبید پیغمبر خدا
(د . خ . م .) امام حسن و حسین و علی و فاطمه زهرا را پس دراز کرد

هو لاء اهل بيبي و خاصتي فادهب عنهم الرجس و تطهرهم تطهرا
 و كان اول من اسلم من الناس بعد خديجة * و لبس ثوب
 النبي صلعم و هم يحسبون انه نبي الله فجاء ابوبكر فقال يا نبي
 الله فقال علي رض ان النبي قد ذهب نحو بئر صيمون فانبعه
 فدخل معه الغار فكان المشركون يرمون عليا حتى اصبح * و خرج
 بالناس في غزوة تبوك فقال علي اخرج معك فقال لا فبئس
 فقال اما ترضى ان تكون نبي بمنزلة هارون من موسى الا انك
 لست نبي ثم قال انت خليفتي يعنى فى كل مؤمن من
 بعدي * قال و سد ابواب المسجد غير باب علي * قال و كان

در انها پارچه را پس فرمود اى بار خدا انها اهل بيت من اند و خاص
 من اند پس دور گردان از انها ناپاكي و يك كن انها را پاك كردن و بود
 علي (ك . ه) اول ان كسي كه اسلام آورد از مردان همراه پيغمبر خدا
 بعد حضرت خديجة الكبرى و پو شيده علي مرتضى پارچه پيغمبر را (د .
 خ . ه . و) و كفار گمان مي بردند كه تحفيق او نبي الله است پس آمد
 ابوبكر پس گفتم ابي نبي الله پس گفت علي (خ . و) تحفيق نبي الله
 تحفيق رفت طرف چاه صيمون پس نابع شد ابوبكر صديق پيغمبر خدا
 را پس داخل شد همراه آن حضرت عار را پس بود كفار تير مي انداختند
 علي را تا اينكه صبح گشت و ديرون آمد پيغمبر خدا همراه مردمان
 در جاگ تبوك كه نام موضع است پس گفت علي رض ديرون مي آيم
 همراه تو پس گفت انحضرت نه پس گريه كرد علي پس گفت انحضرت
 ابا راضي نمي شوي اينكه ناشي تو از من بمنزله هارون از موسى هگر
 تحفيق تو نيست نبي نبي پس فرگفت آن حضرت تو خليفه من است اي در
 هر مؤمن از پس من گفت تحفيق را دي حديث و بزد كرده شد درهاي
 مسجد سواي دروازه علي گفت تحفيق را دي حديث رهست علي رض داخل

یدخل المسجد و هو جنب و هو طریقه و لیس له طریق غیره *
و قال من کنتم ولیه فعای و لیه * قال ابن عباس و اخبرنا الله عز
و جل فی القرآن انه قد رضي الله عن اصحاب الشجرة فهل حدثنا
بعد ان (ن - انه) سخط علیهم * قال و قال رسول الله صلعم لعمر حین
قال ائذن لی فلا ضرب عنقه یعنی حاطبا فقال و ما یدربک لعل
الله قد اطاع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم *

می شود مسجد را و حال آنکه او در جنابت است و او را او هست و زیست
برای او راه سوای آن راه و گفت الحضرت آن کس که باشم دوست او
پس علی دوست اوست - گفت پسر عباس و خیر داد ما را خدای غالب
و بزرگ در کلام مجید تحقیق شان ایراست که تحقیق خشنود شد خدا
از صاحبان شجره که بیعت از پیغمبر خدا زیر شجره یعنی درخت کنار
کرده بودند و حضرت علی نیز از اصحاب شجره است پس آیا حدیث کرد
ما را هنوز ایفکه (ن - تحقیق خدا تعالی) خشم گرفت خدا تعالی بر
اوشان یعنی کسی این حدیث نکرده گفت راوی و فرمود پیغمبر خدا (د -
خ - ل - م -) برای عمر و قتیکه گفت عمر رض حکم ده مرا ای پیغمبر
خدا پس هرآنچه بزرگم گردن او ای حاطب (†) را پس گفت الحضرت و چه
چیز در بابت کذاید ترا که میرنی گردن او بر گناه او شاید که خدا تحقیق
مطلع شد بر اهل جنگ بدر پس گفت خدا عمل کرد آنچه که خواهید
شما پس تحقیق بخشیدم برای شما *

(†) حاطب از اهل بدرست او خطی منضم بر اراده مسلمانان بوجنگ کفار
برای کفار قریش نوشته بود بنابراین عمر بن الخطاب رضي الله عنه اذن برای
گردن زدن او از پیغمبر خدا خواسته بود و حاطب عذر نوشتن خط این آورده
بود که قبایل من در لشکر کفار بودند این خط نوشته بودم تا از قتل محفوظ بمانم *

ذکر قول العلی صلعم لعلی انه مغفور لک

۲۳ — اخبرني هارون بن عبدالله الجمال البغدادي قال
 حدثنا محمد بن عبد الله بن زبير الاسدي قال حدثنا علي بن
 صالح عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن سلمة
 عن علي رضي قال قال رسول الله صلعم الا أعلمك كلمات اذا قلتهن
 غفر لك مع انه مغفور لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم
 لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع
 والارضين السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

این ذکر فرمودن نبی (د . خ . ل . م .) برای علی

است تحقیق شان این است که مغفرت کرده شد برای تو

۲۳ — خبرداد مرا هارون پسر عبد الله الجمال بغدادی گفت هارون

حدیث کرد مرا محمد پسر عبد الله پسر زبیر اسدی گفت محمد حدیث

کرد مرا علی پسر صالح از ابي اسحاق از عمرو پسر مرة از عبد الله پسر

سلمه از علی (د . خ . و) گفت علی گفت مرا پیغمبر خدا (د . خ . م .)

اگاه باش تعلیم میکنم ترا کلمات را و تکیه خواهی گفت آن کلمات را

مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه شان این است که مغفرت کرده

شده است برای تو خواهی گفت نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده

کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدای بلند تر بزرگ پاک است خدا

پرورنده آسمانها هفت عدد و زمینها هفت عدد و پرورنده عرش بزرگ جمیع

شکر برای خدا است پرورش کننده تمام عالم است *

ذکر اختلاف علی بن ابیطالب اسحاق فی هذا الحدیث

۲۵ - انبانا احمد بن عثمان بن حکیم الکوفی قال حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا عامر و هو ابن صالح بن حبی عن ابي اسحاق الهمدانی عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح (ن - بن سلمة) عن سلمة عن علي رض ان النبي صلعم قال يا علي الا اعلمك كلمات ان الله فلتهن غفر لك مع انك (ن - انه) مغفور (ن - يغفر) لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحانه الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

۲۶ - اخبرني صفوان بن عمر الحمصي قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا اسراييل عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة

این ذکر اختلاف علی یا ابی اسحاق است در این حدیث

۲۵ - خبر داد ما را احمد پسر عثمان پسر حکیم کوفی گفت احمد حدیث کرد ما را خالد پسر مخلد گفت خالد حدیث کرد ما را علی و او پسر صالح پسر حبی است از ابی اسحاق همدانی از عمرو بن مرة از عبد الله پسر صالح (ن - پسر سلمة) از سلمة از علی (خ . و) تحقیق نهی (د . خ . ل . م . ن) گفت یا علی آگاه باش تعلیم میکنم ترا کلمه ها را اگر تو خواهی گفت انها را مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه تحقیق تو (ن - تحقیق او) مغفرت کرده شده است (ن - مغفرت خواهد شد) برای تو نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدا بلند بزرگ پاک است خدا پروردگار اسمانهای هفت و پروردگار عرش بزرگ *

۲۶ - خبر داد ما را صفوان پسر عمر حمصی گفت حدیث کرد ما را احمد پسر خالد گفت احمد حدیث کرد ما را اسراييل از ابی اسحاق از عمرو پسر

عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن علي عليه السلام قال كلمات
الفرج لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم الكريم سبحانه
الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

ذکر کلمات الفرج لعلي بن ابوطالب کرم الله وجهه

۲۷ - ابن ابی احمد بن عثمان قال حدثنا خالد بن مخلد

قال حدثنا علي هو ابن صالح بن حي عن ابي اسحاق الهمداني
عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح عن سلمة عن علي رضي
ان النبي صلى الله عليه وآله قال يا علي الا اعلمك كلمات اذا انسى قلتهن
غفرت ذنوبك و انك انت مثل زبد البحر قال سبحانه الله رب
السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

مره از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از علي بن ابي طالب گفت کلمه های
کشایش نیست معبود بحق مگر خدای بزرگ نیست معبود بحق مگر خدا
حلم کفنده بخشش کننده پاک است خدا پرورنده اسمانهای هفت و پرورنده
عرش بزرگ تمام شکر برای خداست چنین خدا که پرورنده تمام عالمست *

این ذکر کلمه های کشایش است برای علی

سر ابي طالب بخشند خدای ذات او را

۲۷ - خبر داد ما را احمد بن عثمان گفت احمد حدیث کرد ما را
خالد پسر مخلد حدیث کرد ما را علی او پسر صالح پسر حی است از ابي
اسحاق همدانی از عمرو پسر مره از عبد الله پسر صالح از سلمه از علی
(خ . و) تحقیق نبی (د . خ . ل . س .) گفت آنحضرت ابي علی
اگاه باش تعلیم کنم ترا کلمه ها را و فدیگه تو خواهی گفت آنها را بخشیده
خرامده شد گزافهای تو اگر چه باشد مثل کف دریا گفت آنحضرت پاک است
خدا پروردگار اسمانهای هفت و پروردگار عرش بزرگ تمام شکر برای خدا
است چنین خدا که پروردگار تمام عالم است *

۲۸ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم قال حدثنا عسان قال
 حدثنا اسرائیل قال حدثنا ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي
 لیلی عن عماری (رض) عن النبي صلعم نهوه یعنی نهو حدیث خالد*
 ۲۹ — انبانا علی بن عبد المنذر قال حدثنا خلف بن
 هشام (ن - اخباری علی بن محمد بن علی المصیصی قال اخبرنا
 خلف بن تمیم) قال حدثنا اسرائیل قال حدثنا ابو اسحاق
 عن عبدالرحمن بن ابي لیلی عن علی (رض) قال قال رسول الله
 صلعم الا اعلمک کلمات اذا قلتهن تفرک علی انه مغفور لک
 لا اله الا الله العالی العظیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله
 رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین *

۲۸ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حکیم گفت احمد ... ت
 کرد مارا عسان گفت عسان حدیث کرد مارا اسرائیل گفت اسرائیل حدیث
 کرد مارا ابي اسحاق از عبدالرحمن پسر ابي لیلی از علی (رض) از
 نبی (د . خ . ل . م . ن) مثل او ای مثل حدیث خالد .
 ۲۹ — خبر داد مارا علی پسر عبد المنذر گفت علی حدیث مارا
 خلف پسر هشام (ن - خبر داد مارا علی پسر محمد پسر علی المصیصی گفت
 علی خبر داد مارا خلف پسر تمیم) گفت خلف حدیث کرد مارا اسرائیل
 گفت اسرائیل حدیث کرد مارا ابي اسحاق از عبدالرحمن پسر ابي لیلی
 از علی (رض) گفت علی گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م . ن) آگاه باش
 تعلیم میکندم ترا کلمه ها را و تکیه خواهی گفت انها را مغفرت کرده خواهد
 شد برای تو در اینکه تحقیق شان ایست که مغفوت کرده شد است برای تو
 نیست معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نیست معبود بحق مگر خدا حلم
 کننده گرم کننده پاکست خدا پروردگار عرش بزرگ تمام شکر برای خداست
 چنین خدا که پروردگار تمام است *

۳۰ — انبانا الحسنین بن حوث قال انبانا الفضل بن موسى
 عن الحسنین بن واقد عن ابي اسحاق عن الحوث عن علي
 (ن - كرم الله وجهه) قال قال النبي صلعم الا اعلمك دعاء
 اذا دعوت به غفر لك و كان مغفور لك (ن - كنت مغفورا)
 قلت بلى قال لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم
 الكريم سبحانه رب السموات السبع رب العرش العظيم (ن -
 لا اله الا الله سبحانه الله رب العرش العظيم) قال ابو عبد الرحمن
 و ابو اسحاق لم يسمع من الحوث الا اربعة احاديث ليس هذا
 (ن - ذا) منها و انما اخرجناه لمخالفة الحسنین بن واقد و
 لاسرافيل (لاسرافيل) و لعلي بن صالح و الحوث الاعور ليس

۳۰ — خبر داد مارا حسين پسر حوث گفت حسين خبر داد ماوا
 فضل پسر موسى از حسين پسر واقد از ابي اسحاق از حوث از علي
 (ن - بزرگ کند خدا ذات او را گفت علي گفت نبي (ن - خ -
 ل - م - م) آگاه باش تعلم ميکنم ترا دعا را و قديکه خواهي گفت ان دعا را
 مغفرت کرده خواهد شد براي تو اگرچه هست مغفرت کرده شده براي تو
 (ن - اگرچه هستي تو مغفرت کرده شده) گفتم آري گفت انحضرت نيست
 معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا عالم کننده
 کرم کننده پاک است پروردگار اسمانهای هفت پروردگار عرض بزرگ (ن -
 نيست معبود بحق مگر خدا پاک است خدا پروردگار عرض بزرگ) گفت
 ابو عبد الرحمن - و ابو اسحاق نشيند از حوث مگر چار حديث نيست اين
 (ن - آن حديث) از ان چار و جز اين نيست که خارج کردم ان حديث
 را براي مخالفت حسين پسر واقد و براي مخالفت اسرافيل و براي مخالفت

بذلك في الحديث و مام بن حمزة اصح (ن - اصح) منه .

ذكر قول النبي صلعم قد استحسن الله قابله بالایمان

۳۱ - انبانا ابو جعفر محمد بن عبدالمبارک (الملك)

المعزومي قال حدثنا الاسود بن عامر قال انبانا شريك عن منصور

عن (بعمي عن علي رضه قال جاء النبي صلعم أناس من قريش

فقالوا يا محمد انا جيرانك و حافادك و ان أناس من عبيدنا

قد اتوك لبس فلبسهم (ن - بيدهم) رغبة في الدين ولا رغبة في

الفقه انما فرروا (ن - فرط) من ضياعنا و اموالنا فارادهم الينا

فقال لابي بكر ما تقول فقال صدقوا اللهم لجيرانك و حافادك

علي پسر صالح و حرث امور نيست مثل اين مردم در حديث و مام پسر

همزه (حمزه) صحيح ترست (ن - نهگترست) در حديث از حرث .

اين ذکر فرمودن نبي است (د . خ . ه .) تحقيق استخوان کرو

هر اذل او را با ايمان (ن - دل هاي را برو حلام براي ايمان)

۳۱ - خبر داد مارا ابو جعفر محمد پسر عبدالمبارک معزومي گفت

ابو جعفر حديث كرد مارا اسود پسر مامر گفت اسود خبر داد مارا شريك

از منصور از ربي از علي (خ . و) گفت علي امه نبي را (ه . خ . ه .)

مردم از قريش پس گفتند آن مردم اي محمد ما همسايگان و انبازان

تو ايم و هم قسم و هم سرگذه تو ايم و تحقيق مردم از غلامان ما آمده

نزد تو نيست در مهان او شان (ن - باوشان) رغبته و خواهش در دين

و نه رغبته در فقه و دانش جز اين نيست كه گريخته اند (ن - تفصير

كردند) از زمين هاي ما و مالهاي ما پس رد كن و باز گردان آنها را

طرف ما پس گفت اي بكر را چه ميگوئي پس گفت ابوبكر راست گفتند

تحقيق آنها البته همسايه گان تو ايد و هم قسم و هم سرگذه تو ايد پس متغير

فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال لعمر ما تقول فقال صدقوا انهم
 لجهبرانك و حلفاؤك فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال يا معشر
 قريش و الله ليبعثن الله عليكم رجلا منكم قد امتحن الله قلبه
 بالايمان فابظرنبكم على الدين از به شرب بعضكم قال ابو بكر انا هو
 يا رسول الله قال لا قال عمر انا هو يا رسول الله قال لا و لكن هو (ن)
 ذلك) الذي بخصف الذعل و كان اعطى عليا نعله يخصفها *

ذکر قول النبي صلعم ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك

۳۲ — انبانا ابو جعفر عن عمرو بن عاصي البصري قال حدثني

شد روي مبارك نبي (د . خ . م .) پستور گفت عمر را چه به گوتني پس
 گفت عمر بن الخطاب راست گفتند تحقيق ادبا هر اینه هر اینه همسایگان
 تواند و حلیف وهم .. و گند تواند پس متغیر شد روي مبارك نبي (د . خ . م .)
 پستور گفت انحضرت اي گروه قریش قسم خدا است هر اینه هر اینه خواهد
 فرستاد خدا بر شما مرد را از شما تحقیق امتحان کرد خدا دل او را به ایمان
 پس هر اینه خواهد زد شما را بر دین یا خواهد زد بعض شما را گفت ابوبکر
 صديق منم ان مرد اي پیغمبر خدا گشت انحضرت بیست گفت عمر بن
 الخطاب منم آن مرد ای پیغمبر خدا فرمود بیست و لکن او آنکس (ن -
 این کس) است که مي دوزد کنش پازا و تحقیق بود ان حضرت که داده
 بود علي مرتصی را کنش پای خود را مي دوخت ادرا *

این ذکر فرودن نبي (د . خ . م .) تحقیق خدا شتاب

است که هدایت خواهد کرد دل ترا یعنی های مرتصی

را و ثابت خواهد کرد زبان ترا

۳۳ — خبر داد ما را ابو جعفر از عمرو بن عاصي بصری گفت عمرو

یحییٰ قال حدثنا الاعمش قال حدثنا عمرو بن مرة عن ابي
البختري عن علي رضي قال بعثني رسول الله صلعم الى اليمن
و انا شاب حديث السن فقلت يا رسول الله انت تبعثني الى
قوم يكون بينهم احداث و انا شاب حديث السن قال ان الله سيهدي
قابك و يثبت لسانك فما شككت (ن - قال ما شككت في
حديث اقصى بين اثنين) في قضاء بين اثنين *

ذکر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۳۳ — انبانا علي بن خشرم المروزي قال انبانا عيسى عن
الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي رضي قال
بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم

حديث كره مرا يحيى گفت يحيى حديث كره مارا اعمش گفت اعمش
حديث كره مارا عمرو پسر مرة از ابي بختري از علي (خ . و) گفت
علي مرتضى فرستاد مرا پيغمبر خدا (د . خ . س .) طرف يمن و من
جوان بودم پس گفتم اي پيغمبر خدا تو ميفرسي مرا طرف قوم خواهند بود
درمیان آنها صاحب عمر و من جوان فوسن ام فرمود الحضرت تحقيق خدا
شناپ است كه هدايت خواهد كرد دل ترا و ثابت خواهد داشت زبان ترا
پس نه شك كردم (ن - گفت علي رضي نه شك كردم در حديث كه حكم
• ميكدم درمیان دو كس) در حكم كردن درمیان دو كس •

این ذکر اختلافت نقل کنندگانست برای این حدیث

۳۳ — خبر داد مارا علي پسر خشرم مروزی گفت علي خبر داد مارا
عيسى از عمرو پسر مرة از ابي البختري از علي (خ . و) گفت علي رضي فرستاد
مرا پيغمبر خدا (د . خ . س .) طرف يمن پس گفتم تحقيق ميفرسي مرا
طرف قوم كه در عمر زياده اند از من پس چگونه حكم كردن باشد درمیان آنها

اسن مني فكيف القضاء فيهم فقال ان الله سيهدي قلبك و
يثبت لسانك قال فما تعاييت في حكم بعد *

۲۴ — انبانا محمد بن المثاني قال حدثنا ابو معوية قال
حدثنا الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البخثري عن علي
رض قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن لا قضي بينهم
فقلت يا رسول الله لا عام لي بالقضاء ف ضرب بيده على صدري
و قال اللهم اهد قلبه و سدد لسانه فما شككت في قضاء بين
اثنين حتى جلست مجلسي * قال ابو عبد الرحمن و روى هذا
الحديث شعبة عن عمرو بن مرة عن ابي البخثري قال اخبرني
من سمع عليا و ابوالبخثري لم يسمع من علي هذا (ن - شيئا) *

۳۵ — انبانا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا يحيى

پس گفت تحقیق که خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا و ثابت
خواهد داشت زبان ترا گفت علی مرتضی پس نه ماذنه شدم در حکم کردن هنوز
۳۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثانی گفت محمد حدیث کرد مارا ابو
معویه گفت او معویه حدیث کرد مارا اعمش از عمرو پسر مرة از ابي بخثري
از علي (خ . و) گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا (د . خ . ل . م . ن) طرف
مردم یمن تا که حکم کنم در میان ایشان پس گفتم ای پیغمبر خدا
فیت علم مرا بحکم کردن پس زد الحضرت بدست مبارک خود بر سینه
من و فرمود ای نار خدا یا هدایت کن دل علي را و محکم کن زبان علي
را پس نه شک کردم در حکم کردن در میان در کس تا اینکه نشستم در مجلس
خوبش . گفت ابو عبد الرحمن و روایت کرد این حدیث را شعبه از عمرو
پسر مرة از ابي البخثري گفت ابو البخثري خبر داد مرا آنکس که شنید
علي را و ابو البخثري نشنید از علي این حدیث را (ن - چیزی را) -

۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان رهاوي گفت احمد حدیث

بن آدم قال حدثنا شريك عن سماك بن حرب عن حاش المعتمر عن علي رضي قال بعثني رسول الله صلعم الي اهل اليمن و انشاب فقلت يا رسول الله تبعثني و انا شاب الي قوم ذوي اسنان لا قضي بينهم و لا علم لي بالقضاء فوضع يده علي صدري ثم قال ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك يا علي اذا جلس اليك الخصمان فلا تقضي بينهما حتى تسمع من الاخر كما تسمع (ن - سمعت) من الاول فانك اذا فعلت ذلك تبين (ن - تبدي) لك القضاء * قال علي عليه السلام فما اشكل علي قضاء بعد *

اختلاف علي (عن) ابى اسحاق في اهل الحديث

۳۶ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن آدم قال

کرد مارا يحيى پسر آدم گفت حدیث کرد مارا شریک از سماک پسر حرب از حدیث معتمر از علی (خ و) گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا (د و خ - م) طرف اهل یمن و من جوان بودم پس گفتم ای پیغمبر خدا می فریسی مرا و حال آنکه من جوان ام طرف قوم که صاحب سینه اند تا اینکه حکم کنم در میان ایشان و نیست علم مرا بحکم کردن پس داشت دست مبارک خود را بر سینه من پستور فرمود تحقیق خدا شناب است که هدایت خواهد کرد دل تو و ثابت خواهد داشت زبان تو ای علی و قتیکه نشیند طرف تو مدعی و مدعی علیه پس به حکم کن در میان آن هر دو تا اینکه بشدوی تو از دیگر چنانکه می شدوی (ن - شنیدی) از اول پس تحقیق تو و قتیکه خواهی کرد این را ظاهر خواهد شد برای تو حکم کردن گفت علی برو سلام پس به مشکل شد بر من حکم کردن هدوزه

اختلاف علی ابی اسحاق درین حدیث است

۳۶ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد مارا

حدَّثنا إسرائيل عن أبي إسحاق عن حارثة بن مضرب عن علي رضي
قال بعثني رسول الله صلعم إلى اليمن فقلت إنك تبعثني إلى قوم
اسن مني لا قضى بينهم فقال إن الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك *
ورواه شيبان عن أبي إسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي رضي *

۳۷ — أخبرني أبو عبد الرحمن زكريا بن يحيى قال حدثني

محمد بن العلاء قال حدثنا معوية بن هشام عن شيبان عن أبي
إسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي رضي قال بعثني رسول الله
صلعم إلى اليمن فقلت يا رسول الله إنك تبعثني إلى شيوخ
ذوي أسنان و أني أخاف إن لا أصيب قال إن الله سيثبت
لسانك و يهدي قلبك *

یحیی پسر آدم گفت یحیی حدیث کرد ما را اسرائیل از ابی اسحاق از
حارثه پسر مضرب از علی (خ . و) گفت علی رضي فرستاد مرا پیغمبر خدا
(د . خ . ل . س . و) بسوی یمن پس گفتم تحقیق تو میفریسی مرا
طرف قوم که در راه زیاد تراند از من فانه حکم کنم در میان اوشان پس
گفت انحضرت تحقیق خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا
و ثابت خواهد داشت زبان ترا • و روایت کرد ان حدیث را شیبان از ابی
اسحاق از عمرو پسر حنشی از علی (خ . و) •

۳۷ — خبر داد مرا ابو عبد الرحمن زکریا پسر یحیی گفت حدیث کرد

مرا محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد ما را معویه پسر هشام از شیبان
از ابی اسحاق از عمرو پسر حنشی از علی (خ . و) گفت علی رضي فرستاد
مرا پیغمبر خدا (د . خ . ل . س . و) طرف یمن پس گفتم ای پیغمبر خدا
تحقیق تو میفریسی مرا طرف مردم پیرها صاحب سنا و تحقیق من خوف
میکم اینکه نه صواب کنم گفت انحضرت تحقیق خدا شتاب است که ثابت
خواهد داشت زبان ترا و هدایت خواهد کرد در حکم کردن دل ترا •

ذکر قول النبی صلعم امرت بسد هذه الابواب

الا (ن - غیر) باب علی

۳۸ — ابانا محمد بن بشار بن دار البصری قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عرف بن میمون عن ابي عبد الله عن زید بن ارقم رض قال كان لفر من اصحاب النبي صلى الله عليه وآله واصحابه و سلم ابواب شارة في المسجد فقال رسول الله صلعم سدوا هذه الابواب الا باب علي فتكلم في ذلك ناس فقام رسول الله صلعم فحمد الله و اثنى عليه ثم قال اما بعد فاني أمرت بسد هذه الابواب غير باب علي فذال فيه قايكم والله ما سدته ولا فتحتة و لكن أمرت بشي فاتبعتة *

این ذکر فرمودن پیغمبر (د . خ . ل . ص .) حکم کرده شدم

به بند کردن دروازه مگر (ن - سواء) دروازه علی را .

۳۸ — خبر داد مارا محمد پسر جعفر گفت پسر بشار بن دار بصری گفت محمد حدیث کرد مارا محمد پسر جعفر گفت پسر میمون از ابي عبد الله از زید پسر ارقم (د . خ . و) گفت زید بود برای چند اشخاص از اصحاب نبی (د . خ . ل . ص .) دروازه های شارع عام در مسجد پس فرمود پیغمبر خدا (د . خ . ل . ص .) بند کنید این دروازه ها را مگر دروازه علی پس نکلام کردند درین مردم پس افتاد پیغمبر خدا (د . خ . و .) پس شکر گفت خدا را و ثنا کرد بر او پس فرمود حضرت اما بعد حمد و ثنا پس تحقیق من حکم کرده شده ام به بند کردن این دروازه ها سواء دروازه علی رض پس گفت در وی گوینده شما قسم خدا است نه بند کردم من او را و نه کشاده کردم من او را و لکن حکم کرده شدم بچیزی پس متابعت کردم آن چیز را *

ذکر قول الممی صلعم ما انا ادخله و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم

۲۹ - قرأت علی محمد بن سلیمان عن ابن عیینة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی عن ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه و ام یقل درة عن ابیه * قال کذا عند النبی صلعم و عنده قوم جاوس قد دخل علی (ک . ه . ز) فاما دخل خرجوا فلما خرجوا تلازموا فقالوا و الله انما اخرجنا و ادخله فرجعوا فقال و الله ما انا ادخلته و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم * قال ابو عبد الرحمن بهذا اولی بالصواب *

۴۰ - اباننا احمد بن یحیی الكوفي الصوفي قال حدثنا

ابن ذکر فرمودن نبی (د . خ . ه . ز) نه من داخل کردم علی را و بیرون کردم شما را یا آنکه خدا داخل کرد او را بیرون کرد شما را

۲۹ - خواند بو من محمد پسر سلیمان از پسر عیینة از عهده پسر دینار از ابی جعفر محمد پسر علی از ابراهیم پسر سعد پسر ابی وقاص از پدر خود و نگفت مره از پدر خود این حدیث را گفت بودیم ما نزدیک نبی (د . خ . ه . ز) و نزدیک او مردمان نشسته بودند پس داخل شد علی بخشد خدا ذات او را پس هرگاه داخل شد علی خارج شدند مردمان پس هرگاه خارج شدند مردم با هم دیگر سلامت کردند پس گفتند مردم قسم خدا است چرا این بیست که خارج کرد ما را و داخل کرد علی را پس رجوع کردند طرف الحضرت پس فرمود الحضرت قسم خدا است نه من داخل کردم علی را و خارج کردم شما را بلکه خدا داخل کرد علی را و خارج کرد شما را *

۴۰ - خبر داد ما را احمد پسر یحیی کوفی صوفی گفت حدیث کرد

عابی و هو ابن قادم قال انبانا اسرائیلی عن عبد الله عن شریک
 عن الحریب بن مالک قال اتیت مكة فلقیت سعد بن ابی
 وقاص فقلت هل سمعت اعلی سنقبة قال کذا مع رسول الله
 صلعم فی المسجد فانودي فینا لیلة لیخرج من فی المسجد الا
 آل رسول الله صلعم و آل علی فخرجنا فلما اصبح اتاه عمه فقال
 یا رسول الله اخرجت اصحابک و اعمامک و سکنت هذا الغلام
 فقال رسول الله صلعم ما انا اخرجت باخراجکم و لا باسکان هذا
 الغلام ان الله هو امر به * قال ابو عبد الرحمن قال فطر عن عبد الله
 بن شریک عن عبد الله بن الرقیم عن سعد ان العباس اتی
 النبی صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب عابی فقال ما اذا وتحتها
 و لا اذا سددها و لكن الله فعل ذاک * قال ابو عبد الله بن شریک

مارا علی و او پسر قادم است گفت علی خبر داد مارا اسرائیل از عبد الله
 از شریک از حرب پسر مالک گفت حرب آمدم مكة را پس ملاقات کردم
 سعد پسر ابی وقاص را پس گفتم ابا شیددی برای علی صدقت را گفت
 سعد بودم همراه پیغمبر خدا (د . خ . ل . س .) در مسجد پس فدا کرده شد
 در میان ما شب را ناله بیرون رود انکس که در مسجد است مگر آل پیغمبر
 خدا (د . خ . ل . س .) و آل علی پس بیرون آمدیم پس هرگاه صبح شد
 آمد نزد ان حضرت عمر انحضرت پس گفت ای پیغمبر خدا خارج کردی
 تو باران خود را و عمرهای خود را و ساکن گردانیدی تو این طفل را پس
 گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . س .) نه من حکم کردم بخارج کردن شما و نه
 بساکن کردن این طفل تحقیق خدا او حکم کرد نه او * گفت ابو عبد الرحمن
 گفت فطر از عبد الله پسر شریک از عبد الله پسر رقیم از سعد تحقیق عباس
 آمد نبی را (د . خ . س .) پس گذت بند کردی تو دیوازه های مارا مگر
 دیوازه علی را پس گفتم نه من کشاده کردم او را و نه من بند کردم او را و
 لکن خدا کرد این را * گفت ابو عبد الله پسر شریک نیست منزل این مردم

کیس بذاک و الحرب بن مالک لا اعرفه و لا عبدالله بن الرقیم عن سعد ان العباس اتى النبي صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علي فقال ما انا فتحتها و لا انا سددتها و لكن الله فعل ذلك *

۴۱ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا

عبدالله بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبدالله بن شريك عن عبد الله بن رقيم عن سعد نحوه *

۴۲ — اخبرني مكررة زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله

بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن رقيم نحوه *

۴۳ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا

عبد الله بن عمر قال اخبرنا محمد بن وهب بن ابي كريمة

در حدیث و حرب پسر مالک نمی شناسم او را و نه میشناسم عبدالله پسر رقیم را در روایت کردن از سعد تحقیق عباس آمد فبی را (د - خ - ل - م -) پس گفت بند کردی دروازه های ما را مگر دروازه علی را پس گفت نه من کشاده کرده ام او را و نه من بند کرده ام آنها را لکن خدا کرده این را *

۴۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث کرده

مرا عبدالله پسر عمر گفت گفت عبدالله حدیث کرد مرا اسباط از فطر از عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم از سعد مثل او *

۴۲ — خبر داد مرا مکرر زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد

مرا عبدالله پسر عمر گفت عبدالله حدیث کرد مرا اسباط از فطر از عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم مثل او حدیث که گذشت *

۴۳ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث

کرد مرا عبد الله پسر عمر گفت عبد الله خبر داد مرا محمد پسر وهب

الحرانی قال حدثنا مسکین قال حدثنا شعبة عن ابي ملیح عن عمرو بن میمون عن ابن عباس رضه عنهما قال امر رسول الله صلعم بابواب المسجد فسدك الابواب الا باب علي عليه السلام *

۴۴ — انبانا محمد بن مثنی قال حدثنا یحیی بن حماد قال حدثنا ابوالوضاح قال حدثنا یحیی قال حدثنا عمرو بن میمون قال قال ابن عباس سد ابواب المسجد غیر باب علی فكان یدخل المسجد و هو جنب و هو طریقہ و لیس له طریق غیره *

ذکر منزلة امیر المؤمنین علی بن ابي طالب کرم الله

وجهه من النبي عليه السلام

۴۵ — انبانا بشر بن هلال البصری قال حدثنا جعفر و هو

پسر ابي کریم حرانی گفت صحه حدیث کرد مارا مسکین گفت مسکین حدیث کرد مارا شعبه از ابي ملیح از عمرو پسر میمون از پسر عباس (خ - و) گفت ابن عباس حکم کرد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) به دروازه های مسجد پس بند کرده شد دروازه ها مگر دروازه علی برو سلام *

۴۴ — خبر داد مارا صحه پسر مثنی گفت صحه حدیث کرد مارا یحیی پسر حماد گفت یحیی حدیث کرد مارا ابوالوضاح گفت حدیث کرد مارا یحیی گفت حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت میمون گفت ابن عباس بند کرده شد دروازه های مسجد سوای دروازه علی پس بود علی که داخل میشد مسجد را و حال آنکه او را احتیاج غسل بود و او مسجد را او بوه و نبود برای او را سوای آن مسجد *

این ذکر مرتبه امیر منین علی پسر ابي طالب است بزرگ

گند خدا ذات او را از نبی برو سلام

۴۵ — خبر داد مارا بشر پسر هلال بصری گفت بشر حدیث کرد مارا

ابن سلیمان قال حدثنا حرب بن شداد عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن سعد بن ابي وقاص رض قال لما غزی رسول الله صلعم غزوة تبوک خلف ایا بالمدینة فقالوا فیه ماله و کرة صحبته فتبع علی النبی صلعم حتی احقه فی الطریق و قال یا رسول الله خلفتني بالمدینة مع الزراري و النساء حتی قالوا فیه ماله و کرة صحبته فقال له النبی صلعم یا علی انما خلعتک علی اهلی اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لانی بعدی *

۴۶ — انبانا القاسم بن زکریا بن دینار الکوفی قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد السلام عن یحیی بن سعید عن سعید

جعفر و او پسر سلیمان است گفت جعفر حدیث کرد مارا حرب پسر شداد از قتاده از سعید پسر مسیب از سعد پسر وقاص (خ . و) گفت سعد هرگاه که جنگ کرد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) جنگ تبوک که نام مکان است خلیفه کرد علی را در مدینه پس گفتند مردم در وی یعنی در علی رضه مال کرد انحضرت و مکروه داشت انحضرت صحبت او را پس نابع شده پیغمبر را (د . خ . ل . م .) تا اینکه لاحق شد انحضرت را در راه و گفت علی ای پیغمبر خدا خلیفه کردی تو مرا در مدینه همراه طفلان و زنان تا اینکه گفتند مردم در شان علی ملال کرد و مکروه داشت انحضرت صحبت علی را پس گفت برای او نبی (د . خ . ل . م .) ای علی جز این نیست که خلیفه کرد ترا بر اهل خود آیا راضی نمیشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی سید است اینکه تحقیق حال ایست که نیست نبی بعد من •

۴۷ — خبر داد مارا قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت قاسم حدیث کرد مارا ابو نعیم گفت حدیث کرد مارا عبد السلام از یحیی پسر سعید از سعید پسر مسیب از سعد پسر ابي وقاص (خ . و) تحقیق نبی

بن المسیب عن سعد بن ابی وقاص رضه ان النبی علیه السلام قال
لعلي رضه انت مني بمنزلة هارون من موسى *

۴۷ — انبانا زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب بن
الدرادردي بن صفوان التميمي عن سعيد بن المسيب انه سمع
سعد بن ابی وقاص رضه يقول ما قال رسول الله صلعم لعلي اما
ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة *

۴۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب ان الدرادردي
حدثه عن هشام بن هشام عن سعيد بن المسيب عن سعد رضه قال
لما خرج رسول الله تركتني (ن - اتركني) مع الخوالم فقال صلعم يا
علي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة *

برو سلام گفت علي را (خ. و) تو از من بمنزله هارون است از موسى *
۴۷ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو
مصعب پسر درادردي پسر صفوان تميمي از سعيد پسر مسيب تحقيق او
شنيدن سعد پسر ابی وقاص را (خ. و) ميگفت انچه كه گفت پيغمبر
خدا (د. خ. ل. م.) علي را ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من
بمنزله هارون از موسى مگر نبوة *

۴۸ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت خبر داد مارا ابو مصعب
تحقيق درآوردي حديث كرد درادردي ابو مصعب را از هشام پسر هشام
از سعيد پسر مسيب از سعد (خ. و) گفت هرگاه بيرون آمد پيغمبر خدا
(د. خ. م.) طرف موضع تبوك بيرون آمد علي (خ. و) يسعي ميگردد
و شتاب ميگردد پس انحضرت پس بگاو گريه كرد و گفت اي پيغمبر خدا
ترك كردي تو مرا (ن - ايا ميگذاري مرا) همراه پس ماددگان پس
گفت انحضرت (د. خ. ل. م.) اي علي ايا راضي نمي شوي اينكه باشي
تو از من بمنزله هارون از موسى مگر نبوة *

ذکر الاختلاف علی محمد بن المنکدر فی هذا الحديث

۴۹ — أخبرني اسحق بن موسى بن عبد الله بن يزيد الانصاري قال حدثنا داود بن كثير الرقي عن محمد بن المنکدر عن سعيد بن المسيب عن سعد رضى ان رسول الله صلعم قال لعلي الت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي *

۵۰ — أخبرني صفوان بن محمد بن عمرو قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا عبد العزيز بن ابي سلمة الماجشون عن محمد بن المنکدر قال سعيد بن المسيب أخبرني ابراهيم بن سعد انه سمع ابا سعد رضى وهو يقول قال النبي صلعم لعلي رضى اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة قال سعيد فلم ارض حتى اتيت سعدا فقلت فنبى حدث به ابنك قال وما هو

این ذکر اختلاف است بر محمد پسر منکدر درین حدیث

۴۹ — خبر داد مرا اسحاق پسر موسی پسر عبد الله پسر یزید انصاری گفت اسحاق حدیث کرد ما را داود پسر کثیر رقی از محمد پسر منکدر از سعید پسر مسیب از سعد (خ. و) و تحقیق پیغمبر خدا (س. ل. م.) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من *

۵۰ — خبر داد مرا صفوان پسر محمد پسر عمرو گفت حدیث کرد ما را احمد پسر خالد گفت حدیث کرد ما را عبد العزيز پسر ابي سلمة ماجشون از محمد پسر منکدر گفت سعید پسر مسیب خبر داد مرا ابراهیم پسر سعد تحقیق او شنید پدر خود سعد را (خ. و) و او میگفت گفت نبی (س. ل. م.) علی را (خ. و) ایا راضی نمیشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق حال اینست که نیست نبوة من بعد * گفت سعید پس نه راضی شدم تا اینکه آمدم سعد را پس گفتم چیزی هست که حدیث کرد با آنچه

انتهرني فقلت اخبرنا على هذا فقال ما هو يا بن ابي فقلت هل سمعت النبي صلعم يقول لعلي كذا و كذا قال نعم و أشار الى اذنيه و الا فمكتنا لقد سمعته يقول ذلك و خالفه يوسف الماجشون فرواه عن محمد بن المنكدر عن سعيد عن عامر بن سعد عن ابيه و تابعه علي روايته عن عامر بن سعد علي بن زيد بن جذعان *

۵۱ — اخبرني زكريا بن ابي يحيى قال حدثنا ابن ابي الشوارب قال حدثنا حماد بن زيد عن علي بن زيد عن سعيد بن المسيب عن عامر بن سعيد عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي انك مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي قال سعيد فاحببت ان اشافه ذلك سعدا فاتيت فقلت ما

پسر تو گفت سعد چه چیز است و زجر کرد مرا پس گفتم خبر داد مارا برین یعنی بر فضیلت علی پس گفت سعد چیست آن فضیلت ای پسر براد من پس گفتم ای شنیددی تو پیغمبر خدا (د . خ . م) میگفت علی را چنین و چنین گفت آری و اشاره کرد طرف هر دو گوش خود که از گوش شنیدم و اگر چنین نبود پس کندگ (کر) باد هر دو گوش من هر اینه تحقیق شنیدم انحضرت را میفرمود فضیلت علی را ربه و مخالف شد عبدالعزیز را یوسف ماجشون پس روایت آنرا از محمد پسر منکدر از سعید از عامر پسر سعد از پدر او تابع شد یوسف ماجشون را بر روایت کردن او از عامر پسر سعد علی پسر زید پسر جذعان *

۵۱ — خبر داد مرا زکریا پسر ابي يحيى گفت زکریا حدیث کرد مارا ابن ابي الشوارب گفت ابن ابي الشوارب حدیث کرد مارا حماد پسر زید از علی پسر زید از سعید پسر مسیب از عامر پسر سعید از سعد تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) گفت انحضرت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی سواء اینکه تحقیق حال اینست که نیست نبی بعد من گفت سعید راوی پس قصد کردم اینکه بالمشافهه پرسم این حدیث را سعد را پس

هدیث حدیثی به عنک عامر فادخل امبعیه فی اذنبه و قال سمعته من رسول الله صلعم و الا فسکتا * و قد روی هذا الحدیث شعبه عن علی عن زید فلم یذكر عامر بن سعد *

۵۴ — اخبرني محمد بن وهب الحراني قال حدثنا مسكين بن سكن قال حدثنا شعبه عن علي بن زيد قال سمعت سعيد بن المسيب يحدث عن سعد بن رسول الله صلعم قال لعلي الا ترضي ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى فقال اول من رضيت رضيت فسأله بعد ذلك فقال بلى بلى * قال ابو عبد الرحمن ما علمت ان احدا تابع عبد العزيز الماجشون علي روايته عن محمد بن المنكدر عن سعيد علي بن ابراهيم بن سعد قد روی هذا الحدیث عن ابيه *

آمدم سعد را پس گفتم چه حدیث است که حدیث کرد مرا دان حدیث از تو عامر پس داخل کرد سعد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و گفت شنیدم آن حدیث را از پیغمبر خدا (د . خ . م) و اگر چنین نبود پس گدگ (کر) باد هر دو گوش من و تحقیق روایت کرد این حدیث را شعبه از علی از زید پس نه ذکر کرد عامر پسر سعد را •

۵۴ — خبر داد مرا محمد پسر وهب حرانی گفت حدیث کرد مرا مسکین پسر مسکن گفت مسکین حدیث کرد مرا شعبه از علی پسر زید گفت علی شنیدم سعید پسر مسیب را حدیث میکرد از سعد تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . م) گفت علی را ایا راضی زهی سوی اینکده باشی تو از من بمنزله هارون از موسی پس گفت علی رض اول آنکسی ام که راضی شدم پس پرسیدم سعد را بعد حدیث کردن سعید از او پس گفت سعد آری آری شنیدم این حدیث از آن حضرت • گفت ابو عبد الرحمن زهی دانستم تحقیق کسی تابع شد عبد العزيز الماجشون را بر روایت کردن او از محمد پسر منکدر از سعید پسر مسیب از ابراهیم پسر سعد بر اینکده تحقیق ابراهیم پسر سعد تحقیق روایت کرد این حدیث را از پدر خود •

۵۳ — ابان بن محمد بن بشار البصري قال حدثنا محمد يعني ابن جعفر غندرا قال اخبرنا شعبة بن ابراهيم قال سمعت ابراهيم بن سعد يحدث عن ابيه عن النبي صلعم انه قال لعلي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى *

۵۴ — ابان بن عبيد الله بن سعد البغدادي قال حدثنا عمر قال حدثنا ابي عن ابي اسحق قال حدثنا محمد بن طلحة بن زيد بن مكنة عن ابراهيم بن سعد بن ابي رصاص عن ابيه انه سمع رسول الله يقول لعلي (رض) حين خلفه في غزوة تبوك علي اهلته الا ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا يني بعدي * قال ابو عبد الرحمن و مدرري هذا الحديث عن عامر بن سعد عن ابيه عن غير حديث سعيد بن المسيب *

۵۳ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بصری گفت محمد حدیث کرد مارا محمد مراد میدارد از محمد پسر جعفر غندر را گفت محمد خبر داد مارا شعبه پسر ابراهیم گفت شعبه شنیدم ابراهیم پسر سعد را حدیث میکند از پدر خود از نبی (ص . خ . ل . م) تحقیق او گفت علی را ابا راضی می شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی *

۵۴ — خبر داد مارا عبیدالله پسر سعد بغدادی گفت حدیث کرد مارا عمر گفت عمر حدیث کرد مارا پدر من از ابي اسحاق گفت عمر حدیث کرد مارا محمد پسر طلحة پسر زید پسر مکنه از ابراهیم پسر سعد پسر ابي رصاص از پدر خود تحقیق او شنید پیغمبر خدا را (ص . خ . م) میگفت علی را (ص . و) و قتیکه خلیفه کرد الحفرت علی را در جنگ تبوک بر اهل خود ایانه راضی می شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان ایست که ایست نبی بعد من * گفت ابو عبد الرحمن و تحقیق روایت کرده شد این حدیث از عامر پسر سعد از پدر او از غیر حدیث سعید پسر مسیب *

۵۵ — انبانا محمد بن المثنی قال حدثنا ابوبکر الحنفی قال حدثنا بکیر بن مسمار قال سمعت عامر بن سعد یقول قال معویة لسعد بن ابی وقاص ما بمنعک ان تصیب ابن ابی طالب قال لا اسبه ما ذكرت ثلثا قالهن رسول الله صلعم لان ینکون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم لا اسبه ما ذكرت حین نزل علیه الوحی و اخذ علیا و ابنیه و فاطمة فان دخلهم تحت ثوبه ثم قال رب هؤلاء اهلی و اهل بیتی و لا اسبه ما ذكرت حین خلفه فی غزوة تبوک و قال عای خافتنی مع النساء و الصبیان فقال اما لرضی ان ینکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبوة

۵۵ — خبر داد مارا محمد بن یسوی مثنوی گفت صحابه حدیث کرد مارا ابوبکر حنفی گفت ابوبکر حدیث کرد مارا بکیر بن مسمار گفت بکیر بن سعد بن عامر بن سعد می گفت گفت معویة سعد بن ابی وقاص را چه چیز منع کرد ترا اینکه زبون گردنی تو پسر ابطالب را گفت سعد نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم سه چیز را که گفت ان سه چیز را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) در اینده ای که باشد برای من یکی از آنها درستتر است طرف من از قطار شتران سرخ رنگ نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم و تئیکه نازل شد بر انحضرت وحی و گرفت انحضرت علی را و هر دو پسران او را و فاطمه را پس داخل کرد انحضرت ایشان را زیر چادر خود پستر گفت انحضرت ای پروردگار من ایشان اهل من انه و اهل بیت من انه و نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم و تئیکه خلیفه کرد او را در جنگ تبوک (ن - که جنگ کرد ان حضرت ان جنگ را) و گفت علی رضه خلیفه کردی تو مرا همراه زنان و طفلان پس گفت ای راضی نمی شوی ای که باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان ایست که نیست

من بعدی ولا اسبه ما ذكرت يوم خيبر حين قال رسول الله صلعم
 لاعطين هذه الراية رجلا يحببه الله ورسوله و يحبب الله ورسوله
 و يفتح الله على يديه (ن - بيده) فتناولنا فقال ابن علي
 فقيل (ن - فقالوا) هو ارمذ فقال ادعوه فدعوه فبصق بي عينيه
 ثم اعطاه الراية ففتح الله على يديه (ن - عاينه) قال فوالله ما
 ذكره معوية بحرف حتى خرج من المدينة *

۵۶ — حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن شعبة عن
 الحكم عن مصعب بن سعد قال خلف رسول الله صلعم عليا
 (ن - عاي بن ابي طالب) في غزوة تبوك فقال يا رسول الله

نبوة ارس من و نه زبون خواهم گفتم او را تاكه ياد دارم روز خيبر وقتيکه
 گفتم پيغمبر خدا (د . خ . م .) هر اينده هر اينده خواهم داد ابن نيزه را
 مرد را که دوست ميدارد او را خدا و رسول او را دوست ميدارد خدا
 و رسول خدا را و فتح خواهد کرد خدا بر هر دو دست او (ن - بدست
 او) پس گردن بلند کردیم برای آن نيزه پس گفتم انحضرت کجاست علي
 پس گفته شد (پس گفتند مردم) او چشم بسيار عليل دارد پس فرمود
 طلب کنيد او را پس طلبيدند او را پس آب دهن انداخت در هر دو چشم
 او پسترداد او نيزه را پس فتح کرد خدا بر هر دو دست او (ن - بر دست
 او) گفتم سعد پس قسم خدا است به ذکر کرد علي را معويه بيکي حرف
 تا اينکه خارج شد معويه از مدينه .

۵۶ — حديث کرد مارا محمد پسر بشار گفت حديث کرد مارا محمد
 پسر شعبه ارحم از مصعب پسر سعد گفت مصعب خليفه کرد پيغمبر خدا
 (د . خ . م .) علي را (ن - علي پسر ابيطالب را) در جنگ تبوک پس گفت
 علي ای پيغمبر خدا خليفه ميکني مرا در زبان و طفلان پس گفت انحضرت

تخلفني في النساء و الصبيان فقال اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لاني بعدي * قال ابو عبد الرحمن خالفه ليث فقال عن الحكم عن عايشة بنت سعد *

۵۷ — اخبرني الحسن بن اسمعيل بن سليمان المصيصي الخالدي قال انبانا المطلب عن ليث عن الحكم عن عايشة بنت سعد عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي في غزوة تبوك انت مني بمنزلة (ن - مكان) هارون من موسى الا انه لاني من بعدي * قال ابو عبد الرحمن و شعبة احفظ و ليس ضعيف و الحديث فقد رواه عايشة بنت سعد *

۵۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب عن الدراوردي عن الحميد (ن - الجعيد) عن عايشة انها قالت

ايا راضي نبي شري اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى سواء آنكه تحقيق حال اين است كه نيست نبي بعد من • گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد محمد پسر شعبة را ليث پس گفت ليث اين حديث را از حكم از عايشه دختر سعد •

۵۷ — خبر داد مارا حسن پسر اسمعيل پسر سليمان مصيصي خالدي گفت خبر داد مارا مطلب از ليث از حكم از عايشه دختر سعد از سعد تحقيق پيغمبر خدا (د • خ • ل • م •) گفت علي را در جنگ تبوك تو از من بمنزله (ن - مكان) هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نبي از بعد من • گفت ابو عبد الرحمن و شعبة حافظ و ياد دارنده تو است حديث را و نيست ضعيف و حديث پس تحقيق روايت كرد او را عايشه دختر سعد *

۵۸ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو مصعب از دراردي از حميد (ن - جعيد) از عايشه تحقيق (ن - از عايشه

(ن - عن ابيها) ان عليا رض خرج مع النبي صلعم حتى جاء ثنية الوداع يود من غزوة تبوك و خلف عليا فقال (ان - و علي يشكني و هو يقول) اتخافني مع الخوالم فقال له اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي (ن - الا النبوة) *

اختلاف علي بن شريك في هذا الحديث

۵۹ - اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار الكوفي قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا فطر عن عبدالله بن شريك عن عبدالله بن (قيم الكياني عن سعد بن ابي وقاص رض ان النبي صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى * و رواه اسرائيل عن عبدالله بن شريك عن الحراث بن مالك عن سعد *

از پدر عایشه) گفت تحقیق علی (خ . و) بیرون آمد همراه نبی (د . خ . ل . م .) تا اینکه آمد آنحضرت ثنیة الوداع را که نام مکان است ارزو میبرد از جنگ تبوک و خلیفه کرد علی را پس گفت (ن - و علی شکایت میکرد و او میگفت) ایا خلیفه میکنی همراه پس ماندگان پس گفت آن حضرت علی را ایا راضی هستی شوی اینکه باشی از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من (ن - مگر نبوت) *

این ذکر خلافت کردن علی بن ابی طالب پس شریک درین حدیث است

۵۹ - خبر داده مارا قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت حدیث کرده مارا ابو نعیم گفت حدیث کرده مارا فطر از عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم کیانی از سعد پسر ابي وقاص (خ . و) تحقیق نبی (د . خ . م .) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی . و روایت کرد آن حدیث را اسرائیل از عبدالله پسر شریک از حراث پسر مالک از سعد *

۶۰ - انبانا احمد بن يحيى الكوفي قال حدثنا وعيل و هو ابن قادم قال حدثنا اسراييل عن عبد الله بن شريك عن مسلك قال ساعد بن مالك قال رسول الله صلعم غزا على ناقة الحمراء و خلف عابا فجاء علي حتى تعدى الناقة فقال يا رسول الله زعمت قريش انك انما خلفتني انك استثقلتني و كرهت صحبتي و بكى فنادى رسول الله صلعم في الناس ما منكم احد الا و له حاجة باين ابي طالب اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لانيبي بعدي قال علي (رض) رضيت عن الله عز و جل و عن رسول الله صلعم *

۶۱ - اخبرنا عمرو بن علي قال حدثنا يحيى يعني ابن

۶۰ - خبر داد ما را احمد پسر يحيى كوفي گفت حديث كرد ما را وعيل و او پسر قادم است گفت حديث كرد ما را اسرافيل از عبد الله بن شريك از حرب از مسلك گفت سعد پسر مالك گفت پيغمبر خدا (ص . ل . ۰) جاگ كرد بر ماده شتر سرخ رنگ و خليفه كرد علي را پس آمد علي تا اينكه تجاوز كرد ماده شتر را پس گفت اي پيغمبر خدا گمان بردند قريش تحقيق تو جزين نيست كه خليفه كردي مرا تحقيق تو ثميل داشتني تو مرا يا مكروه داشتني تو صحبت مرا و گريه كرد علي پس ندا و او از كرد پيغمبر خدا (ص . ل . ۰) هر مردم نيست از شما كسي مگر حال انكه براي او حاجت هست نه پسر ابي طالب ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من به منزلت هارون از موسى مگر تحقيق شان ايست كه نيست بدي بعد من گنت علي (ص . ل . ۰) راضي شدم از خدا غالب و بزرگ و از پيغمبر خدا (ص . ل . ۰) *

۶۱ - خبر داد ما را عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد ما را يحيى

سعید قال حدثنا موسی الجهنی قال دخلت علی فاطمة بنت
عالی فقال لها وفیقی (وقفیزی) هل عندک شیء عن والدک
مثبت قالت حدثتني اسماء بنت عمیس ان (سول الله
صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه
لانبي بعدي *

۶۲ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا جعفر بن عون عن
موسی الجهنی قال ادركت فاطمة بنت علي رضه وهي ابنة ثمانين
سنة فقلت لها تحفظين عن ابيك شيئا قالت لا ولكن اخبرني
(ن - سمعت) اسماء بنت عمیس انها سمعت (سول الله
صلعم يقول يا علي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه
لانبي من بعدي *

مراد میدارد عمرو از یحیی پسر سعد را گفت یحیی حدیث کرد ما را موسی
جهنی گفت موسی آمدم نزد فاطمه دختر علی رضه پس گفت موسی ما را
واقف کن مرا آیا نزدیک تو چیزی است از پدر تو ذات کرده شده گفتم
فاطمه حدیث کرد مرا اسماء دختر عمیس تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - ل -
س -) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان
اینست که نیست نبي بعد من •

• ۶۲ — خبر داد ما را احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد ما را
جعفر پسر عون از موسی جهنی گفت در باوقم فاطمه دختر علی را (خ - و)
و حال آنکه او دختر هشتاد ساله بود پس گفتم او را یاد میداری از پدر خود
چیزی را گفت نه و لکن خبر داد مرا (ن - شدیدم) اسماء دختر عمیس
تحقیق او شدیدم پیغمبر خدا را (د - خ - س -) میگفت ای علی تو من
بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبي از بعد من •

۶۳ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم قال حدثنا ابونعیم حسن هو ابن صالح عن موسى الجهني عن فاطمة بنت علي عن اسماء بنت عميس ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي *

ذکر الاخوة

۶۴ — انبانا محمد بن يحيى بن عبد الله النيسابوري و احمد بن عثمان بن حکیم اودى و اللفظ لمحمد قالا حدثنا عمرو بن طاحة قال حدثنا اسباط عن سماك عن عكرمة عن ابن عباس رض ان عليا كان يقول في حياوة رسول الله صلعم ان الله تعالى يقول ان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و الله ولا نقلب على اعقابنا

۶۳ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حکیم گفت احمد حدیث کرد مارا ابونعیم گفت حدیث کرد مارا حسن او پسر صالح است از موسی جهنی از فاطمه بنت علی از اسماء دختر عمیس تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ه .) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان ایست که نیست نبی از بعد من •

ذکر برادر شدن علی امت آنحضرت را

۶۴ خبر داد مارا محمد پسر یحیی پسر عبد الله نیشاپوری و احمد پسر حکیم اودى و لفظ حدیث که بعد مذکور است برای محمد پسر یحیی است یعنی لفظ حدیث که احمد پسر عثمان نقل کرده اینجا بعینه مذکور نیست گفتند آن هر دو حدیث کرد مارا عمرو پسر طلحه گفت عمرو حدیث کرد مارا اسباط از سماک از عکرمة از ابن عباس (د . خ . و) تحقیق علی بود که میگفت در زندگی پیغمبر خدا (د . خ . ه .) تحقیق خدا تعالی میفرماید ایا پس اگر وفات خواهد یافت پیغمبر خدا یا قتل کرده خواهد شد برگشته خواهید شد شما بر پاشده های خرد قسم خدا است و نه

بعد از هذانای الله و الله لئن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم
 لاقتلن علی (ن - لاقتلن علیه) ما قائل علیه حتی اموت او قتل
 والله انبی لاختوه و ولیه و وارثه و ابن عمه و من احق به منی *
 ۶۵ - اخبارنی الفضل بن سهل قال حدثنا عفان بن مسلم
 قال حدثنا ابو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن ابي صادق عن ربیعة
 بن ناجد ان رجلا قال لعلی بن ابي طالب رضه یا امیرالمومنین
 لم وراثتک ابن عمک دون عمک قال جمع رسول الله صلعم او قال
 دعی رسول الله صلعم بنی عبدالمطلب فصنع لهم مدامن طعام

برگشته خواهم شد بر پاشنه های خود بعد اینکه هدایت کرد ما را خدا
 و قسم خدا است هر اینکه اگر وفات خواهد یافت آن حضرت یا قتل کرده
 خواهد شد برگشته خواهید شد شما بر پاشنه های خود هر اینکه هر اینکه قتل
 خواهم کرد بر آنچه که گوینده است آن حضرت بران چیز یعنی بر اینکه
 شاهی دهد کلمه شهادت را (ن - هر اینکه هر اینکه قتل خواهم کرد بر اینکه
 شاهی دهد کلمه شهادت را) تا اینکه خراهم وفات یافت یا قتل خواهم شد
 قسم خداست تحقیق من هر اینکه برادر آن حضرت ام و قریب او و وارث
 او ام و پسر عم او ام و کیست سزاوارتر آن حضرت از من *

۶۵ - خبر داد مرا فضل پسر سهل گفت حدیث کرد ما را عفان پسر
 مسلم گفت حدیث کرد ما را ابو عوانه از عثمان پسر مغیره از ابي صادق از
 ربیعة پسر نا حد تحقیق مرد گفت او مرد علی پسر انبی طالب را (خ و) ای
 ۱۰۱. برالمومنین چرا وارث شدی پسر عم خود را سوای عم خود را گفت علی
 جمع کرد پیغمبر خدا (د . خ . م .) یا گفت علی طلبید (ف) پیغمبر خدا
 (د . خ . ل . م .) پسران عبدالمطلب را پس ساخت برای ایشان یک
 آثار را از طعام گفت علی رضه پس خوردند بنی عبدالمطلب تا اینکه سیر

(ف) - شك راوی حدیث است که حضرت علی انظ جمع فرمود بالفظ دعی *

قال فاكلوا حتى شبعوا و بقي الطعام كما هو كانه لم يمس ثم دعا
 بغمرة فشربوا حتى دوا و بقي الشراب كانه لم يمس او لم
 يشرب فقال يا بني عبدالمطلب اني بعثت اليكم خاصة و الي
 الناس عامة وقد رايتم من هذه الامة ما قد رايتم فايكم يبايعني
 على ان يكون اخي و صاحبي و وازئي و وزيري فام يقم اليه
 احد فقامت اليه و كنت اصغر القوم سنا فقال اجلس ثم قال
 قلت مرات كل ذاك اقوم اليه فيقول اجلس حتى كان في
 الثالثة فضرب بيده على يدي ثم قال انت اخي و صاحبي و وزيري
 فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي *

هكم شدند و باقي ماند طعام چنانکه بود او گویا که او طعام نه مس کرده
 شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانید پستر طلبید آب را پس
 نوشیدند پسران عبدالمطلب تا اینکه سیراب شدند و باقي ماند آب گویا
 که او نه مس کرده شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانیده یا نه
 نوشیده شد (‡) پس گفت آن حضرت ای پسران عبدالمطلب تحقیق
 من فرستاده شده ام طرف شما از روی خاص و طرف مردم از روی عام و
 تحقیق دیدید شما از بن آمت آنچه که تحقیق دیدید شما پس کدام شما
 بیعت میکند مرا بر اینکه باشد آنکس برادر من و صاحب من و وارث من
 و وزیر من پس نه استقام طرف آن حضرت کسی پس استقام طرف آن
 حضرت و بودم خرد تر قوم از روی عمر پس فرمود بنشین پستر فرمود سه
 دفعه هر بار ابن استقامه میشدم طرف او پس میفرمود بنشین تا که بود
 فرمودن آنحضرت آن کلام را دفعه سوم پس زد دست خود را بر هردو
 دست من پستر گفت تو برادر من است و صاحب من است و وزیر من
 است پس بسبب این فرمودن وارث شدم پسر غم خود را مرای غم خود •

(‡) — اینجا شك راویست که علی رضه لفظ لم بهس فرمود یا لفظ لم یشرب •

۶۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عثمان قال حدثنا
عبدالله بن نمير قال حدثنا مالك بن مغول عن الحرب بن
حصين عن ابي سليمان الجهني قال سمعت ابا ربه عالى المنبر
يقول انا عبدالله و اخو رسوله *

ذکر قول النبي صلعم على مني و انا منه

۶۷ — انبأنا بشر بن هلال عن جعفر بن سليمان عن يزيد
المرشك عن مطرف بن عبدالله عن عمران بن حصين ربه قال
قال رسول الله صلعم ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مؤمن
(ن - و هو ولي و واي كل مؤمن) *

ذکر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۶۸ — انبأنا احمد بن سليمان قال (ن - قال اخبرنا زيد

۶۶ — خود را ، مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مرا عثمان
گفت عثمان حديث کرد مرا عبدالله پسر نمير گفت عبدالله حديث کرد مرا
مالك پسر مغول از حرب پسر حصين از ابي سليمان جهني گفت ابي سليمان
شنيدم علي را (خ و) بر منبر مي فرمود من بدان خدا ام و در ادر رسول او ام •
ابنم ذکر فرمودن نبويست (د خ ل م) علي از منست و من از و ام
۶۷ — خبر داد ما را بشر پسر هلال از جعفر پسر سليمان از زيد
مرشك از مطرف پسر عبدالله از عمران پسر حصين (خ و) گفت
حصين گفت پيغمبر خدا (د خ م) تحقيق علي از منست و من
از و ام و او ولي هر مؤمن است •

ابن ذکر اختلاف علي ابي اسحاق مست در بين حديث

۶۸ — خبر داد ما را احمد پسر سليمان [گفت احمد حديث کرد ما را

بن حباب قال حدثنا شريك قال حدثنا ابو اسحاق (حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثنا حبشي بن جنادة السكوني قال سمعت رسول الله صلعم يقول على مني و انا منه فقلت لابي اسحاق انت سمعته منه فقال وقف على ههنا فحدثني به * و رواه اسرائيل فقال عن ابي اسحاق عن البراء (م) قال قال رسول الله صلعم لعلي انت مني و انا منك رواه القاسم بن يزيد المخزومي عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة و هاني عن علي *

۶۹ — انبأنا احمد بن حرب قال حدثنا قاسم و هو ابن يزيد

يحيى بن آدم گفت يحيى حديث کرد ما را اسرائيل از ابي اسحاق [ن] -
گفت احمد خبر داد ما را زيد پسر حباب گفت زيد حديث کرد ما را شريك
گفت شريك حديث کرد ما را ابو اسحاق (گفت ابي اسحاق حديث کرد
ما را حبشي پسر جنادة سکونی گفت حبشي شديد پيغمبر خدا را (د -
خ . ل . م) ميفرمود علي از منست و من از اوام پس گفتم ابي اسحاق
را تو شديدی آن حديث را از انحضرت پس گفت ابو اسحاق ايستاده شد
علي ايديجا پس حديث کرد ما بان حديث و روايت کرد آن حديث را اسرائيل
پس گفت اسرائيل از ابي اسحاق از براء (خ . و) گفت براء گفت پيغمبر
خدا (د . خ . ل . م) علي را تو از منست و من از توام * روايت کرد
ان حديث را قاسم پسر يزيد مخزومي از اسرائيل از ابي اسحاق از هبيرة
و هاني از علي *

۶۹ — خبر داد ما را احمد پسر حرب گفت احمد حديث کرد ما را قاسم

و او پسر يزيد حرمي است گفت قاسم حديث کرد ما را اسرائيل از ابي

الحرمي قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة بن مريم
 و هاني بن هاني (عن) علي (رض) قال لما صدرنا من مكة اذا
 بنت (ن - ابنة) حمزة تذاذي يا عم يا عم فتناولها علي (رض) و
 اخذها فقال لفاطمة (ن - لصاحبه) دونك ابنة عمك فحملتها
 فاختصم فيها علي و جعفر و زيد فقال علي انا اخذها (ن -
 اخذتها) وهي ابنة عمي قال جعفر ابنة عمي و خالتها تبحتي و
 قال زيد ابنة اخي ففضي بها رسول الله صاعم لخالتها و قال
 الخالة بمنزلة الام و قال لعلي انت مني و انا منك و قال لجعفر
 اشبهت خلقي و خلقي قال لزيد انت اخونا (ن - مولانا) *

اسحاق از هبيرة پسر مريم و هاني پسر هاني! از علي (خه و) گفتم علي
 هرگاه كه صادر شدیم و آمدیم از مكه ناگاه دختر حمزه او از ميداد ای
 عمو من اي عمو من پس رسید او را علي (خه و) و گرفت او پس گفتم
 علي فاطمه را (ن - صاحب خود را) نزدیک نو هست دختر عمو تو پس
 برداشت حضرت فاطمه آن دختر را پس مناقشه کرد در آن دختر علي
 و جعفر و زيد پس گفتم علي من گیرنده او ام (ن - گرفتم او را) و این
 دختر عمو من است گفتم جعفر دختر عمو من است و خاله او زدر من است
 و گفتم زيد دختر برادر من است پس حکم کرد بان دختر پیغمبر خدا
 (ده خه ل . م) برای خاله او و فرمود خاله پندران مادر است و گفتم
 علي را نو از من است و من از تو ام و فرمود جعفر را مشابه شدی خلقت
 و پیدایش مرا و خلق مرا و گفتم زيد را اي زيد تو برادر من است (ن -
 دوست کرده شده ما هستی) *

ذکر قول النبی صغلم علی کنفسی

۷۰ - انبانا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا الاخوان
بن حراب قال حدثنا يونس بن ابي اسحاق عن زيد بن يذيع عن
ابي ذررض قال (قال) (سول الله صاعم لينتھن بنو وكيعه او لا بعثن
اليهم رجلا كنفسى يتقدم فيهم امرى فيقتل المتائله و يسبى
الذرية فما راعى الا و كف عمر في حجزى من خلفى قال من
تعانى قال (ن - قلت) ما اياك اعانى و لا صاحبك قال فمن
تعانى قال خاصف الذعل قال و اعى يخصف ذعلا (ن - الذعل) *

این ذکر فرمودن پیغمبر است (د . خ . ه) علی شان ذات من است

۶۰ - خبر داد مارا عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد
مارا اخرص پسر حراب گفت اخرص حدیث کرد مارا یونس پسر ابي اسحاق
از زید پسر یذیع از ابي ذر (د . خ . و) گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . ه . و)
هرایده هراینه باز خواهند ماند پسران و کعبه که قبیلک کفار عرب بود یا
هرایده هرایده خواهیم فرستاد مرد را که مثل ذات منست خواهد رسانید
در آنها حکم مرا پس قتل خواهد کرد جنگ کذندگان را و بندی خواهد کرد
ذریعت آنها را پس نه ترس کرد مرا و کف دست زد عمر در کمر بند من از
پس من گفت عمر کدام کس را مراد میداری فرمود انحضرت نه ترا مراد
میدارم و نه صاحب ترا گفت عمر بن خطاب پس کدام کس را مراد میداری
گفت (ن - گفتم) انحضرت دوزنده پای پوش را گفت عمر فاروق و علی
مهدوزد پای پوش را و حضرت علی کفاره پای پوش انحضرت میدوخت *

ذکر قول النبی صلعم لعلي انت صفيي و اميني

۷۱ — انبانا زكريا بن يحيى قال انبانا ابن ابي عمرو و ابو مردان قال (قالا) حدثنا عبد العزيز عن يزيد بن عبد الله بن أسامة بن الهاد عن محمد بن نافع بن نجاش عن ابيه عن ابي ربه قال قال النبي صلعم اما انت يا علي صفيي و اميني *

ذکر قول النبی صلعم لا يودني عنى الا انا و اهل

۷۲ — انبانا بشاره قال حدثنا عثمان و عبد الصمد قال حدثنا حديثا حماد بن سلمة عن سماك بن حرب عن انس رضه قال

این ذکر فرمودن نبی (دخه ل . . .) علی را (خه و) تو دوست منی و امانت دار منی

۷۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا خبر داد مرا پسر ابي عمر و ابو مروان گفت هر یکی ابن ابي عمر و ابو مروان حدیث کرد مرا عبد العزیز از یزید پسر عبد الله پسر اسامه پسر هاد از محمد نافع پسر عیین از پدر خود از علی (خه و) گفت علی رضه فرمود دبی (دخه ل . .) ایاده تو ای علی دوست منی و امانت دار منی .

این ذکر فرمودن نبی (دخه ل . . .) نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من یا علی

۷۲ — خبر داد مرا بشاره گفت بشاره حدیث کرد مرا عثمان و عبد الصمد گفت عثمان و عبد الصمد حدیث کرد مرا حدیثی را حماد پسر سماعه از سماک پسر حرب از انس (خه و) گفت انس فرستاد نبی (دخه ل . .)

بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا عنى الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه اياه *

۷۳ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن ادم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حبشي بن جنادة السكوني قال قال رسول الله صلعم على مني و امانه و لا يودي عنى الا انا او على *

ذكر توجيه النبي صلعم مع علي رضه

۷۴ — اخبرنا محمد بن بشار قال حدثنا عفان و عبدالصمد قالا حدثنا حماد بن سلمة عن سماك بن حرب عن انس قال بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا و اعطاه اياها *

سورة براءة را همراه ابي بكر صديق رضه پستقر طلبید انحضرت ابي بكر صديق را پس فرمود نه لایق است اینکه رساند این سوره براءة را از طرف من مگر مرد از اهل من پس طلبید انحضرت علی را پس داد او را آن سوره براءة را *
۷۳ — خبر داد ما را احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد ما را یحیی پسر آدم گفت یحیی حدیث کرد ما را اسرائیل از ابي اسحاق از حبشي پسر جنادة سکوني گفت حبشي گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) علی از منست و من از اوام و نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من یا علی *

این ذکر و جهه . بیان فرمودن نبی (د . خ . ل . م) همراه علی (خ . و)

۷۴ — خبر داد ما را محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد ما را عفان و عبدالصمد گفت ان هودو حدیث کرد ما را حماد پسر سلمه از سماک پسر حرب از انس گفت انس فرستاد نبی (د . خ . ل . م) به سوره براءة همراه ابي بكر پستقر طلبید انحضرت ابي بكر را رضه پس فرمود نه لایق است اینکه برد این سوره براءة را مگر مرد از اهل من پس طلبید علی را و داد او را آن سوره را *

۷۵ — انبانا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا ابونوح

فراه عن يونس بن ابي اسحاق عن ابي اسحاق عن زيد بن
 يزيع عن علي ان رسول الله صلعم بعث براءة الى اهل مكة مع
 ابي بكر ثم اتبعه بعلي فقال له خذ هذا الكتاب فامض به الى
 اهل مكة قال فاحقته و اخذت الكتاب منه قال فانصرف ابو بكر
 و هو كئيب قال يا رسول الله انزل في شبي قال لا الا اني امرت
 ان اباغته انا او رجل من اهل بيتي *

۷۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله بن عمر

قال حدثنا اسباط عن قطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن
 رقيم عن سعد قال بعث رسول الله صلعم ابا بكر ببراءة حتى اذا

۷۵ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد

مارا ابو نوح فراه از یونس پسر ابي اسحاق از زید پسر یزیع از علي تحقیق
 پیغمبر خدا (ص ۰ خ ۰ ل ۰ م) فرستاد سوره براءة را طرف اهل مكة همراه
 ابي بكر رضه پسترد تابع کرد او را بعلي پس فرمود علي بگیر این کتاب را
 بس بفر او را طرف اهل مكة گفت حضرت مرتضی علی پس لاحق شدم
 ابي بكر صدیق را و گرفتم کتاب را از او گفت علي رضه پس باز گشت ابو بكر
 صدیق رضه و حال آنکه او محزون و شکسته از غم بود گفت ابو بكر صدیق
 اي پیغمبر خدا ابا نازل شد در حق من چیزی گفت انحضرت ده مگر تحقیق
 من حکم کرده شدم اینک رسانم آن کتاب را من با مرده از اهل بیت من •

۷۶ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا عبد الله

پسر عمر گفت عبد الله حدیث کرد مارا اسباط از قطر از عبد الله پسر شریک
 از عبد الله پسر رقیم از سعد گفت سعد فرستاد پیغمبر خدا (ص ۰ خ ۰ ل ۰ م)
 ابا بكر صدیق را به سوره براءة تا اینکه وقتی که بود او در بعض راه فرستاد

كان ببعض الطريق (اسل عايلا فاخذها منه ثم هاربها فوجد ابو بكر
في نفسه قال فقال له (سول الله صلعم انه لا يودي عني الا انا او
(جل مني *)

۷۷ — ابانا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال قرأت على ابي
قردة بن موسى بن طارق عن ابي جريح قال حدثني عبد الله بن
عثمان بن خثيم عن ابي الزبير عن جارية ان النبي صلعم حين
(جع من عمرة الجعرانة بعث ابا بكر عاي الحج فابدا معه
حتى اذا كنا بالعرج ثوب بالصبح (ن - قرب الصبح) ثم استوى
ليكبر فسمع الزعوة خلف ظهره فوقف عاي (ن - عن) التكبير

عالي را پس گرفت على آن سورة را ا ابو بكر رض پستر سیر کرد عالی مرتضی
و رفت به آن سورة پس یافت ابو بكر صدیق در ذات خود حوزن را گنت
راوی حدیث که سعد است پس فرمود ابو بكر صدیق را پیغمبر خدا (د .
خ . ه) تحقیق آن سورة تراة نخواهد رسانید از طرف من مگر من یا
مرد که از منست •

۷۷ — خبر داد ما اسحاق پسر ابراهيم پسر راهويه گنت اسحاق
خه اندم بر ابي قرده پسر موسی پسر طارق از ابي جريح گنت ابي جريح
حدیث کره مرا عدا الله پسر عثمان پسر خثیم از ابي زبیر از جابر (خ . و)
تحقیق نبی (د . خ . ل . ه) وقتیکه رجوع فرمود الحضره از عمرة جعرانه
که نام مکاء است فرستاد الحضره ابا بكر را رجوع پس اقبال کردیم همراة
ابو بكر صدیق تا ایکه وقتیکه بودیم در حج که نام موضع است آذان داد
ابو بكر صبح را (ن - ز دیک شد صبح) پستر قابم شد ابو بكر تا ایکه تکبیر
فهاز گوید پس شنید ابو بكر اواز کردن شتر پس پشت خود پس توقف کرد بر

فقال هذا زعوة ناقة رسول الله صلعم لقد بدأ الرسول (ن - رسول الله)
 صلعم في الحج فاعلمه ان يكون رسول الله صلعم فنصاي معه فاذا
 علي كرم الله وجهه عليها فقال له ابوبكر امير ام رسول قال لا بل
 رسول ارسلني رسول الله صلعم ببراءة اقراها على الناس في
 موسم الحج (موافقا بحج) فقدمنا مكة فلما كان قبل الترديه
 وبدم قام ابوبكر فخطب في الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى
 اذا فرغ قام علي رضه فقرأ على الناس براءة حتى ختمها ثم
 خرجنا معه حتى اذا كان يوم عرفة قام ابوبكر فخطب الناس
 فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضه فقرأ على الناس
 براءة حتى ختمها فاما كان يوم النحر فافضنا فلما رجع ابوبكر خطب

(ن - از) تكبير پس گفت ابوبكر اين آواز ماده شد پيغمبر خدا است
 (د - خ - ل - م) هر ايده تحذيق اينكه ابتدا كرد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م)
 در حج پس شايد كه او مرد آنده اينكه باشد او پيغمبر خدا (د - خ - ل - م)
 پس نماز خواندم همراه انحضرت پس ناگاه علي است بزرگ كند خدا ذات
 او را بران ماده شمر پس گفت او را ابوبكر امير است يا رسول است گوت
 حضرت علي نه بلكه رسول هستم فرستاد مرا پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) نه
 سورة براءة خواهم خواند آنرا بر مردم در موسم حج (ن - موافق به حج)
 پس آمديم مكه را پس هرگاه كه شد پيش روز نروند بلك روز بعدي هشتم
 ذي حجه ايستاده شد ابوبكر صديق پس خواند در مردم پس حدث كرد
 ان مردم را از اعمال و افعال حج نا اينكه و قديكه فارغ شد ابوبكر ايستاده
 شد علي (خ - و) پس خواند بر مردم سورة براءة را نا اينكه حتم كرد
 آنرا پستروم آمديم همراه اني بكر تا اينكه و قديكه شد و زعره پرخواست
 ابوبكر پس خط خواند در مردم پس حديث كرد انهارا از اعمال و اعمال
 حج نا اينكه فارغ شد ابوبكر رضه ايستاده شد علي (خ - و) پس خواند
 بر مردم سورة براءة را نا اينكه حتم كرد او را پس هرگاه كه شد ابوبكر

الناس فحدثهم عن افاضتهم و عن نصرهم و عن مناسكهم ولما فرغ
 قام علي فقراً على الناس براءة حتى ختمها فاما كان يوم النفر
 الاول قام ابوبكر فخطب الناس فحدثهم كيف ينفرون و كيف
 يرمون فعلمهم مناسكهم فاما فرغ قام فقراً علي براءة حتى ختمها *

ذكر قول النبي صلعم من كنت وليد فعلي (ن - فهذا) وليه

۷۸ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن حماد
 قال اخبرنا ابو واثقة عن سليمان قال حدثنا حبيب بن ابي
 سائب عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم رض قال لما رجع رسول

صديق خطبه خواند در مردمان پس حديث کرد ایشان را از روان
 شدن ایشان که از عروات بسوی ما و ارقبانی کردن ایشان و از اعمال
 و اعمال حج ایشان پس هرگاه که فارغ شد ابوبکر صدیق استقاده شد
 مرتضی علی پس خواند در مردم سورة براءة را تا اینکه ختم کرد او را پس
 هرگاه که شد در اول بارگشتن حابیان بعنی روز دوازدهم ایستاده شد
 ابوبکر پس خطبه خواند در مردم پس حديث کرد ایشان را چگونگی باز
 میگردید و چگونه می اندازند سنگ ریزهها را پس تعلیم کرد ایشان ر
 اعمال و افعال حج ایشان را پس هرگاه که فارغ شد ابوبکر رض استقاده شد
 علی پس خواند در مردم سورة براءة را تا اینکه ختم کرد آنرا •

**ابو ذکر فرمودن نبی است (د - خ - م) انکس که یاشم دوست
 او پس علی است (ن - پس این است) دوست او**

۷۸ — خبر داد ما را محمد پسر مثنی گفت محمد حديث کرد ما را
 یحیی پسر حماد گفت یحیی خبر داد ما را ابو عوانه از سلیمان گنت سلیمان
 حديث کرد ما را حبيب پسر ابي - ثب اربابی طفیل از زيد پسر ارقم
 (خ - و) گفت زيد هرگاه رجوع کرد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) از حج
 و اع و رخصت فرمود حضرت در آن حج مردمان را و بعد ان حج کرده

الله صلعم من حجة الوداع و نزل غدیرخم امر بدرجات فقمص ثم قال کانی قد دعیت و انی قد ترکمت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا الحوض ثم قال ان الله مولائی و انا ولی کل مؤمن ثم اخذ بید علی رض فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقلت لزید سمعته من رسول الله صلعم قال ما کان فی الدرجات احد الا رآه عبایه و سمعه بانذیه*

۷۹ — انبانا [محمد بن العلاء] (ن - ابو کریب محمد بن العراقی الکوفی) قال حدثنا ابومعاریة قال حدثنا الاعمش عن [سعد

و نازل شد آنحضرت غدیرخم را که نام موضع است حکم کرد بدرجات یعنی بایستاده کردن منبر پس ایستاده کرده شد پستری فرمود گویا که من تحقیق طلبیده شده ام پس قبول کردم و تحقیق من تحقیق گذاشته ام در میان شما دو چیز ثقیل و گران یکی آن هردو بزرگتر است از دیگر کتاب الله و آل خود اهل بیت خود پس نظر کنید چگونه خلافت خواهید کرد مرا در آن هردو پس تحقیق آن هر دو هرگز نه جدا خواهند شد تا اینکه وارد خواهند شد در حوض کوثر پستری فرمود تحقیق خدا دوست منست و من دوست هر مؤمن ام پستری گرفت دست علی را (خه و) پس گفت آنکس که باشم دوست او پس این دوست اوست ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد علی را پس گفتم زید را شنیدی توان حدیث از رسول خدا (ده خه ن هه) گفت زید نبود در درجات کسی مگر دید آن امر را بهر دو چشم خود و شنید آن امر را بهر دو گوش خود *

۷۹ — خبر داد مارا [محمد پسر علاء گفت محمد] (ن - ابو کریب محمد پسر عراقی کوفی گفت ابو کریب) حدیث کرد مارا ابومعاریة گفت حدیث کرد مارا اعمش از [سعید پسر عبیده از ابی بریده] (ن - سعید

بن عبیدة عن ابي بريدة [ن - سعبد بن جبر عن ابن بريدة)
 عن ابيه قال بعثنا رسول الله صلعم في سرية و استعمل علينا عليا
 رض فلما رجعنا سألنا كيف رأيتكم صاحبكم فاما انا شكوتك و
 لما شكاه غمري فرفعت رأسي و كنت رجلا مكبا ن - مكبا)
 فاذا وجه رسول الله صلعم قد احمر فقال من كنت دابة فعلي وليه *
 ۸۰ - انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا ابو احمد قال حدثنا

عبد الملك بن ابي عبيدة عن الحكم عن سعبد بن جبر عن ابن
 عباس رض قال حدثني بريدة قال بعثني النبي صلعم مع علي الى
 اليمن فرأيت معه جفوة ان - منه جفوة) فلما رجعت شكوتك الي

پسر سعبد از پسر بريدة) از پدر خود گفتم فرستاد ما را پیغمبر خدا (د . خ .
 ل . م) در پاره ار لشکر و عامل کرد بر ما علي را (خ . و) پس هرگاه که
 رجوع کردیم سوال کرد آن حضرت ما را چگونه دیدید شما صحبت صاحب
 خود را یعنی علي مرتضی را پس اما من شکایت کردم علي را و هرگاه که
 شکایت کرد علي را نیز من (ن - پس اما شکایت نکردم علي مرتضی را من
 و اما شکایت او را غیر من) پس برداشتم سر خود را و بودم من مرد سر
 فرو آورده پس ناگاه روی آنحضرت (د . خ . ل . م) تحقیق سرخ شد از
 خشم پس گفتم آنکس که باشم دوست او پس علي هست دوست او .

۸۰ - حدیث کرد ما را محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد ما را
 ابو احمد گفت ابو احمد حدیث کرد ما را عبد الملك پسر ابي عبيدة از حکم
 از سعبد پسر جبر از عباس (ح . و) گفت ابن عباس حدیث کرد مرا
 بریده گفت بریده فرستاد مرا ببي (د . خ . م .) همراه علي رض طرف
 يمن پس دیدم همراه او بدي را (ن - از علي بدي را) پس هرگاه رجوع
 کردم شکوة کردم علي را طرف نبی (د . خ . ل . م) پس بلند کرد
 آنحضرت سر مبارک خود را طرف من و فرمود اي بریده آنکس که باشم
 دوست کرده شدی او پس علي است دوست کرده شدی او .

النبي صلعم فرفع رأسه الي وقال يا بريدة من كنت مولاه فعلي مولاه *
 ۸۱ — ابانا ابو داود قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد
 الملك بن ابي عبيدة قال حدثنا الحكم بن سعيد بن جبير
 [عن ابن عباس رض قال حدثني بريدة فان بعث النبي صلعم عليا
 علي اليمن] (ن - عن ابن عباس عن بريدة قال خرجت مع
 علي رض الي اليمن فرأيت منه جفوة فقرصت عني النبي صلعم)
 فذكرت عليا رض فاقصته فجعل رسول الله صلعم يتعدر وجهه و قال
 يا بريدة الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول
 الله قال من كنت مولاه فعلي مولاه *

۸۲ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا نصر بن علي
 قال ابانا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ايمن عن ابيه ان
 سعدا قال قال رسول الله صلعم من كنت مولاه فعلي مولاه *

۸۱ — خبر داد مارا ابو داود گفتم ابو داود حديث كرد مارا ابو نعيم
 گفتم ابو نعيم حديث كرد مارا عبد الملك پسر ابي عبيده گفتم عبد الملك
 حديث كرد مارا حكم از سعيد پسر جبير [از پسر عباس (خه و) گفتم
 پسر عباس حديث كرد مرا بريدة گفتم بريدة فرسقا نبوي (ده خه ل - م)
 علي را بر يمن] (ن - از پسر عباس از بريدة گفتم بريدة خارج شدم
 همراه علي (خه و) سوی يمن پس ديدم ارو دري را پس آمدم نديك
 نبوي (ده خه ل - م) پس دكور كردم علي را (حه و) پس نقصان بيان
 كردم او را پس شروع كرد پيغمبر خدا (ده خه ل - م) تغيير مي فرمود
 روی مبارك خود را و فرمود اي بريدة ابا نيستم بهتر به صومغان از ذات
 هائي ايشان گفتم آري اي پيغمبر خدا گفتم انحضرت آنكس كه باشم
 دوست کرده شده او پس علي است دوست کرده شده او *

۸۲ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفتم زكريا حديث كرد مارا نصر
 پسر علي گفتم نصر خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد پسر ايمن

۸۳ — انبانا فتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن عوف عن میمون بن ابی عبداللہ رضہ قال قال رسول اللہ صاعم من کنت مولاه فعلی مولاه *

۸۴ — انبانا فتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن میمون بن ابی عبداللہ قال قال زید بن ارقم رضہ قام رسول اللہ صلعم فحمد اللہ و اثنی علیہ ثم قال الستم تعلمون انی اولی بكل مؤمن و مؤمنة من نفسه قالوا بلی نشهد لانک اولی بكل مؤمن من نفسه قال فانی من کنت مولاه فهذا مولاه و اخذ بید علی *

۸۵ — انبانا محمد بن یحیی بن عبداللہ النیشاپوری و احمد بن عثمان بن حکیم الا حدثنا عبید بن موسی قال انبانا

لا ز پدر خود تحقیق سعد گفت گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) انکس که باشم دوست داشته شدی او پس علی است دوست داشته شدی او *

۸۳ — خبر داد مرا قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا پسر ابی عدی از عوف از میمون پسر ابی عبداللہ (خ. و) گفت گفت پیغمبر خدا (د. خ. م.) انکس که باشم دوست داشته شدی او پس علی است دوست داشته شدی او *

۸۴ — خبر داد مارا قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا پسر ابی عدی از میمون پسر ابی عبداللہ گفت پسر ابی عبداللہ گفت زید پسر ارقم (خ. و) ایستاده شد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) پس شکر کرد خدا را رثنا کرد بر او تعالی پس فرمود ایانه شما می دادید تحقیق من بهتر ام بهر مؤمن و مؤمنه از ذات او گفتند مردم آری شاهدن می دهیم هر ایفه تو بهتر است به هر مؤمن از ذات او فرمود پس تحقیق من انکس که باشم دوست داشته شدی او پس اینست دوست داشته شدی او و گرفت انحضرت دست علی را *

۸۵ — خبر داد مارا محمد پسر یحیی پسر عبداللہ نیشاپوری و احمد پسر عثمان بن حکیم گفتند ان هر دو حدیث کرد مارا عبید پسر موسی

هانی بن ایوب عن طلحة الايامي . قال حدثنا عمير بن سعد انه
سمع عليا و هو ينشد في الرحبة من سمع رسول الله صلعم يقول
من كنت مولاة فعالي مولاة ففام بضعة عشر فشهدوا *

۸۶ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال
حدثنا شعبة بن ابي اسحق قال سمعت سعيد بن وهب قال قام
خمسة او ستة من اصحاب النبي صلعم فشهدوا ان رسول الله
صلعم قال من كنت مولاة فعالي مولاة *

۸۷ — انبانا علي بن محمد بن علي قاضي المصيصه قال
حدثنا خلف قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثني
سعيد بن وهب انه قام سما يايه ستة و قال زين بن يايح و قام سما

گفت عبيد خبر داد مارا هانی بن ایوب و طلحة ایامی گفت حدیث کرد
مارا عمیر بن سعد تحقیق او شدید عی را و حال آنکه او سوال میکرد
در مکان - وای مسجد کدام من شاید پیغمبر خدا را (د . خ . م) می
فرمود آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی است دوست داشته
شد او پس ایستاده شد پارک ده کس پس شهادت دادند که ما شایسته ایم •
۸۶ — خبر داد مار محمد بن محمد بن المثنی گفت محمد حریث کرد مارا

محمد گفت محمد حدیث کرد مارا شعبه بن ابي اسحاق گفت پس ابي
اسحاق شایدم سعید بن وهب را گفت سعید ایستاده شد پنج یا نه
از اصحاب نبي (د . خ . ل . م) پس شاهدي دادند تحقیق پیغمبر خدا
(د . خ . ل . م) گفت آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی
است دوست داشته شد او •

۸۷ — خبر داد مارا علی بن محمد بن علی قاضي مصیصه گفت علی
حدیث کرد مارا خلف گفت خلف حدیث کرد مارا اسرائیل از ابي اسحاق
گفت ابي اسحاق حدیث کرد مارا سعید بن وهب تحقیق شان ایست که
ایستاده شد ارا پنج یا نه متصل بود جانب سعید شش مرد و گفت زید بن

یا ایاتی سئته فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول من كنت
مولاة فعلي مولاة *

۸۸ — انبازا ابو داود قال حدثنا عمران بن ابان قال حدثنا
شريك قال حدثنا ابو اسحاق عن زيد بن يذيع قال سمعت علي بن
ابي طالب رض يقول يا ايها الكوفة اني ماشى الله رجلا لا اشد
الا اصحاب محمد صلعم اهل سمع رسول صلعم يوم غدیر خم يقول
من كنت مولاة فعلي مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقام
سئته من جانب المنبر و سئته من الجاذب الاخر (ن - من جانب
المنبر الاخر) فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول ذلك * قال
شريك فقلت ابي اسحاق اهل سمعت البراء بن عازب رض يحدث

يديع و استفاده شد از آن طرف كه متصل بود از طرف مرا شش مرد پس شاهدي
دادند كه تحقيق آن مردم شايدند پيغمبر خدا را (د . خ . م) ميگفت
آنكس كه باشم دوست کرده او پس علي است دوست کرده شد او .
۸۸ — خبردار ما را ابوداود گفت ابو داود حديث کرد ما را عمران پسر
ابان گفت عمران حديث کرد ما را شريك گفت شريك حديث کرد ما را
اسحاق از زيد پسر يذيع گفت زيد شنيدم علي پسر ابي طالب را (خ . و)
ميگفت بر منبر كوفه تحقيق من قسم دهنده ام بخدا مرد را نه قسم ميدهم
مگر اصحاب محمد را (د . خ . ل . م) اين شنيدان مردم پيغمبر خدا را
(د . خ . م) روز غدیر خم كه نام مكان است گفت آنحضرت آنكس كه
باشم دوست کرده شد او پس علي است دوست کرده شد او اي بار خدايا
دوست دار آنكس را كه دوست دار علي را و دشمن دار آنكس را كه
دشمن داشت علي را پس استفاده شد شش مرد از طرف منبر و شش مرد
از طرف ديگر (طرف منبر آخر يعني طرف ديگر منبر) پس شاهدي
دادند كه تحقيق آنها شايدند پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) ميفرمود
اين را * گفت شريك پس گفتم ابي اسحاق را ايا شنيدني تو را پسر
عازب را (خ . و) حديث ميآورد اين حديث از پيغمبر خدا گفت ابواسحاق

بهذا عن رسول الله صلعم قال نعم * قال ابو عبد الرحمن عمران بن
ان الواسطي ليس بقوي في الحديث *

ذکر قول النبی صلعم علی ولی کل مومن من بعدی

۸۹ — حدثنا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد

قال حدثنا جعفر بعني ابن سليمان عن [يزيد عن مطرف] (ن) -
يزيد (الرشك عن مطرف) بن عبد الله عن عمران بن حصين
رضه قال بعثت (ن - جهاز) رسول الله صلعم جيشا واستعمل عليهم
علي بن ابي طالب رضه فمضى في السرية فاصاب جارية فانكروا
عليه و تعاهدوا اربعة من اصحاب رسول الله صلعم فقالوا اذا
لقينا رسول الله صلعم فنشكو عليه (ن - اخبرناه ما صنع) و كان
المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلعم فسلموا عليه

آری گفت ابو عبد الرحمن عمران بن امام الواسطی نیست قوی در حدیث

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. ه) علی ولی

هر مومنیست از پس من

۸۹ — حدیث کرد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را

قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد ما را جعفر ای پسر سلیمان پسر
عبدالله از عمران پسر حصین (خ. و) گفت فرستاد (ن - ساحت و آماده
کرد) پیغمبر خدا (د. خ. ه) لشکر را و عامل کرد بر او شان علی پسر
ابی طالب را (خ. و) پس گذشت در گروهی از لشکر پس رسید کدیوک
را پس نگاه کردند آن مردم برو و عقد و عهد کردند چهار مردم از اصحاب
پیغمبر خدا (د. خ. ل. ه) پس شکایت خواهیم کرد برو (ن - خبر
خواهیم داد آنحضرت را آنچه را که کرد علی) و بودند مسلمانان
و تفریکه رجوع میکردند از سفر ابتدا میکردند به پیغمبر خدا (د. خ. ه
ل. ه) پس سلام میکردند بر آنحضرت پسر باز میکردند طرف

ثم انصرفوا الى احوالهم فلما قدمت المصرية فسلموا على النبي عليه السلام فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر ان علي بن ابي طالب صنع كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله صلعم ثم قام الثاني فقال مثل ذلك ثم قام الثالث فقال مثل مقالته ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلعم والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مؤمن من بعدي *

ذكر قول النبي صلعم علي وليكم مرتضى (ن - من بعدي)

۹۰ - حدثنا (ن - اخبرنا) احمد بن شعيب قال اخبرنا

خانهای خود پس هرگاه که آمد گروهی از لشکر پس سلام کردند بر نبی برو سلام ایستاد یکی از چهار مردم پس گفت ای پیغمبر خدا ای ایا زهی بیدی تحقیق علی پسر ابی طالب کرد چنین و چنین یعنی کفیزک گرفته پس روی گره اندید از او پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پسدر ایستاده شد دویم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ایستاده شد سوم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ایستاده شد چهارم مرد پس گفت مانند آنچه پوز که هر سه گفتند پس روی مبارک گردانید طرف آن چهار مردم پیغمبر خدا (د . خ . م) حال آنکه غصه شناخته می شد در روی مبارک آنحضرت پس گفت آنحضرت چه اراده می دارید از علی تحقیق علی از منست و من از علی ام و اولی هر مؤمن است از پس من .

ذكر فرودن نسی است (د . خ . ل . م) علی دوست

شما است بر پندیده (ن - از پس من

۹۰ - خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را

واصل بن عبد الاعلی الكوفي عن ابي فضیل (ن - ابن فضیل)
 عن الاصلح عن عبدالله بن بريد عن ابيه قال بعثنا رسول الله
 صلعم الى اليمن مع خالد بن الوائد و بعث عليا علي جيش
 آخر و قال ان التقيتما فعلى كرم الله وجهه على الناس و ان
 تفرقتما فكل واحد منكما على حدة فلقينا بني زيد من اهل
 اليمن و ظهر المسلمون على المشركين فقاتلنا المفاتلة و سبينا
 الذرية فاصطفى علي جارية لنفسه [من اي] (ن - منهن)
 فكتب بذلك خالد بن الوائد الى النبي صلعم و امرني ان
 اتال منه قال فدفعت الكتاب اليه و نلت من علي رة فتغبر
 [وجهه اي النبي صلعم فقلت هذا مكان العايز بعثني مع

واصل پسر عبد الاعلی کوفی از ابي فضیل از اصلح از عبد الله پسر بريد
 از پدر خود گشت پدر او فرستاد ما را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) طرف
 یمن همراه خالد پسر وائد و فرستاد آنحضرت علی را سردار کرده بر لشکر
 دیگر و گفت اگر ملاقات خواهید کرد هر دو یعی خالد و علی رضی الله
 عنهما پس علی است بخند خدا ذات او را سردار بر مردم و اگر جدا
 خواهید شد شما هر دو پس هر يك از شما هر دو علی حده است پس
 جنگ کردیم بني زيد را که قبيلة از اهل یمن بودند و غالب شدند
 مسلمانان بر کفار پس قتل کردیم جنگ کنندگان را و بندي کردیم ذريت
 آنها را پس چید علی رض کديزک را برای ذات خود از پدر من پس
 نوشت این حقیقت را خالد پسر وائد طرف نبي (د . خ . ل . م) و
 حکم کرد مرا ایفکه رسانم ازو آن مکتوب را گفت رادي پس دوع کردم
 آن کتاب را طرف آنحضرت و شکایت کردم از علی (ح . و) پس متغیر شد
 [روی مبارك او ای نبي (د . خ . ل . م) پس گفتم این جای پناه گیرنده
 است بخدا یعی پناه میگیرم بخدا از خشم گرفتن خدا و خشم گرفتن
 رسول خدا فرستادی مرا همراه مرد و لازم کردی مرا بفرمانبرداری او

رجل و الزمناى بطاعته فبلغت ما ارسلت به فقال رسول الله صلعم لي لا تقعن! (ن - وجه رسول الله صلعم و قال لا تعصين) يا بريدة في علي فان علي مني و انا منه و هو وليكم بعدي *

ذکر قول النبی صلعم من سب عليا فقد سبتم

۹۱ — ابنا احمد بن شعيب قال اخبرنا العباس بن محمد

الدوري قال حدثني يحيى بن ابي بكر (ن - زكريا) قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن ابي عبد الله الجدلي قال دخلت على ام سلمة رض فقالت اتسب رسول الله صلعم تقو قلت سبحان الله او معاذ الله قالت سمعت رسول الله صلعم يقول من سب عليا فقد سبني *

پس رسانیدم آنچه بزرگواران فرستاده شده ام فان چو پس گفت پیغمبر خدا (د . خ . م) مرا البته قافلی قر ای بريدة [(ن - دري . مبارک پیغمبر خدا) (د . خ . ل . م . م) و فرموده بدگوئی کن) در علي پس تحقیق علي ار دست و من ار علي ام و اردوست شما است پس من *

این ذکر فرودن نبی است (د . خ . ل . م) آنکس که

زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا

۹۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عباس پسر محمد دوري گفت عباس حدیث کرد مرا یحیی پسر ابي بكر گفت یحیی حدیث کرد مارا اسرائيل ار ابي اسحاق از ابي عبد الله جدلي گفت داخل شدم بر ام سلمه (خ . و) پس گفت ام سلمه ایا زبون میگوئی پیغمبر خدا را (د . خ . م) پرهیز کنیید گفتم پاک است خدا یا پناه خدا بکلمه او شك راري ابو اسحاق است که سبحان الله گفت ابو عبد الله یا معاذ الله گفت ام سلمه شدیدم پیغمبر خدا را (د . خ . م) می گفت آنکس که زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا *

۹۲ — انبا احمد بن شعيب قال اخبرنا عبدالاعلى بن واصل بن عبدالاعلى الكوفي قال حدثنا جعفر بن عون عن شقيق (ن - سعد) بن ابي عبدالله قال حدثني ا جعفر بن ابي بكر بن خالد بن عهقطة . (ن - ابو بكر بن خالد بن عرفطة) قال (أيت سعد بن مالك رض بالمدينة فقال ذكر ابي انكم لتسبون عليا فقلت قد فعلنا قال لعلك سببته قلت معاذ الله وال لا تسبه فلو وضع المنشار على مفرتي على ان اسب عليا ما اسبه بعد ما سمعت من رسول الله صلعم الترهيب في موالاته و الترهيب في معاداته *

۹۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هارون بن عبدالله البغدادي الجبالي (ن - الحبال) قال حدثنا مصعب بن

۹۲ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى كوفي گفت عبد الاعلى حديث كرد مارا جعفر پسر عون از شقيق (ن - سعد) پسر ابي عبدالله گنت شقيق حديث كرد مرا جعفر پسر ابي بكر پسر خالد پسر عهقطة (ن - عرفطة) گفت جعفر ديدم سعد پسر مالك را (خ - و) در مدينه پس گفت سعد ذكر كرده شد مرا كه تحقيق شما هراينه سب مي كديد علي را پس گفتم تحقيق كرديم گنت سعد شايد كه تو زبون گفته باشي او را گفتم پناه طلبیده شد بخدا ازین گناه گنت نه زبون خواهي گفت علي را پس اگر نهاده شود ارة بر سر من اينكه سب كدم علي را نه سب خواهم كرد علي را بعد آنچه كه شديدم از پيغمبر خدا (د - خ - م -) رغبت كنائيدن در دوستي او و ترسانيدن در دشمني او *

۹۳ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا هارون پسر عبدالله بغدادی جبالي گنت هارون حديث كرد مارا

المقدام قال حدثنا فطرو (ن . مطرف) بن خليفة عن ابي الطفيل
 و اخبرنا ابو داود قال حدثنا محمد بن سليمان قال حدثنا فطرو
 (ن - مطرف) عن ابي الطفيل عامر بن واثلة قال جمع علي الناس
 في الرحبة فقال انشد بالله كل امرئ ما سمع رسول الله صلعم يقول
 (ن - قال) في غدير خم ما سمع فقام أناس فشهدوا ان (رسول الله صلعم
 قال يوم غدير خم الستم تعلمون اني اواى بالمومنين من انفسهم
 و هو قائم ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم
 وال من والاه و عاد من عاداه قال ابو الطفيل فخرجت و في
 نفسي منه شيبى فلقيت زيد بن ارقم رض فاخبرته فقال وما تذكر
 اذا (ن - و ما تشكو) سمعته من رسول الله صلعم واللفظ لابي داود *

مصعب پسر مقدم گفت مقدم حديث کرد مارا و طر پسر خليفة از ابي
 الطفيل و خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا
 محمد پسر سليمان گفت محمد حديث کرد مارا فطرو پسر ابي طفيل
 عامر پسر واثله گفت عامر جمع کرد علي مردم را در جای لوى مسجد
 پس فرمود قسم مي دهم بخدا هر مرد را که شديد پيغمبر خدا را
 (ن . خ . ل . م) مي فرمود (ن - فرمود) در موضع غدير خم
 آنچه که شديد پس ايستاده شد مردم پس شاهدهی دادند تحقيق پيغمبر
 خدا (ن . خ . م) گفت روز غدير خم ايا نه شما می دانيد که تحقيق
 من بهتر ام مومنين را از ذاتهای ایشان دران حالیکه انحضرت ايستاده
 بود پستو گرفت دست علي را پس گفت انکس که باشم دوست کرده شده
 او پس علي است دوست او ای الله دوست دار انکس را که دوست دارد
 علي را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد علي را گفت ابو طفيل پس
 بیرون آمدم و در ذات من از طرف علي چیزی بود پس ملاقات کردم
 زيد پسر ارقم را (ن . خ . و) پس خبر دادم او را پس گفت زيد و چه
 انکار (ن - شکوه) میکني تو من شديدم آن حديث را از رسول خدا
 (ن . خ . م) و لفظ حديث برای ابو داود است *

۹۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخذني ابو عبد الرحمن
 ذكرنا بن يحيى السجستاني قال حدثني محمد بن عبد الرحيم
 قال انبانا ابراهيم قال حدثنا معن قال حدثني موسى بن يعقوب
 عن المهاجر بن سمار (ن - سمار) عن عايشة بنت سعد و عامر
 بن سعد عن سعد ان (سول الله صلعم خطب وقال اما بعد
 ايها الناس فاني وايكم فالوا صدقت ثم اخذ بيد علي فرمها ثم
 قال هذا واي و المودي عني وال اللهم من والاه و عاد اللهم [
 (ن - وال الله من والاه و عاد الله) من عاداه *

۹۵ — انبانا احمد بن عثمان († البصري ابو الجوزا قال
 اخبرنا ابن عتبة بنت سعد عن سعد قال حدثنا ابن عيينة
 و هو هود بن خالد البصري عن عايشة بنت سعد عن سعد (ض)

۹۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا ابو
 عبد الرحمن ذكرنا پسر يحيى سجستاني گفت ابو عبد الرحمن حديث كرد مرا
 محمد پسر عبد الرحيم گفت محمد خبر داد مارا ابراهيم گفت ابراهيم
 حديث كرد مارا معن گفت معن حديث كرد مرا موسى پسر يعقوب از
 مهاجر پسر شمار از عايشه دختر سعد و عامر پسر سعد از سعد تحقيق
 بديعه خدا (د . خ . ل . م) خطبه خواند پس فرمود اما اي مردمان پس
 تحقيق من دوست شما ام گفتند مردم راست گهتي تو پس گرفت الحضر
 دست علي را پس برداشت انرا پس گفت اين دوست من است و ادا
 كندة است احكام را از طرف من دوست دار اي الله انكس را كه
 دوست دارد علي را و دشمن داراي الله انكس را كه دشمن دارد او را *

۹۵ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان († بصرى ابو جوزا گفت احمد
 خبر داد مرا پسر عتبة دختر سعد از سعد) گفت احمد حديث كرد مارا
 پسر عيينة و او هود بن خالد بصرى است از عايشه دختر سعد از سعد

قال اخذ رسول الله صلعم بيد علي فخطب فحمد الله تعالى
و اثنى عليه ثم قال الستم تعلمون (ن - الم تعلمون اني اولي
بكم من انفسكم قالوا نعم صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي
فرفعها و قال من كنت مولاه (ن - وليه) فهذا وليه و ان الله
يوالي من الاله و يعادي من عاداه *

۹۶ — اذباذا احمد بن شعيب قال اخبرنا زكريا بن يحيى
قال حدثنا يعقوب بن جعفر بن ابي كثير عن مهاجر بن سمار
(ن - سمار) قال اخبرني ايشة بنت سعد عن سعد رض قال
كان مع رسول الله صلعم بطريق مكة و هو متوجه اليها فلما باغ
عديرخم وقف الناس ثم رد من مضى و لحقه من تخلف فلما
اجتمع الناس اليه قال ايها الناس هل بلغت قالوا نعم قال

(خ - و) گفت سعد گرفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) دست علی
را پس خطبه خواند پس شکر گفت خدا تعالی را و ثنا گفت بر او پستو
گفت ای نه شما میدادید که تحقیق من بهتر ام بشما از ذنهای شما
گذرد ای راست گفتی ای پیغمبر خدا پستو گرفت دست علی را پس
بلد کرد او را و گفت آنکس که باشم دوست کرده شد او پس این است
دوست کرده او و تحقیق خدا دوست میدارد آنکس را که دوست
داشت او را و دشمن دارد آنکس را که دشمن داشت علی را *

۹۶ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را زکریا
پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد ما را یعقوب پسر جعفر پسر ابي کثیر از
مهاجر پسر سمار گفت مهاجر خبر داد ما را ایشة دختر سعد از سعد
(خ - و) گفت سعد بودیم ما همراه پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) در راه
مکه و حال آنکه الحضرت متوجه بود طرف مکه پس هرگاه رسید الحضرت
عديرخم را توقف کرد مردم پستو باز گردانید آنکس را که پیشتر رفته بود و
لاحق شد او را آنکس که پس مانده بود پس هرگاه که مجتمع شد مردم

اللهم اشهد ثلث مرات يقولها ثم قال ايها الناس من وليكم قالوا
الله ورسوله اعلم ثلاثا ثم اخذ بيد علي فاقامه فقال من كان
الله ورسوله وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه *

ذکر الترفیب فی حب علی رض و ذکر دعاء النبی

صلعم لمن احبه و ذکر دعائه علی من ابغضه

۹۷ — انبانا احمد بن شعيب قال حدثنا اسحاق بن اسمعيل

(ن- ابراهيم) بن راهويه قال انبانا النضر بن شميل قال حدثنا عبد

الجليل بن عطية قال حدثنا عبدالله بن بريده قال حدثني ابي

طرف آنحضرت فرمود ای مردم ایها رسانیدم احکام مردم گفتند آری گفت
ای بار خدایا شاهدی میدهم سه دفعه می فرمود آن کلمه را یسقر گفت
ای مردم کیست دوست شما گفتند مردم خدا و پیغمبر ار دانا قر است
سه دفعه فرمود لفظ ایها الناس را پس گرفت دست علی را پس برداشت
آنها پس گفت آنکس که باشد خدا و رسول او دوست او پس این است
دوست او ای بار خدایا دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و
دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را *

این ذکر رغبت کنانیدن است در دوشی علی (خ و)

و ذکر دعای نبی است (د و ه) برای آنکس که دوست

داشت علی را و ذکر دعای بد فرمودن آنحضرت را

بر آنکس که دشمن داشت علی را

۹۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد حدیث کرد ما را

اسحاق پسر اسمعيل پسر راهويه گفت اسحاق خبر داد ما را نضر پسر

شميل گفت نضر حدیث کرد ما را عبد الجليل پسر عطيه گفت عبد الجليل

حدیث کرد ما را عبدالله پسر بريده گفت عبدالله حدیث کرد ما را پدر بن

قال لم يكن (ن - ام اجد) من الناس ابغض الي من علي بن ابي طالب حتى احببت رجلا من قريش لا احبه الا علي بعض علي فبعث ذلك الرجل علي خيل فصحبته و ما صحبتته الا علي بغض علي فاصاب سببا فكتب الي النبي صلعم ان يبعث اليه من يخمسه فبعث اليها عليا و في السبي وصيفة من افضل السبي فاما خمسه صارت في الخمس ثم خمس فصارت في اهل بيت النبي صلعم ثم خمس فصارت في آل علي فاتانا و رأسه يقطر فقلنا ما هذا فقال الم ثروا الوصيفة صارت في الخمس ثم صارت في اهل بيت النبي صلعم ثم صارت في آل علي فوعدت عليها فكتب و بعثني مصدقا لكتابه الي النبي صلعم مصدقا لما

گفت پدر من نبود (ن - نیا فتم) کسی از مردم دشمن تر طرف من از علي پسر ابیطالب تا اینکه دوست میداشتم مردی را از قبیله قریش نه دوست داشتم او را مگر بر دشمنی علي پس فرستاد آنحضرت این مرد را بر لشکر پس همراه شدم او را و نه همراه شدم او را مگر بر عداوت علي پس رسید آن مرد بدمی را پس نوشت آن مرد طرف نبی (۵ - ۶ - ۷ - ۸) آنکه فریاد طرف آن مرد انکس را که پنج حصه کند او را پس فرستاد آنحضرت طرف ما علي را و در بدمی کدیزک بود از بهتر بدمی پس هرگاه که پنج حصه کرد او را گشت آن کدیز در خمس و پنجم حصه پندر پنج حصه کرد پنجم حصه را گشت آن کدیز در اهل بیت نبی (۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲) پندر پنج حصه کرد آن پنجم حصه را پس گشت آن کدیزک در آل علي پس آمد نزد ما و حال آنکه سر او می چوید از آب پس گفتم چیست این پس گفت ای نومی ببیند کدیزک را گشت در خمس پس گشت در اهل بیت نبی (۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶) پندر گشت در آل علي پس بدگوئی کردم توان کدیز پس نوشت آن مرد و فرستاد مرا در آن حالیکه تصدیق و راست کننده ام کتاب او را طرف نبی (۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰)

قال في علي فجعلت اقول عليه صدقا و يقول صدق فامسك بيدي رسول الله صلعم و قال اتبغض عاييا فقلت نعم فقال لي لا تبغضه و ان كنت تحبه فازدد له حبا فوالذي نفسي بيده انصيب آل علي في الخمس افضل من وصيفة فما كان احد بعد رسول الله صلعم احب (ن - افضل) الي من علي رضه قال عبد الله بن بريدة و الله ما كان في الحديث بيني و بين النبي صلعم غير ابي *

۹۸ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الحسن بن حريث المروري قال حدثني الفضل بن موسى عن الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي كرم الله وجهه في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدير خم

دران حالیکه تصدیق کننده ام برای آن چیز که گفت علی پس شروع کردم که بگویم بران حضرت از روی راست گفت آن مرد پس گرفت دست مرا پیغمبر خدا (د . خ . ل . ه . و) و گفت ایادشمن میداری علی را پس گفت آری پس گفت مرا نه دشمن دار او را و اگر باشی تو که دوست میداری او را پس زیاده کن برای او دوستی را پس قسم است ان خدای را که ذات من در دست قدرت اوست البته حصه آل علی در خمس بهتر است از چاره بریده گوید پس نبود کسی بعد پیغمبر خدا (د . خ . ل . ه . و) دوست تر (ن - بهتر) طرف من از علی (خ . و) گفت عبید الله پسر بریده قسم خدا است نبود در حدیث در میان من و در میان نبی (د . خ . ل . ه . و) سوای پدر من *

۹۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را حسین پسر حریث مروری گفت حسین حدیث کرد مرا فضل پسر موسی از امش از ابي اسحاق از سعید پسر وهب گفت سعید گفت علی بزرگ کند خدا ذات او را در جای سرای مسجد سوگند می دهم بخدا انکس را که بشنید پیغمبر خدا را (د . خ . ل . ه . و) روز غدیر خم میگفت خدا (ن . و)

یَقُولُ [اللهُ وَاَبِي وَاَنَا] (ن - ان الله و (سوله) ولى
 الْمُؤْمِنِينَ و من كنت واية فهذا واية اللهم وال من والاه و عاد
 من عاداه و انصر من نصره [قال سعيد فقام] (ن - قال فقال
 سعيد قام) الى جنبى ستة و قال زيد بن يذيع (ن - مذيع)
 قام من عندي ستة و قال عمرو [بن مرة و ساق الحديث]
 (ن - ذى مري أحب من احبه و ابغض من ابغضه و ساق
 الحديث - رواه اسرائيل عن ابى اسحاق عن عمرو ذى مري) *
 ۹۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا علي بن محمد
 بن علي قال حدثنا خلف بن تميم قال حدثنا اسرائيل قال
 حدثنا ابو اسحاق عن عمرو ذى مري قال شهدت عليا في الرحبة

تحقيق خدا و رسول او) دوست منست و من دوست مومنان ام و انكس
 كه باشم دوست او پس اين علي دوست اوست اى بار خدا دوست دار
 انكس را كه دوست دارد او را و دشمن دار انكس را كه دشمن دارد او را و
 ياري كن انكس را كه ياري كند او را گفت سعيد پس استاده شد (ن -
 گفت ابواسحاق پس گفت سعيد ايستاده شد) طرف پهلوى من شش نفر و
 گفت زيد بسر يذيع از نزد من (ن - ايستاده شد) شش نفر و گفت عمرو
 بسر مرة و روان كرد حديث تا آخر (ن - گفت عمرو ذى مري دوست
 ميدارم انكس را كه دوست داشت علي را و دشمن ميدارم انكس را كه
 دشمن داشت علي را و روان كرد حديث را تا آخر روايت كرد او را اسرائيل
 از ابى اسحاق از عمرو ذى مري)

۹۹ — خبر داد ما را احمد بسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را علي
 بسر محمد بسر علي گفت علي حديث كرد ما را خلف بسر تميم گفت
 خلف بسر تميم حديث كرد ما را اسرائيل گفت اسرائيل حديث كرد ما را
 ابو اسحاق از عمرو ذى مري گفت عمرو حاضر شدم علي را درجای و راغ
 مسجد قسم ميداد ياران محمد را (ن - خ . ل . م) کدام شما شنيد

يُنشَد اصحاب محمد صلعم ايكم سمع رسول الله صلعم يوم غدير خم ما قال فقام أناس فشهدوا [انهم سمعوا] (ن - ان) رسول الله صلعم قال من كنت مولاه [فعلي] (ن - فان عليا) مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره (ن - انصره) *

ذکر الفرق بين المومن و المنافق

۱۰۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو كريب محمد بن العلاء الكوفي قال حدثنا معوية عن الاعمش عن عدي بن ثابت عن ذر بن حبيش عن هابي [رض] (ن - كه) قال والله الذي فلق الحبة و برأ النجمة انه لعهد النبي الامي صلعم لا يحبني الا مومن و لا يبغضني الا منافق *

پیغمبر خدا را (د . خ . ل . ه) روز غدیر خم که فرمود ایستاده شد مردم پس شاهی دادند تحقیق ایشان هستند تحقیق شدیدند پیغمبر خدا را (د . خ . ه . ه) گفت آنکس که باشم دوست او پس علی است (ن - پس تحقیق علی است) دوست او ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد او را و دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را و یاری کن آنکس را که یاری کرد او را *

این ذکر فرق است در مومن و منافق

۱۰۰ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را ابو کرب محمد پسر علاء کوفی گفت محمد حدیث کرد ما را معویه از اعمش از عدی پسر ثابت از ذر پسر حبیش از علی (خ . و) گفت قسم خداست چنین خدا که رویانید دانه را و پیدا کرد جان را تحقیقشان اینست که عهد کرد نبی امی (د . خ . ل . ه . ه) نه دوست خواهد داشت مرا یعنی علی را مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

۱۰۱ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا واصل بن عدي
الاعلى بن واصل الكوفي قال حدثنا وكيع عن الاعمش عن عدي
بن ثابت عن زر بن حبيش عن علي رضي قال عهد النبي صلعم
انه لا يحبني الا مومن و لا يبغضني الا منافق *

۱۰۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن
عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال انبانا الاعمش عن عدي
عن زر قال قال علي انه لعهد النبي الامي (ن - الامر الي)
انه لا يحبك الا مؤمن و لا يبغضك الا منافق *

ذکر ضرب المثل الذي ضربته رسول الله صلعم لعلي رضي

۱۰۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو جعفر محمد بن

۱۰۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا واصل
پسر عبد الاعلى گفت واصل حديث كرد عارا پسر واصل كوفي گفت
واصل حديث كرد مارا وكيع از اعمش از عدي پسر ثابت از زر پسر حبيش از
علي (خه و) گفت علي عهد كرد طرف من نبي (د . خه . ه) تحقيق
شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه دشمن خواهد
داشت مرا مگر منافق *

۱۰۲ — خبر داد مارا يوسف پسر عيسى گفت يوسف خبر داد مارا
فضل پسر موسى گفت فضل خبر داد مارا اعمش از عدي از زر گفت در
گفت علي تحقيق شان اينست كه هرايذه عهد كرد نبي امي حكم را طرف
من كه تحقيق شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه
دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

ذکر ضرب مثل چنين که زد ان را پيغمبر خدا (د . خه . ه)
برای علي (خه و)

۱۰۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

عبد الله بن المبارك المخزومي قال حدثنا يحيى بن معين قال
حدثنا ابو جعفر الابرار عن الحكم بن عبد الملك عن الحرث بن
حصين عن ابي صادق عن ربيعة بن ناجد عن علي رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلعم يا علي فيك مثل من عيسى عم ابغضته اليهود حتى
اتهموا امه و احبته النصارى حتى انزواها بالمنزلة التي ليس له •

ذکر منزلة علي بن ابيطالب (کة) و قرينه من النبي
صلعم و لزوقه و حب رسول الله صلعم له

۱۰۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن
مسعود البصري قال حدثنا خالد عن شعبة عن ابي اسحاق

ابو جعفر محمد بن محمد بن عبد الله بن المبارك مخزومي گفت اخبرنا ابو جعفر حديث
کرد مارا يحيى بن معين گفت يحيى بن معين حديث کرد مارا ابو جعفر ابرار از
حکم بن عبد الملك از حرث بن حصين از ابي صادق از ربيع بن ناجد
از علي (خ . و) گفت علي گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) اي
علي در تو مثل است از عيسى برو سلام دشمن داشت او را يهود تا اينکه
تهمت کرد مادر او را و دوست داشت او را نصارى تا اينکه نزل کردند او را
به مرتبه چنين مرتبه که بدون برآی او •

اين ذکر علي بن ابيطالب است بزرگ کند خدا ذات او را
و ذکر نزديک شدن او از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م)
و ذکر پيوسته شدن او و ذکر دوست داشتن پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م)

۱۰۴ — خبر داد مارا احمد بن شعيب گفت اخبرنا اسمعيل بن
اسمعيل بن مسعود بصرى گفت اخبرنا اسمعيل حديث کرد مارا خالد از شعبة

عن العلاء قال سأل رجل ابن عمر عن عثمان قال كان من الذين
 قولوا يوم النقي الجمعان فتاب الله عليه ثم اصاب ذنبا فقتلوه
 وسأله عن علي رضي فقال لا تسأل عنه الا ترى قرب منزاه من
 [سواء] (ن - رسول الله صلعم) *

۱۰۵ — اخبارني احمد بن شعيب قال اخبرني هلال بن
 العلاء بن هلال قال حدثنا حسين قال حدثنا زهير عن ابي
 اسحاق عن العلاء عن عزار قال سألت عبد الله بن عمرو فقلت
 الا تحدثني عن علي وعثمان قال اما علي فهذا بيته من بيت
 رسول الله صلعم ولا احد تك عنه بخبره واما عثمان فانه اذنب ذنبا
 عظيما يوم أحد فعفى الله عنه و اذنب فيكم ذنبا صغيرا فقتلتموه *

از ابي اسحاق از علاء گفت علاء سوال کرد مودی پسر عمر را از عثمان
 گفت پسر عمر بود عثمان از آن مردم که روی گردانیدند روزیکه ملاقات
 کرد دو جماعت پس قبول توبه کرد خدا براو پستر رسید گناه را پس
 قتل کردند مردم او را و پرسید ان مرد پسر عمر را از علي (خ و)
 پس گفت پسر عمر نه پرس از او ایا نهی بیذی نزدیک شدن مکان او از
 پیغمبر خدا (د خ ل -) •

۱۰۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر کرد مرا هلال
 پسر علاء پسر هلال گفت هلال حدیث کرد ما را حسین گفت حسین حدیث
 کرد ما را زهير از ابي اسحاق از علاء از عزار پرسیدم عبدالله
 پسر عمر را (خ و) پس گفتم ایا نه حدیث میکندي از علي وعثمان گفت
 عبدالله پسر عمر اما علي پس این خانه او هست از خانه پیغمبر خدا
 (د خ ل -) و نه حدیث میکندي ترا از علي سوای آن حدیث زیرا که
 ان حدیث در فضایل او کافی است و اما عثمان پس تحقیق او گناه کرد
 بزرگ روز جنگ أحد که روی گردانید پس بخشید خدا گناه او از او
 و گناه کرد در میان شما گناه خورد پس قتل کردید شما او را •

۱۰۶ — اباننا احمد بن شعيب قال خبرنا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا عبيد الله قال انبانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن العلاء بن غراز قال سألت ابن عمر رض و هو في مسجد رسول الله صلعم عن علي و عثمان فقال اما علي فلا تسئلني عنه و انظر الي قزب منزاه من النبي صلعم ما بي المسجد بد من غير بيته و اما عثمان فانه اذنب ذنبا عظيما تولى يوم النقي الجمعان فعفى الله عنه و غفر لكم و اذنب فيكم ذنبا دون ذلك فقتلتموه *

۱۰۷ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن يعقوب بن اسمعيل قال حدثنا [ابن موسى و هو محمد] (ن - ابو موسى و محمد) بن موسى بن ابي قال حدثنا ابي عن عطاء

۱۰۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد پسر سليمان حديث کرد مارا عبيد الله گفت عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از علاء پسر غراز گفت علاء پرسيدم پسر عمر را (خ - و) حال انکه او در مسجد پيغمبر خدا بود (د - خ - م) از علي و عثمان پس گفت اما علي پس نه سوال کن مرا از و نظر کن طرف نزديک شدن مکان او از نبي (د - خ - ل - م) نيست در مسجد خانه سوای خانه او و اما عثمان پس تحقيق او گناه کرد گناه بزرگ روی گردانيد رويکه ملاقات کرد جماعه مسلمانان و کفار پس بخشيد خدا گناه او و بخشيد شما را و گناه کرد درميان شما گناه کمتر اين پس قتل کرديد شما اورا *

۱۰۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر يعقوب پسر اسمعيل گفت اسمعيل پسر يعقوب حديث کرد ما را [پسر موسى و او محمد پسر موسى پسر اعين است] (ن - ابو موسى و محمد پسر موسى پسر اعين) گفت موسى حديث کرد مارا پدر من

عن سعيد بن عبيدة قال جاء رجل الى ابن عمر فسأله عن علي رضي
لوقال لا تستلني عن علي رضي ولكن انظر الي بيته من بيوت رسول
الله صلعم قال فاذى ابغضه قال ابغضك الله عز وجل *

۱۰۸ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هلال

بن العلاء بن هلال قال حدثنا حسين بن عباس قال حدثنا زهير
قال حدثنا ابو اسحاق قال سأل ابو عبد الرحمن بن خالد (نثم)
بن العباس رضي من ابن روث عاي رضي رسول الله صلعم قال انه
كان اولنا به لحوقا و اشدنا به لزوما * قال (ابو عبد الرحمن خالفه
زيد بن ابي أنيسة فقال خالد بن نثم *

از عطاء از سعيد پسر عبيدة گفت سعيد آمد مرد طرف پسر عمر پس پرسيد
اورا از علي (خ . و) پس گفت پسر عمر كه سوال كن مرا از علي
(خ . و) لكن نظر كن طرف خانه او از خانه هاي پيغمبر خدا (د .
خ . ل . س .) گفت مرد پس تحقيق من دشمن ميدارم اورا گفت پسر
عمر دشمن خواهد داشت ترا خدای غالب و بزرگ *

۱۰۸ — خير داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خير داد مرا

هلال پسر علاء پسر هلال گفت هلال پسر علاء حديث كرد مارا حسين پسر
عباس گفت پسر عباس حديث كرد مارا زهير گفت زهير حديث كرد مارا ابو
اسحاق گفت ابو اسحاق پرسيد ابو عبد الرحمن پسر خالد (نثم) پسر عباس
را (خ . و) از كجا وارث شد علي رضي پيغمبر خدا را (د . خ . ل . س .)
گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بانحضرت از روي لاحق شدن و محكم
نوما و سخت نوما بانحضرت از روي پيغمبر شدن * گفت ابو عبد الرحمن
مخالفت كرد در روايت كردن ابو اسحاق را زيد پسر ابي أنيسة پس گفت
زيد خالد پسر نثم يعني زيد گفت كه ابو عبد الرحمن از خالد سوال
كرد كه از پسر خالد *

۱۰۹ — اخباری احمد بن شعیب قال اخبارنا هلال بن العلاء قال حدثنا ابي قال حدثنا عبيد الله عن زيد عن ابي اسحاق عن خالد بن قثم انه قيل له ما لعلي ورث جدك رسول الله صاعم دون جدك و هو عمه قال ان عليا كان اولنا به لحقوقنا و اشدنا به لزوقا *

۱۱۰ — اخباری احمد بن شعیب قال اخباری عبدالرحيم المروزي قال انبانا عمرو بن محمد قال انبانا يونس بن ابي اسحاق عن عمير بن حريث عن النعمان بن بشير قال استاذن ابوبكر على النبي صلعم فسمع صوت عايشة عالیا و هي تقول والله قد (ن - لقد) علمت ان عليا احب اليك من اسی فاهوى اليها ابوبكر ليلطمها و قال يا بنت فلانة اراک

۱۰۹ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا هلال پسر علاء گفت هلال حديث كود مارا پدر من گفت پدر من حديث كود مارا عبيد الله از زيد از ابي اسحاق از خالد پسر قثم تحقيق شان اينست كه گفته شد خالد را چهست علي را كه وارث شد جد قرا پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) سواي جد تو و حال آنكه او يعني عباس رضه عمو الحضرت است گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بالحضرت از روي لاحق شدن و محكم تر ما بالحضرت از روي پيوسته شدن *

۱۱۰ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا عبدالرحيم مروزي گفت عيد الرحيم خبر داد مارا عمر پسر محمد گفت عمر خبر داد مارا يونس پسر ابي اسحاق از عيهو پسر حريث از نعمان پسر بشير گفت نعمان طلب اذن آمدن كرد ابوبكر بر نبي (د . خ . ل . م) پس شنيد آواز عايشه بلند شونده و اين ميگفت قسم خدا است هر ائينه تحقيق دانستم تحقيق علي دوست تر است طرف تو از پدر من پس قصد كرد طرف

ترفعین صوتک علی رسول الله صلعم فاسمک رسول الله صلعم
و خرج ابوبکر مغضبا فقال رسول الله صلعم يا عايشة كيف رأيتني
ابعدنک من الرجل ثم استأذن ابو بکر بعد ذاک و قد اصطلح
رسول الله صلعم و عايشة فقال ان خلاني فی السلام كما ادخلته اني
فی الحرب فقال رسول صلعم قد فعلنا *

۱۱۱ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن آدم
بن سليمان المصيصي قال حدثنا ابي عبيدة عن ابي اسحاق
عن جميع و هو بن عمير قال دخلت مع ابي (ن - م) عايشة
و انا غلام فذكرت اها علما رة. ثلث ما زابن زجلا كان احب الى
رسول الله صلعم منه و لا امرأة احب الى رسول الله صلعم من امرأته *

او ابوبکر تا که طهالچه زند و گفت ای دختر فالله می بینم ترا بلند می
کنی آواز خود را بر پیغمبر خدا (د . ن . ل . م) پس گرفت ابي بکر
صديق را پیغمبر خدا (د . ن . ل . م) و بیرون رفت ابوبکر
خشماک پس گفت پیغمبر خدا (د . ن . ل . م) اي عايشه چه گوی
دیدي تو مرا بعید کردم تا ازان مرد بسدر طلب اذن آمدن کرد ابوبکر
بعد این و حال آنکه در صلح نمود بود پیغمبر خدا (د . ن . ل . م)
و عايشه پس گفت ابوبکر صديق داخل کند مرا در صلح و آنکه داخل
کردید شما مرا در حرب پس گفت پیغمبر خدا (د . ن . ل . م)
تحقیق کردیم ترا داخل در صلح یعنی اذن آمدن دادیم در صلح *

۱۱۱ — خبر داد مرا احمد بن شعيب گفت احمد بن محمد خبر داد مرا
محمد بن آدم بن سليمان مصيصي گفت محمد بن احمد حدیث کرد ابي عبيده
از پدر خود از ابي اسحاق از جميع و او پدر عمیر است گفت چون آمد
مرا پدر (ن - م) خود نزدیک عايشه و حال آنکه من طفل بودم پس
ذکر کردم برای عايشه علي را (د . ن . م) پس گفت عايشه ندیدم مرد
را که بود دوست تر طرف پیغمبر خدا (د . ن . ل . م) از علي و نه دیدم
زن را دوست تر طرف پیغمبر خدا (د . ن . ل . م) از زن علي *

۱۱۲ — ابان احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن علي
البصري قال حدثني عبد العزيز بن السلمي قال حدثنا -
اسمعد بن رجاء الزبدي عن اب اسحاق الشيباني عن جهم بن عمير
قال دخلت مع امي علي عابشة (رضه) فسمعتها تسأله (ان - فسألتها)
من وراء الحجاب من امي (رضه) فقلت سألتني عن رجل ما اعلم
احدا كان احب الي (رسول الله صلعم منه ولا احب الله من امرائه *)

۱۱۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى
قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا شاذان عن جعفر الاحمر عن
عبد الله بن عطاء عن ابي بريدة قل جاء رجل الي ابي فسأله ابي
الناس احب الي (رسول الله صلعم فقال (ن - قال) كان احب الناس
الي (رسول الله صلعم من النساء فاطمة و من الرجال علي رضه *)

۱۱۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
عمرو پسر علي بصري گفت عمرو حديث كرد مارا عبد العزيز پسر خطاب
گفت عبد العزيز حديث كرد مارا محمد پسر اسماعيل پسر رهاي زيدي
از ابي اسحاق شيباني از جهم بن عمرو پسر اسحاق مادري خود نوديك
عائشه (خ و) پس شايه او را بچيزي سوال ميكرد مارا من عايشه را از
بيرون پرده از علي (خ و) گفتم عايشه سوال كردي تو مرا از مرد
كه نمي دانم كسي را كه بود دوست طرف پيغمبر خدا (د خ ل م)
از او و نه دوست تو طرف ان حضرت از او *

۱۱۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا زكريا
پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا ابراهيم پسر سعد گفت ابراهيم
حديث كرد مارا شاذان از جعفر الاحمر از عبد الله پسر عطاء از ابي بريدة
گفت ابي بريدة آمد مرد طرف پدر من پس پرسيد ان مرد پدر مرا كه
كدام مردم دوست تو بود طرف پيغمبر خدا (د خ ل م) پس گفت
بود دوست تو مردم طرف پيغمبر خدا (د خ ل م) از زنان فاطمه و

قال ابو عبد الرحمن ابن عطاء ليس بالقوي في الحديث *

ذکر منزلة علم رضى من رسول الله صلعم

عند دخوله مساء بيته و سكونه

۱۱۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن

وهب قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثني ابو عبد الرحيم

قال حدثني زيد عن الحرث عن ابي زرعة بن عمرو بن جرير

عن عبد الله بن يحيى انه سمع عليا رضى يقول كنت ادخل على

نبي الله صلعم كل ليلة فان كان يصلي سبح فدخلت و ان لم

يكن يصلي اذن لي فدخلت *

۱۱۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن

مردان علي اخه و) * گفت ابو عبد الرحمن پسر عطا نيست قوي در حديث

ذکر مرتبه علي (خه و) از پايغمبر خدا (ده خه ل. هه)

نزدیک داخل شدن علی شب خانه آنحضرت و آرمیدن علی

۱۱۴ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد

پسر وهب گفت محمد حديث كرد مارا محمد پسر سلمه گفت محمد پسر

سلمه حديث كرد مرا ابو عبد الرحيم گفت ابو عبد الرحيم حديث كرد مرا

زيد از حرث از ابي زرعه پسر عمرو پسر جرير از عبد الله پسر يحيى تحقيق

عبد الله شنيد علی را (خه و) ميگفت بودم که داخل ميشدم در

پايغمبر خدا (ده خه ل. هه) هر شب پس اگر بود آن حضرت که نماز

مي خواند تسبیح می گفت پس داخل ميشدم و اگر نبود که نماز ميخواند

اذن میداد مرا پس داخل می شدم *

۱۱۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا بن

یحییٰ قال حدثنا محمد بن عبید و ابو کامل قالا حدثنا عهد
الواحد بن زیاد قال حدثنا عمارة بن القعقاع بن الحرث عن
الحرب العکلی عن ابي زرعة بن عمرو بن جریر عن عبد الله بن
یحییٰ قال قال علي رضه كانت لي ساعة من السحر ادخل
فيها على رسول الله صلعم فان كان في صلاته سبح و كان اذنه لي
و ان لم يكن في صلاته اذن لي *

ذكر الاختلاف على المغيرة في هذا الحديث

۱۱۶ — اخبارني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن
قدادة المصبصي قال حدثنا جرير عن المغيرة عن الحرث عن ابي
زرعة بن عمرو قال حدثنا عبد الله بن يحيى عن ابي رضه قال كانت

پسر یحییٰ گفت زکریا حدیث کرد مرا محمد پسر عبید و ابو کامل گفت
محمد و ابو کامل حدیث کرد مرا عبد الواحد پسر زیاد گفت عبد الواحد
حدیث کرد مرا عمارة پسر قعقاع پسر حرث از حرب عکلی از ابي زرعه
پسر عمر پسر جریر از عبد الله پسر یحییٰ گفت عبد الله گفت علي (خ. و)
بود برای من ساعتی از صبح داخل می شدم در آن ساعت بر پیغمبر خدا
(د . خ . ل . م . ن) پس اگر می بود در نماز خود سبحان الله میگفت
و بود حکم او مرا و اگر نمی بود در نماز خود حکم میداد مرا •

این ذکر اختلاف است بر مغیره در این حدیث

۱۱۶ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا
محمد پسر قدادة مصبصي گفت قدادة حدیث کرد مرا جریر از مغیره از
حرث از ابي زرعه پسر عمر و گفت ابي زرعه حدیث کرد مرا عبد الله پسر
یحییٰ از علي (خ . و) گفت علي بود مرا از پیغمبر خدا (د . خ .

لي من رسول الله صلعم ساعة من السحر اتيته فيها و اذا اتيته استاذنت و ان وجدته يصلي سبع و ان وجدته فارغا اذن لي *

۱۱۷ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن

عبيد بن محمد الكوفي قال حدثنا ابن عباس عن المغيرة عن

الحوث العدائي عن ابن يحيى قال قال علي عليه السلام كان اي

من رسول الله صلعم مدخلان مدخل بالليل و مدخل بالنهار

فكنت اذا دخلت بالليل تأمخ اي * قال ابو عبد الرحمن خالفه

شرحبيد بن مدرک في اسناده و وافته عاي قوله تمدنم *

۱۱۸ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا القاسم بن زكريا

بن دينار قال حدثنا ابو اسامة قال حدثني شرحبيد يعني بن

مدرک الجعفري قال حدثني عبد الله بن يحيى الحضرمي

ل . م .) ساعتي از صبح مي آمدم در آن حضرت در آن ساعت و وقتيکه

مي آمدم آنحضرت را طلب حکم مي کردم و اگر مي يافتم او را که نماز

بخواند تسبیح ميگفت اگر مي يافتم او را فارغ حکم ميداد مرا *

۱۱۷ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گف احمد خبر داد مرا محمد

پسر عبيد پسر محمد کوفي گف محمد پسر عبيد حديث کرد ما را ابن

عباس از مغيرة از حوث عدائي ا ابن يحيى گف گفت علي برو سلام بود

مرا از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م .) دو وقت آمدن آمدن در شب و

آمدن در روز پس بدم وقتيکه مي آمدم در شب آراز گلو ميداد مرا * گف

ابو عبد الرحمن خلاف کرد آن حديث را شرحبيد پسر مدرک در اسناد

اي حديث موافقت کرد آنرا بر قول علي تمدنم *

۱۱۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گف احمد خبر داد ما را قاسم

پسر زكريا پسر دينار گف قاسم حديث کرد ما را ابو اسامة گف ابو اسامة

حديث کرد مرا شرحبيد يعني پسر مدرک جعفري گف شرحبيد حديث

عَنْ أَبِيهِ وَ كَانَ صَاحِبَ مَطَهْرَةِ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ (رَضِيَ) كَأَنْتَ لِي
 مَنزِلَةٌ مِنْ رِسْوَلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلَائِقِ فَكَأَنْتَ آئِيَهُ
 كُلِّ شَيْءٍ فَأَقُولُ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَخْتِمْ أَنْصَرَفْتُ
 إِلَى أَهْلِي وَالْأَخِلَّةِ عَلَيْهِ *

۱۱۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن بشار
 قال حدثني ابوالمساور قال حدثنا عوف بن عبدالله بن عمرو بن
 [هند الحبلي قال] (ن - هذيل الجبلي عن علي رضي) قال
 علي كنت اذا سألت رسول الله صلعم اعطاني (ن - اعطيت) و
 اذا سكت ابتداني *

۱۲۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن
 المنذر قال حدثنا معاوية (ن - ابومعاوية) قال حدثني الاعمش

کرد مرا عبدالله پسر یحییٰ حضرمی از پدر خود و بود پدر او صاحب آفتابه
 علی یعنی آفتابه بودار علی گفت پدر او گفت علی (خه و) بود مرا
 منبره از پیغمبر خدا (د . خه . ل . سه) ده بود برای کسی از مردم
 پس بودم می آمدم نزد آنحضرت هر صبح پس میگفتم السلام علیک ای
 نبی خدا پس اگر او از گلو می داد بر میگشتم طرف خانه خود و اگر تلخنج
 نمی کزد داخل میشدم برو *

۱۱۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
 محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد مارا ابومساور گفت ابومساور حدیث
 کرد مارا عوف پسر عبدالله پسر عمرو پسر هند حبلی گفت عوف گفت علی
 رضه بودم وقتیکه سوال میکردم پیغمبر خدا را (د . خه . ل . سه) میداد مرا
 (ن - داده میشدم) و وقتیکه خاموش میشدم شروع می کرد مرا *

۱۲۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا محمد
 پسر منذر گفت محمد حدیث کرد مارا معاویه گفت معاویه حدیث کرد را

قَ عَمْرُو بْنُ مَرَّةٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ رَضِيَ قَالَ كُنْتُ إِذَا
سَأَلْتُكَ اعْطَيْتَ وَ إِذَا سَكَتُ أَبْتَدَيْتَ *

۱۲۱ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن سعيد

قال حدثنا [حجاج عن ابي جريح] (ن - حجاج بن خديج) قال
حدثنا ابو حرب عن ابي الاسود و رجل آخر عن زاذان قال قال
علي رضي كنت و الله اذا سألت أعطيت و اذا سكت ابتديت *
قال ابو عبد الرحمن ابن جريح ام يسمع من ابي حرب *

ذَكَرَ مَا خَصَّ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَضِيَ عَنْ صَعْدَةَ عَلِيٍّ

مَنْ كَبِيَ النَّبِيَّ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ نَهَوْا النَّبِيَّ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱۲۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن حرب

اعضش از عمرو پسر مره از ابي بختري از علي (خ. و) گفت علي بودم وقتيکه
سوال ميکردم دانه ميشدم و وقتيکه سکوت ميکردم ابتدا کرده ميشدم *

۱۲۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

يوسف پسر سعيد گفت سعيد حديث کرد مارا حجاج از ابي جريح گفت
ابي جريح حديث کرد مارا حرب از ابي اسود و مرد ديگر از زاذان گفت
گفت علي (خ. و) بودم من قسم خدا وقتيکه سوال ميکردم داده مي
شدم و وقتيکه سکوت ميکردم ابتدا کرده ميشدم * گفت ابو عبد الرحمن
پسر جريح نه شنيد اين حديث را از ابي حرب *

أَمْرٌ ذَكَرَ أَنْ يَجِيزَ قَسَمَتْ لَهُ فَخَصَّ بِأَنَّ جَبْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ

(خ. و) از بالا شدن او بر مرد و شانه نابی (د. خ. ل. م.)

و پشت شدن به (د. خ. ل. م.)

۱۲۲ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد

قال حدثنا اسباط عن نعيم بن حكيم المدائني قال حدثنا ابو
 مريم قال قال علي رضي انطلقت مع رسول الله صلعم حتى اتينا
 الكعبة فصعد رسول الله صلعم على منكبها فنهضت به فلما راي
 رسول الله صلعم ضعفي قال لي اجلس فجلست فنزل نبي الله
 صلعم و جلس لي و قال اصعد على منكبها فصعدت على منكبها
 فنهض بي رسول الله صلعم و قال علي عليه السلام فانه (ن - ا ه)
 ليخيل الي اني لو شئت لذلت افق السماء فصعدت على
 الكعبة و عليها تمثال من صفر او نحاس فجعلت اعالجه لازيله
 بيمين و شمال و قدام (ن - يمينا و شمالا و قداما) او من بين
 يديه و من خلفه حتى اذا استمكنك منه (ن - فيه) قال نبي الله
 صلعم اتذفه فقتذفت به فتتكسر كما تنكسر (ن - فكسرتة كما يكسر)

پس حرب گفت احمد حديث کرد ما را اسباط از نعيم پسر حکيم مدائني
 گفت نعيم حديث کرد ما را ابو مريم گفت ابو مريم گفت علي (خ . و)
 روان شدم همراه پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) تا اينکه امديم کعبه را
 پس بالا شد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بر هر دو شانه من پس برداشتم
 او را پس هرگاه دید پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) ضعف من گفتم مرا بدشين
 براي من پس نشستم پس فرود آمد نبي الله (د . خ . ل . م) و نشست
 انحضرت و گفتم بلند شو بر هر دو شانه من پس صعود کردم بر هر دو شانه
 انحضرت پس برداشت مرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) و گفتم علي
 (ع . م) پس تحقيق شان اينست که هرآينه خيال کرده شد طرف من
 که تحقيق من اگر خواهم هرآينه برسم بلندي آسمان را پس صعود کردم بر
 کعبه شريفه و بران کعبه صورتهاي بت بودند از مس زرد يا از مس پس
 شروع کردم بقديچر اينکه زایل کنم او را از راست و چپ و پيش يا از پيش او
 و از خلف او تا اينکه و قنيکه استحکام شد ازو گفتم نبي الله (د . خ .
 ل . م) سنگ انداز او را پس شکسته کردم او را پس شکسته شد چنانکه
 شکسته می شود شیشه ها پسترفرود آمدم پس روان شدم من و پيغمبر

القواریر ثم نزلت فانطلقتم انا و رسول الله صلعم نستبق حتى
قوارینا بالبیوت خشية ان [نلقی احدا] (ن - یلقانا احد)
من الناس و الله تعالی اعلم *

ذکر ما خص به . . . م دون الاولین و الاخرین من
فاطمة بنت محمد رسول الله صلعم و بضعة ان - بضع [
منه و سیده نساء اهل الجنة الا مریم بنت عمران

۱۲۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الجریر بن
حریث قال انبانا الفضل بن موسی عن الحسنین بن موسی عن
واقد عن عبد الله بن بریدة عن ابيه قال خطب ابو بکر و عمر
فاطمة علیها السلام فقال رسول الله صلعم انها صغيرة فخطبها علی
علیه السلام فزوجها منه *

خدا (د . خ . ل . م) پیشی گرفتیم تا اینکه پوشیده شدیم در خازه ها
برای خوف اینکه ملاقات کنیم کسی را (ن - ملاقات کند ما را کسی) از
مردم و خدا تعالی دانا تر است *

این ذکر انجیز است که خاص شد بان چبیز علی (. . .) سوای
مردم اولین و آخرین از فاطمه دختر محمد پیغمبر خدا (د . خ .
ل . م) و پاره گوشت است از آنحضرت و مردار زمان
اهل جزه است مگر مریم دختر عمران

۱۲۳ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را
جریر پسر حریث گفت جریر خبر داد ما را فضل پسر موسی از حسین پسر
موسی از واحد از عبد الله بن بریدة از پدر خود گفت پدر او خواستگاری
نکاح کرد ابو بکر و عمر فاطمه را برود سلام پس گفت پیغمبر خدا (د . خ .
ل . م) تحقیق او خرد است پس خواستگاری نکاح کرد او را علی بن
سلام پس نکاح داد آنحضرت فاطمه را با علی *

۱۲۴ — انبانا ابو سعید اسمعیل بن مسعود قال حدثنا حاتم بن وردان (ن- داؤد) قال حدثنا ایوب السجستانی عن ابی بریده (ن- ابی یزید المدنی) عن أسماء بنت عمیس قالت كنت فی زفاف فاطمة بنت رسول الله صلعم فلما اصبحنا جاء رسول الله صلعم فضرب الباب ففتحت له ام ایمن یقال كان فی لسانها لثغة فقال ادعی اخي قالت هو اخوک و تنكحه قال نعم یا ام ایمن و سمعن النساء صوت النبي صلعم فتخبين قال اخب فاخبت انا فی ناحية قالت فجاء علی ء م فدعا له النبي صلعم و نضح علیه بالماء و ثم قال ادعوا لی فاطمة فجاءت علیها السلام و علیها خرقة من الحیاء فقال لها قد انكحتک احب

۱۲۴ — خبر داد مارا ابو سعید اسمعیل پسر مسعود گفت ابو سعید حدیث کرد مارا حاتم پسر وردان (ن- داؤد) گفت حاتم حدیث کرد مارا ایوب سجستانی از ابی بریده (ن- ابی یزید مدنی) از اسماء دختر عمیس گفت اسماء بدم در نکاح فاطمه دختر پیغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس هر گاه صبح دردم آمد پیغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس زد دروازه را پس بشاده کرد برای آنحضرت ام ایمن کتفه شد بود در زبان ام ایمن شکستگی (در هندی نوشته گوید) پس فرمود طلب کن برادر مرا گفت ام ایمن او برادر تست و نکاح کرده میدید او را گفت آنحضرت آری ای ام ایمن و شدیدند زبان او از بیی را (د- خ- ل- م) پس پوشیده شدند گفت آنحضرت پوشیده شو پس پوشیده شدم من در یک طرف گفتم ام ایمن پس آمد علی برو سلام پس دعا کرد برای او بیی (د- خ- ل- م) و پاشید بر سینه او آب را پستر گفتم طلب کنید نزدیک من فاطمه را پس آمد فاطمه بر او سلام و بر او ثوب بود از حیا که در هندی گهوبگهت گوید پس گفت آنحضرت فاطمه زهرا را تحقیق نکاح کرده دادم تو دوست تراهل

اهل بيٲتي الي ودعا لها و نضح عليها من الماء فخرج (رسول الله صلعم فراي سوادا فقال من هذا قالت قلت اسماء قال بئس عميس قلت نعم قال كنت في زفات فاطمة بئس رسول الله صلعم فكرميتها قلت نعم قالت فدعالي * قال عبد الرحمن (ابو عبد الرحمن) خالفه سعيد بن ابي عروة (ن - عروبة) فرواه عن ايوب عن عكرمة عن ابن عباس رض *

۱۲۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا محمد بن صدران قال حدثنا سهيل بن خالد العبدي قال حدثنا محمد بن سوار عن سعيد بن ابي عروة (ن - عروبة) عن ابي ايوب السجستاني عن عكرمة عن ابن عباس رض قال لما زوج رسول الله صلعم فاطمة من علي ء . م كان فيما

بيت خوه را كه طرف من است و دعا فرمود او را و پاشيد بر سينه مبارك او از آب پس بيرون آمد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس ديد سياهي را پس گفت ايست اين گفت ام ايمن گفتم اسماء گفت انحضرت دحدر عهيس گفتم آره گفت انحضرت بزدي در نكاح فاطمه دحدر پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بزركي نو او را گفتم آري گفت اسماء پس دعا فرمود براي من . گفت ابو عبد الرحمن مخالفت كرد او را سعيد پسر ابي عروة (ن . عروبة) پس روايت كرد او را از ايوب از عكرمة عن ابن عباس (خ . و) .

۱۲۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا محمد پسر صدران گفت صدران حديث كرد مارا سهيل پسر خالد عبدي گفت سهيل حديث كرد مارا محمد پسر سوار از سعيد پسر ابي عروة از ابي ايوب سجستاني از عكرمة از پسر عباس (خ . و) گفت هر گاه نكاح كرده داد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) فاطمه را از علي برو سالم بود دران چيز كه هديه داد مهراة

اھدی سریر مشروط و وسادۃ من ادم حشوها لیف و قربة فقال و
 جاءوا بیطحاء الرمل فبسطوه فی البیت و قال لعلي عم اذا
 اتیت بها فلا تقربها حتی آتیک فجاء رسول الله صلعم فدق
 الباب فخرجت الیه ام ایمن فقال لنا - ثم اخي قالت و کیف
 یكون اخوک و قد زوجته ابنتک قال فانه اخي قال ثم اقبل
 علی الباب و رای سوادا فقال من هذا فقالت اسماء بنت
 عمیس فاقبل علیها فقال لها جئت تکرمین ابنة رسول الله
 صلعم قالت نعم فدعا لها خیرا ثم قال دخل رسول الله صلعم قال
 و کان اليهود یاخذون (ن - یوحدون) الرجل من امرأته اذا
 دخل بها قال فدعی رسول الله صلعم بتور من ماء فتفل فیہ و

فاطمۃ زھرا سریر بافته شده و توشک (تکیه) از چرم پوری او ریشہ های
 خرما بود و مشک پس گفت ابن عباس و آوردند مردم سنگ ریزہ های
 ریگ را پس کشادہ و پرا گنده کردند او را در خانہ و گفت انحضرت برای
 علي برو سلام و قتیکہ آئی تو او را پس نہ قریب شوی تو او را تا اینکه آیم
 تو را پس آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس زد دروازه را پس بیرون
 آمد طرف او ام ایمن پس گفت برای ام ایمن ایا کجاست برادر
 من گفت ام ایمن و چگونه باشد برادر تو و حال انکہ تحقیق نکاح
 کردہ دادي دختر خود را گفت انحضرت پس تحقیق او برادر من است
 گفت ابن عباس پس متوجه شد بر دروازه و دید سیاہی را پس گفت
 کیست این پس گفت ام ایمن اسما دختر عمیس است پس متوجه شد
 طرف او پس گفت انحضرت اسماء را اھدی تو بزرگی کردی تو دختر پیغمبر
 خدا را (د . خ . ل . م) گفت اسما آری پس دعا فرمود انحضرت
 برای اسما بہتري را پس گفت ابن عباس راوي حدیث داخل شد پیغمبر
 خدا (د . خ . م) گفت ابن عباس بودند یھون بزد میگردند (ن - تنها
 میگردند) مرده را از زن او و قتیکہ داخل شود ان مرد بان زن گفت ابن

خود فیه ثم دعی علیا فرش من ذلک الماء علی وجهه و صدرة
و ذراعیه ثم دعی فاطمة فاقبلت تعثر فی ثوبها حیاء من رسول
الله صلعم ففعل بها مثل ذلک ثم قال لها یا ابنتی و الله انی
ما اردت ان أزوجه الا خیر اهلیم ثم قام فخرج *

۱۲۶ — اخبرنی احمد بن شعیب قال اخبرنی عمران بن
بکار عن (ن - بن) راشد قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا
محمد بن عبد الله بن ابی نجیح عن ابیه ان معویة ذکر علی
بن ابیطالب فقال سعد بن ابی وقاص و الله لان یكون [الی
احدی] (ن - لی احد من) خصاله الثالث احب الی من
ان یكون لی ما طلعت علیه الشمس لان یكون لی ما قاله

عیاس طلب کرد پیغمبر خدا (د . خه ل . ه) قدح را از آب پس آب
دهن مبارک خود انداخت درو و اعوذ بالله خواند درو پس طلبید علی
را پس پاشید ازین آب بر روی او و سینۀ او و هر دو بازوی او پس طلبید
فاطمه را پس رو برو آمد لغزش در رفتار می فرمود در پارچه خود برای
حیا از پیغمبر خدا (د . خه ل . ه) پس کرد آنحضرت با فاطمه زهرا
مثل ان چیز که کرد با علی از پاشیدن آب پستر گفت فاطمه رض را ای
دختر من قسم خدا است تحقیق من نه ازان کردم اینکه نکاح کرده ده
قرا مگر بهتر اهل بیت خود پستر برخاست پس بیرون رفت *

۱۲۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت خبر داد مرا عمران
پسر بکار از و اشد گفت راشد حدیث کرد مارا احمد پسر خالد گفت احمد
حدیث کرد مارا محمد پسر عبد الله پسر ابی نجیح از پدر خود تحقیق
معویة ذکر کرد علی پسر ابیطالب را پس گفت سعد پسر ابی وقاص قسم
خداست هرآینه اینکه باشد طرف من یکی از خصلتهای او که سه است
دوستتر است طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کرده بر او افتاد

[فی غزوة تبوک] (ن - حین رده من تبوک) اما ترضی ان تگون
 مذی بمذلة هارون من موسى الا انه لانی بعدی احب الی من
 انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لانیکون لی ما قاله یوم خیبر لاعطین
 الرایة رجلا لحب الله ورسوله یفتح الله علی یدیہ کرار لیس بفرار احب
 الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لئن اکون صهرا علی ابنتی ولی
 من الولد منها ما احب الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس •
 ذکر الاخبار الماثورة بان فاطمة بنت محمد صلعم سیدة
 نساء [اهل الجنة] (ن - هذة الامة) الاموریم بنت عمران
 ۱۲۷ — انبانا محمد بن بشار قال حدثنا عبدالوهاب قال

هراینه اینکه باشد مرا آنچه که فرمود آنچه را وقت بازگشتن
 انحضرت از موضع تبوک ایا راضی نمی شوی اینکه باشی از من بمذلة
 هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من دوست
 تراست طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب و هراینه
 اینکه باشد مرا آنچه که فرمود آنچه را روز خیبر هراینه هراینه خواهم
 داد نیزی را مرد را که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را
 خدا و رسول او و فتح خواهد کرد خدا بر هر دو دست او حمله کننده است
 نیست گریزنده دوست تراست طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع
 کرد بر او آفتاب و هراینه اینکه باشم داماد او بر دختر او و مرا باشد پسر
 از آن دختر آنچه که برای علیست دوست تراست طرف من از اینکه
 باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب •

اینکه خبرهای ماثوره است باینکه فاطمه دختر محمد صلعم سردار
 زمان [اهل جنت] (ن - این است) است مگر مریم دختر عمران
 ۱۲۷ — خبر داد ما را محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد ما را

حدثنا محمد بن عمرو عن ابي سلمة عن عائشة رض قالت مره رسول الله صلعم فاجاءت فاطمة فاكبت على رسول الله صلعم فسارها فبكت ثم اكبت عليه فسارها فضحكت فلما توفي النبي صلعم سألتها فقالت لما اكبتت عليه ادلا اخبرني انه سيديت من رجعه فيكيت ثم اكبتت عليه اخرى فاخبرني اني اسرع به لحوقا و اني سيدة نساء اهل الجنة الا مريم بنت عمران فرفعت رأسي فضحكت *

۱۲۸ — اخبرنا هلال بن بشر قال حدثنا محمد بن خلف قال اخبرني موسى بن يعقوب قال حدثني هاشم بن هاشم عن عبد الله بن وهب ان ام سلمة رض اخبرته ان رسول الله صلعم

عبد الوهاب گفت عبد الوهاب حديث کرده مارا محمد پسر عمر از ابي سلمه از عائشه رض بيمار شد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس آمد فاطمه پس سرنگون کرد بر پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) سرگوشی کرد انحضرت فاطمه را پس گريست فاطمه رض پس سرنگون کرد بر انحضرت پس سرگوشی کرد انحضرت فاطمه زهرا را پس خنده کرد فاطمه پس هرگاه وفات یافت انحضرت (د . خ . ل . م) سوال کردم فاطمه را پس گفت هرگاه که سرنگون کردم برو اول دفعه خبر داد مرا درينکه شتابست وفات خواهد یافت ان حضرت از درد خود پس گريه کردم پستو سرنگون شدم براين حضرت دفعه ديگر پس خبر داد مرا که تحقيق من شتابتوام بالحضرت از روی لاحق شدن و تحقيق من سردار زنان اهل جنت ام مگر مريم دختر عمران پس بلند کردم سر خود را پس خنديدم *

۱۲۸ — خبر داد مرا هلال پسر بشر گفت هلال حديث کرده مارا محمد پسر خلف گفت محمد خبر داد مرا موسى پسر يعقوب گفت يعقوب حديث کرد مرا هاشم پسر هاشم از عبد الله پسر وهب تحقيق ام سلمه (خ . و) و خبر داد ان راوي را که تحقيق پيغمبر خدا (د . خ . م) طلبيدن فاطمه

دعی فاطمة فذاجاها فبکیت ثم جذبها فضحکت فقالت ام سلمة
فلما توفي رسول الله صلعم سألتها عن بکایها وضحکها فقالت
اخبرني رسول الله صلعم ان يموت فبکیت ثم اخبرني اني
سيدة نساء اهل الجنة بعد مريم بنت عمران فضحکت *

۱۲۹ — حدثنا [اسحاق بن ابراهيم] (ن - اسحاق بن

ابراهيم بن مخلد بن راهوية) قال انبانا جرير عن [يزيد] (ن -

يزيد بن ابي زهد) عن عبد الرحمن بن ابي نعیم عن ابي
سعيد (ن) قال قال رسول الله صلعم الحسن والحسين سيدا

شباب اهل الجنة و فاطمة سيدة نساء اهل الجنة الا ما كان من

فضل مريم بنت عمران *

۱۳۰ — [انبانا منصور الطوسي قال حدثنا ابوبكر الزيري]

را پس سرگوشي کرد اورا پس گريست او پس کشيد انحضرت فاطمه
را پس خديده پس گفت ام سلمه پس هرگاه که وفات يافت پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م) سوال کردم اورا از گريستن او و خديدن او پس گفت
حضرت فاطمه خبر داد مرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) ايده که وفات
خواهد يافت پس گريه کردم پستر خبر داد مرا که نكفيع من سردار زنان
اهل جدت ام بعد مريم دختر عمران پس خديدم *

۱۲۹ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا

چرير از يزيد از عبد الرحمن پسر ابي نعیم از ابي سعيد (خ . و) گفت

ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) حسن و حسين هر دو سردار

جوانان اهل جدت اند و فاطمه سردار زنان اهل جدت مگر آن چیز که

است از فضل مريم دختر عمران *

۱۳۰ — خبر داد مارا منصور طوسي گفت منصور حديث کرد مارا

(ن .) اخبرنا محمد بن منصور الطوسي قال حدثنا الزهري
 عن (محمد بن عبد الله قال اخبرني ابو جعفر و اسمه محمد
 بن مروان قال حدثنا ابو حازم عن ابي هريرة رضى قال ابنا علينا
 رسول الله صلعم يوما صدر النهار فلما كان العشاء قال له قائلنا يا
 رسول الله قد شق علينا [لم ترك] (ن -) تركنا اليوم) قال ان
 ملكا من السماء لم يكن رأني فاستاذن الله تبارك و تعالى في
 زيارتي فاخبرني و بشرني ان فاطمة ابنتي سيدة نساء أمتي و
 ان حسنا و حسيننا سيدا شباب اهل الجنة *

۱۳۱ — انبانا احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال حدثنا

الفضل بن زكريا قال حدثنا زكريا عن فراش عن الشعبي عن
 مسروق عن عائشة رضى قالت اقبلت فاطمة كان مشيتها مشية

ابو بكر زبيري محمد پسر عيد الله گفت مرا جعفر و نام او محمد پسر
 مروان است گفت جعفر حديث کرد مارا ابو حازم از ابي هريرة (خ . و)
 گفت ابو هريرة درنگ فرمود بر ما پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) يك
 روز را صبح روز را پس هرگاه كه شد وقت شب گفت انحضرت را
 گویند ما ای پيغمبر خدا تحقيق دهوار و شاق شد بر ما چرا ترك فرمود
 تشریف آوردن وقت صبح را گفت انحضرت تحقيق فرشته ارآسمان نبود كه
 دیده بود مرا پس طلب اذن کرد حدایي بزرگ و بلند تر را از زیارت من
 پس خبر داد مرا و بشارت داد مرا كه تحقيق فاطمه دختر من سردار زنان
 امت من است و تحقيق حسن و حسين مرد و سردار جوانان اهل جنت انده
 ۱۳۱ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان (ن - سليمان) گفت احمد

حديث کرد مارا فضل پسر زكريا گفت فضل حديث کرد مارا زكريا از
 فراش از شعبي از مسروق از عایشه (خ . و) گفت عایشه روبرو آمد
 حضرت فاطمه بود رفقار او انقار پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس فرمود

رسول الله صلعم فقال مرحبا يا بنتي ثم اجلسها عن يمينه او عن شماله ثم اسر اليها حديثا فبكت فقلت لها استضحك رسول الله صلعم بحديثه و تبكين ثم انه اسر اليها حديثا فضحكت فقلت ما رأيت مثل اليوم فرحا اقرب من حزن و سألتها عما قال فقالت ما كنت لافشي سر رسول الله صلعم حتى اذا قبض سألتها فقالت انه اسر الي اولي فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقرآن كل سنة مرة و انه قد عارضني به العام مرتين و ما اراني الا و قد حضر اجلي و انك اول اهل بيتي لحاقا بي و نعم السلف انا لك قالت فبكيت لذلك ثم قال اما ترضي ان تكون سيدة نساء هذه الامة او نساء المؤمنين قالت فضحكت *

انحضرت حوشي باد ترا اي دختر من پس نشانيد اورا از طرف راست خود يا از طرف چپ خود پستر سر گوشي كرد طرف او پس گريست پس گفتم اورا خنديد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بحديث خود و گريه ميكني تو پس تحقيق انحضرت سر گوشي كرد طرف او حديث را پس خنديد پس گفتم اورا نه ديدم مثل امروز خوشي نزديك تر از ناخوشي و غم و پرسيدم اورا از انچيز كه فرمود انحضرت پس گفت نه هستم كه فاشي و ظاهر كنم راز پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) نا اينكه و قتيكه نيزي كرده شد انحضرت يعنى انذقال فرمود سوال كردم حضرت فاطمه واپس گفت فاطمه زهرا تحقيق سر گوشي كرد طرف من اول دفعه پس گفت تحقيق جبرئيل بود كه پيش مي آمد مرا به قران هر سال يك دفعه و تحقيق او تحقيق پيش آمد مرا به قران امسال دو دفعه و نه نمود مرا مگر حالانكه تحقيق حاضر شد موت من و تحقيق تو اول اهل بيت مني از روى لاحق شدن بمن و بهترين پيشرو هستم براي تو گفت حضرت فاطمه پس گريستم براي اين پس گفت انحضرت ايا راضي نمي شوي اينكه باشي سردار زنان اين امة يا زنان مومنان گفت حضرت فاطمه پس خنديدم *

۱۳۳ — انبأنا محمد بن معمر البحراني قال حدثنا ابو داود قال حدثنا ابو عوانة عن فراس عن الشعبي عن مسروق قال اخبرتني عائشة رضى قالت كنا عند رسول الله صلعم جميعا ما يغادر منا واحدة فجاءت فاطمة تمشي ولا والله ان تخطي مشيتها من مشية رسول الله صلعم حتى انتهت اليه فقال لها مرحبا يا بنتي فاقعدها عن يمينه او عن يساره ثم سارها بشيى فبككت بكاء شديدا ثم سارها بشيى فضحكك فلما قام رسول الله صلعم قلت لها ما خصك رسول الله صلعم من بيننا بالسرار و انت تبكين اخبريني ما قال لك فالت ما كنت لافشي رسول الله صلعم بسره فلما توفى قلت لها اسالك بالذي لي عليك من

۱۳۴ — خبر داد مارا محمد پسر معمر بحرانی گفت محمد حدیث کرد مارا ابو داود و گفت ابو داود حدیث کرد مارا ابو عوانه از فراس از شعبی از مسروق گفت مسروق خبر داد مرا عایشه (خ . و) گفت بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) تمام نه مانده بود از ما کسی پس آمد فاطمه زهرا و رفتار میفرمود و قسم خدا است اینکه مشایه برد رفتار حضرت فاطمه از رفتار پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) تا اینکه رسید فاطمه زهراء طرف حضرت پس گفت آن حضرت اورا خوشی باد ترا ای دختر من پس نشاید اورا از طرف راست او یا از طرف چپ او بستر سرگوشی فرمود اورا بچیزی پس گریه کرد گریه سخت پس سرگوشی فرمود بچیزی پس خدید پس هرگاه که ایستاده شد پیغمبر خدا (د . خ . م) گفتم اورا چه چیز خاص کرد ترا پیغمبر خدا (د . خ . م) از درمیان ما به سرگوشی کردن و نو گریه می کردی خبرده مرا چه خبر فرمود ترا گفت فاطمه زهراء نه هستم اینکه هواییده ظاهر کدم پیغمبر خدا را (د . خ . ل . م) به راز او پس هرگاه وفات یافت آنحضرت گفتم حضرت فاطمه را سوال میکنم ترا بانچیز که مرا بر تو است از حق ان

الحق ما سارك به رسول الله صلعم فقالين اما الان فذعم سارني
 المرة الاولى فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقران في كل عام
 مرة وانه عارضني به العام مرتين ولا ارى الا اجل (ن - الاجل الا)
 قد اقترب فانقي الله تعالى و اصبري فبكيت ثم قال لي يا فاطمة
 اما قرضين ان تكون (ن - انك تكوني) سيدة نساء هذه الامة
 و سيدة نساء العالمين فضحك *

ذكر الاخبار الماثورة بان فاطمة بضعة من رسول الله صلعم

۱۳۳ - انبانا احمد بن شعيب قال الخبرنا ابن قتيبة بن
 سعيد قال حدثنا الليث عن ابي مليكة عن المسور بن مخزومة
 قال سمعت رسول الله صلعم و هو على المنبر يقول ان بني

چيز را كه سرگوشي فرمود ترا بان چيز پيغمبر خدا (د . خ . م) پس
 گفتم فاطمه رض اما اين وقت پس آي ميگويم ترا كه سرگوشي فرمود مرا
 دفعه اول پس گفتم تحقيق جبرئيل بود كه پيش مي آمد مرا به قران
 در هر سال يك دفعه و تحقيق جبرئيل پيش آمد مرا به قران امسال
 دو دفعه و نمي بينم مگر مرگ تحقيق قريب شد پس پرهيز كن خدا تعالى
 را و صبر كن پس گريه كردم پستتر گفتم مرا اي فاطمه ايا راضي نمي شوي
 اينكه باشي سرور زنان اين امت يا سردار زنان تمام عالم پس خنديدم *

اين ذكر خبر هاي نقل کرده شده است باين كه تحقيق

فاطمه پاره گوشت است از پيغمبر خدا (د . خ . م)

۱۳۳ - خبر داد مارا احمد بن شعيب گفت احمد خبر داد مارا
 پسر قتيبة پسر سعيد گفت ابن قتيبة حديث كود مارا ليث از ابي مليكة
 از مسور پسر مخزومه گفت مسور شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . م) و حال
 آنكه آنحضرت بر مهبر بود و هنگامي كه تحقيق پسران ما هم پسر مخزومه را

هاشم بن المغيرة استاذنوني ان ينكحوا ابنتهم عن علي بن
 ابي طالب رض فلا آذن ثم لا آذن الا راى ان يريد ابن ابي
 طالب ان يفارق (ن - يطلق) ابنتي و ان ينكح ابنتهم قال
 (ن - فانما) هي بضعة مني يربيني ما رابها و يوذيني ما اذها
 و من آذنى رسول الله فقد حبط عمله *

ذكر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۱۳۴ — ابنا احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال
 حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا بشر بن السري قال حدثنا
 الليث بن سعيد قال حدثنا ابن ابي مليكة قال سمعت المسور
 بن مخزومة رض يقول سمعت رسول الله صلعم بمكة يخطب ثم
 قال ان بني هاشم استاذنوني ان ينكحوا بنتهم عليا و اني لا آذن

اذن كرد مرا اينكه نكاح كند دختر خود را از علي پسر ابي طالب
 (خ و) پس نه اذن دهنده ام پسترنه اذن دهنده ام مگر دید اوشان
 اينكه اراده كند پسر ابيطالب اينكه جدا كند دختر مرا و اينكه نكاح كند
 دختر ايشان را گفت انحضرت اين پاره گوشت است از من پرورش ميكند
 مرا آنكس كه پرورش كرد اورا و اذيت مي دهد مرا آنكس كه اذيت داد
 اورا و آنكس كه اذيت داد پيغمبر خدا را پس تحقيق باطل شد عمل او .

این ذکر اختلاف نقیال کنندگان است برای ابن خبر

۱۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان گفت عثمان حدیث کرد مارا
 یحیی پسر آدم گفت یحیی حدیث کرد مارا بشر پسر سري گفت بشر
 حدیث کرد مارا لیث پسر سعید گفت حدیث کرد مارا پسر ابي مليکه
 گفت شنیدم مسور پسر مخزومه را (خ و) میگفت شنیدم پیغمبر خدا
 را (د . خ . ل . م) در مکه خطبه میخواند پس گفت تحقيق بني هاشم
 طلب اذن کردند مرا اينكه نكاح كند دختر خود را و تحقيق من

ثم لا آذن الا ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق ابنتي و ان ينكح
ابنتهم ثم قال ان فاطمة بضعة او قال بضعة مني يوذيني ما
اذاها و يربذيني ما رابها و ما كان له (ن - لابن ابي طالب)
ان يجمع بين بنت عمر الله و بين بنت رسول الله *

۱۳۵ — ابانا احمد بن شعيب قال حدثنا الحرث بن
مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن سفیان عن عمرو عن ابن ابي
مليكة عن المسور بن مخرمة ان النبي صلعم قال ان فاطمة بضعة
مني من اغضبها اغضبني *

۱۳۶ — ابانا محمد بن خالد قال حدثنا بشر بن شعيب عن ابيه
عن الزهري قال اخبرني علي بن الحسين (رض) ان المسور بن مخرمة
رض اخبره ان رسول الله صلعم قال ان فاطمة بضعة مني *

دهندهام پسترنه اذن دهندهام مگر اينکه اراده کند پسر ابیطالب اينکه جدا
کند دختر مرا و اينکه نکاح کند دختر ايشان را پسترنه گفت تحقيق فاطمه
پاره گوشت است يا فرمود پاره گوشت است از من اذيت ميدهد مرا
آنکس که اذيت داد فاطمه را و مي پرورد مرا چيزيکه ميپرورد او را و نيست
برای علي اينکه جمع کند درميان دختر دشمن خدا و دختر پيغمبر خدا *

۱۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد حديث کرد مارا

حرث پسر مسكين از روی خواندن آن حديث بواو و من مي شنيدم از
ابو سفیان از عمرو از پسر ابي مليکه از مسور پسر مخرمه تحقيق بهي
(د . خ . ل . م) گفت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من آنکس
که غصه کرد او را غصه کرد مرا *

۱۳۶ — خبر داد مارا محمد پسر خالد گفت محمد حديث کرد مارا
بشر پسر شعيب از پدر خود از زهري گفت زهري خبر داد مرا علي پسر
حسين (خ . و) هر دو تحقيق مسور پسر مخرمه (خ . و) خبر داد
او را تحقيق پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) گفت تحقيق فاطمه پاره
گوشت است يا پاره گوشت است از من *

۱۳۷ — اخبرني عبد الله بن سعد بن ابراهيم بن سعد قال حدثنا عمي قال حدثنا ابي عن الوليد بن كثير عن محمد بن عمرو بن حلحلة (ن - طلحة) انه حدثه ان ابن شهاب حدثه ان علي بن الحسين حدثه ان المصور بن مخزومه قال سمعت رسول الله صلعم يخطب على منبره هذا واذا يومئذ محتلم فقال ان فاطمة بضعة مني *

ذكر ما خض به علي بن ابي طالب (ك - ۸) من الحسن والحسين ابني رسول الله صلعم وريحانية من الدنيا وميدى شباب اهل الجنة الا عيسى بن مريم ويحيى بن زكريا عليهما السلام

۱۳۸ — انبانا احمد بن بكار الخزاعي (ن - الحراني) قال

۱۳۷ — خير داد مرا عبد الله پسر سعد پسر ابراهيم پسر سعد گفت ميد الله حديث كرد مارا عم من گفت عم من حديث كرد مارا پدر من از ولید پسر کثیر از محمد پسر عمر پسر حلحله که تحقیق محمد حدیث کرد ولید را که تحقیق ابن شهاب حدیث کرد محمد را که تحقیق علی پسر حسین حدیث کرد اورا تحقیق مسور پسر مخزومه گفت شنیدم پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) خطبه میخواند بر منبر خود که این است و من آن وقت بالغ بودم پس فرمود انحضرت تحقیق فاطمه پاره گوشت است از من *

این ذکر آن چیز است که خاص شد بان پیغمبر علی پسر ابي طالب بزرگ کند خدا ذات اورا از حسن و حسين هر دو پسران پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) و هر دو ريحان او از دنیا هر دو سردار جوانان اهل جنة مگر عیسی پسر مريم و يحيى پسر زكريا بر اوشان سلام

۱۳۸ — خير داد ما را احمد پسر بكار خزاعي گفت حديث كرد مارا

حدثنا محمد بن سلمة عن ابن اسحاق عن يزيد بن عبدالله بن
قسط عن محمد بن أسامة بن زيد عن ابيه قال قال رسول الله صلعم
« انت يا علي فختني و ابو ولدي و انت مني و انا منك »

ذکر قول النبی صلعم الحسن والحسين ابناي

۱۳۹ — اخبرني القاسم بن زكريا بن دينار قال حدثنا خالد

بن مخلد قال حدثني موسى هو بن يعقوب الزمعي عن عبدالله
بن ابي بكر بن زيد بن المهاجر قال اخبرني مسلم بن ابي سهل
الذبال قال اخبرني جرير عن أسامة بن زيد بن حارثة قال طرقت
رسول الله صلعم ليلة لبعض الحاجة فخرج و هو مشتمل علي
شيئي لا ادري ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت ما هذا الذي
انت مشتمل عليه فكشف فاذا الحسن والحسين علي وركيه فقال

محمد پسر سلمه از ابن اسحاق از يزيد پسر عبدالله پسر قسط از محمد پسر
أسامة پسر زيد از پدر خود گفت پدر او گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
اما تو ای علی پس داماد منی و پدر پسر منی و تو از منست و من از توام .

این ذکر فرمودن نبی است (د . خ . م) حسن و حسین

مردود بهر آن من اند

۱۳۹ — خبر داد مرا قاسم پسر زکریا پسر دینار گفت قاسم حدیث
کرد مرا خالد پسر مخلد گفت خالد حدیث کرد مرا موسی او پسر یعقوب
زمعیست از عبد الله پسر ابي بكر پسر زيد پسر مهاجر گفت عبد الله
خبر داد مرا مسلم پسر ابي سهل ذبال گفت مسلم خبر داد مرا جریر از
أسامة پسر زيد پسر حارثه گفت أسامة آمدم نزدیک پیغمبر خدا (د . خ .
ل . م) شب را برای بعض حاجت پس بیرون آمد و ارشامل کرده
شده است بر چیزی نمی پنداشتم که چه چیز است او پس هرگاه که
فارغ شدم از حاجت خود گفتم چیست این چنین که تو شامل کرده شدی

هذا ابناي و ابنا ابنتي اللهم انك تعلم اني احبهما فاحبهما الله *

ذکر اخبار المأثورة في ان الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة

۱۳۰ — ابانا عمرو بن منصور قال حدثنا ابو نعیم قال

حدثنا يزيد بن مروان عن عبد الرحمن بن ابي نعیم عن ابي
سعید الخدری رض قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين

سیدا شباب اهل الجنة *

۱۳۱ — اخبرنا احمد بن حرب قال حدثنا ابن فضیل عن يزيد

عن عبد الرحمن عن ابي نعیم عن ابي سعید الخدری عن النبي صلعم
قال ان حسنا و حسينا سیدا شباب اهل الجنة ما استثنی من ذلك *

است بر او چیز پس کشاد آن حضرت پس ناگاه حسن و حسین بر هر دو
شانکه آنحضرت بودند پس گفت آنحضرت این هر دو پسران من اند و
پسران دختر من اند ای بار خدایا تحقیق تو میدانی تحقیق من دوست
میدارم آن هر دو را پس دوست دار آن هر دو را خدا *

این ذکر خبر های نقل کرده شده است درینکه تحقیق

حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند

۱۳۰ — خبر داد ما را عمرو پسر منصور گفت عمرو حدیث کرد ما را

ابو نعیم گفت ابو نعیم حدیث کرد ما را يزيد پسر مروان از عبد الرحمن
پسر ابي نعیم از ابي سعید خدری (خ . و) گفت ابو سعید گفت پیغمبر
خدا (د . خ . م) حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند *

۱۳۱ — خبر داد ما را احمد پسر حرب گفت احمد حدیث کرد ما را

پسر فضیل از يزيد از عبد الرحمن از ابي نعیم از ابي سعید خدری از نبي
(د . خ . ل . م) گفت آنحضرت تحقیق حسن و حسین هر دو سردار

جوانان اهل بهشت اند نه خارج کون ازین حکم کسی را *

۱۴۲ — اخبرنا يعقوب بن ابراهيم و محمد بن آدم عن
 مروان عن الحكم بن عبدالرحمن و هو ابن نعيم عن ابيه عن ابي
 سعيد الخدري قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين سيدا
 شباب اهل الجنة الا ابني الخالة عيسى و يحيى بن زكريا *

ذكر قول النبي صلعم الحسن والحسين ريحائتي من هذه الامة

۱۴۳ — انبانا محمد بن عبدالاعلى الصنعاني قال حدثنا
 خالد عن اشعث عن الحسين عن بعض اصحاب رسول الله صلعم
 يعني انس بن مالك رضى قال دخلت او ربما دخلت طي
 رسول الله صلعم و الحسن و الحسين ينقلبان طي بطنه قال ويقول
 هما ريحائتي من هذه الامة *

۱۴۴ — خبر داد مارا يعقوب پسر ابراهيم و محمد پسر آدم از مروان
 از حکم پسر عبد الرحمن و او پسر نعيم است از پدر خود از ابي سعيد
 خدری گفت ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) حسن و
 حسين هر دو سردار جوان هاي اهل بهشت اند مگر هر دو پسران خاله
 عيسى و يحيى پسر زكريا *

ابن ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) حسن و حسین هر دو ريحان من اند از اين امه

۱۴۳ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى صنعاني گفت محمد
 حديث کرد مارا خالد از اشعث از حسين از بعض صحبت دارنده های
 پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) يعني انس پسر مالک (خ. و) گفت
 داخل شدم با وسا اوقات داخل شدم بر پيغمبر خدا (د. خ. ل. م)
 و حال آنکه حسن و حسين منقاب مي شدند بر شکم مبارك آنحضرت
 گفت انس و مي فرمود آنحضرت آن هر دو ريحان من اند از اين امه *

۱۴۴ — انبانا ابراهیم بن یعقوب الجرجانی قال حدثنا وهب بن جریر ان اباہ [معویة] (ن - حدثه) قال سمعت محمد بن الحسن بن عبد اللہ بن ابی یعقوب عن ابی نعیم قال کذبت عند ابن عمر فاتاہ رجل یسألہ عن دم البعوض ینکون فی ثوبہ و یصلی فیہ فقال ابن عمر ممن انت قال من اهل العراق قال من یعذرني من هذا یسألني عن دم البعوض و قد قتلوا ابن رسول اللہ صلعم و قد سمعت رسول اللہ صلعم یقول الحسن و الحسین هما ریحانتي من الدنیا *

ذکر قول النبی صلعم لعلی (ک . ه) انت اعز علی
من فاطمة و فاطمة احب الی منک

۱۴۵ — اخبرني زکریا بن یحیی قال حدثنا ابن ابی

۱۴۴ — خیر داد مارا ابراهیم پسر یعقوب جرجانی گفت ابراهیم حدیث کرد مارا وهب پسر جریر تحقیق پدر او معویہ حدیث کرد اورا گفت پدر او شنیدم محمد پسر حسن پسر عبد اللہ پسر ابی یعقوب از ابی نعیم گفت ابی نعیم بودم نزدیک پسر عمر پس آمد اورا مورد سوال میکرد اورا از خون پشه بود در پارچه او و نماز میخواند در آن پارچه پس گفت پسر عمر از کدام کس است تو گفت از اهل عرق ام گفت انکس که عذر میدهد مرا ازین سوال میکند مرا از خون پشه و تحقیق قتل کردند پسر پیغمبر خدا را (د . خ . ل . ه) و تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را (د . خ . ه) میگفت حسن و حسین آن هر دو ریحان من اند از دنیا *

این ذکر فرمودن نبی است (د . خ . ل . ه) برای علی
(ب ز) تو عزیز تر است بر من از فاطمه و فاطمه دوست
تر است طرف من از تو

۱۴۵ — خیر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا

عمر قال حدثنا سفیان عن ابن ابي نجیح عن ابيه عن رجل قال سمعت علياً رضي الله عنه بالمنبر بالكوفة يقول خطبت الي (رسول الله صلعم فاطمة عايتها السلام فزوجني فقامت يا رسول الله صلعم اذا احب اليك ام هي فقال هي احب الي منك وانت اعز الي منها*

ذکر قول النبي صلعم لعلي (ك. هـ) ما سألت لنفسی شیاً الا وقد سألت لك

۱۳۶ — ابنانا عبدالاعلی بن واصل بن عبدالاعلی قال حدثنا علی بن ثابت قال حدثنا منصور بن ابي اسود عن یزید بن ابي زیاد عن سلیمان بن ابي عبدالله بن الحریب عن جده عن عی رضي الله عنه قال مررتك فعادني رسول الله صلعم فدخل عی

پسر ابي عمر گفت پسر ابي عمر حدیث کرد مارا سفیان از ابن ابي نجیح از پدر خود از مردی گفت آن مرد شنیدم علی را (ح. و) بر صدف در کوفه می گفت خطاب کردم طرف پیغمبر خدا (د. خ. ل. هـ) فاطمه را پس نکاح کرده داد انحضرت مرا پس گفتم ای پیغمبر خدا (د. خ. هـ) من دوست تو یا این پس گفت این دوست تراست طرف من از تو و تو عزیز است طرف من از آن *

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. هـ) برای علی نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر حال آنکه تحقیق سوال کردم برای تو

۱۳۷ — خبر داد مارا عبدالاعلی پسر واصل پسر عبدالاعلی گفت عبدالاعلی حدیث کرد مارا علی پسر ثابت گفت علی حدیث کرد مارا منصور پسر ابي اسود از یزید پسر ابو زیاد از سلیمان پسر ابي عبدالله پسر حریب از جد خود از علی (خ. و) گفت مریض شدم پس عیادت کرد مرا پیغمبر خدا (د. خ. هـ) پس داخل شد بر من و من دراز بودم پس تکیه فرموده

و انا مضطجع فاتكى الى جنبى ثم سجانى بثوبه فلما رأنى
 قد هدیت قام الى المسجد یضلى فلما قضى صلوته جاء فرفع
 الثوب عني و قال قم يا علي [فقد برأت فقامت كان] (ن -
 فقامت و قد برأت كانما) لم اشتك شیاً قبل ذلك فقال ما سألت
 (بی شیاً فی ضلّاتی الا اعطانی و ما سألت لنفسی شیاً الا قد
 سألتك لك * قال عبدالرحمن خالفه جعفر الاحمر فقال عن یزید
 بن ابی زیاد عن عبدالله بن الحریب عن علي *

۱۴۷ - اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار قال قال لي علي (رضه)
 قال وجعت وجعا شديدا فاتيت النبي صلعم فانامني في مكانه
 و قام يصلي و القى علي طرف ثوبه ثم قال قم يا علي فقد
 برئت لا بأس عليك و ما دعوت الله لنفسي شیاً الا دعوت

طرف پهلوئی من پستر پوشید مرا به پارچه خود پس هرگاه دید مرا تحقیق
 راحت یاقتم ایستاده شد طرف مسجد نماز می خواند پس هرگاه ادا کرد
 نماز خود را آمد پس برداشت پارچه را از من و گفت برخیز ای
 علی پس تحقیق نذرست شدی پس بر خامتم گویا که هیچ بیمار نبودم
 پیش ازین پس گفت انحضرت نه سوال کردم پروردگار خود را چیزی را
 مگر داد مرا و نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر تحقیق سوال
 کردم آنچه را برای تو * گفت ابو عبد الرحمن مخالفت کرد او را جعفر
 احمر پس گفت جعفر از یزید پس را بی زیاد از عهد لاه پس حرب از علی *
 ۱۴۷ - خبر داد ما را قاسم پس زکریا پس دیدار گفت مرا علی (رضه و)
 گفت دردمند شدم درد سخت را پس آمدم نبی را (د - خ - م) پس
 خوابانید مرا در مکان من و ایستاده شد نماز میخواند و انداخت بر من
 طرف پارچه خود را پستر گفت برخیز ای علی پس تحقیق نذرست شدی
 نه خوف است بر تو و نه دعا کردم برای ذات خود چیزی را مگر دعا کردم
 برای توبه مثل ان دعا و نه دعا کردم چیزی را مگر تحقیق قبول و اجابت

لک بمثلہ و ما دعوت شیاً الا قد استجیبت لی او قال اعطیت
الا انه قيل لي لاني بعدك *

ذکر ما خص به النبی صلعم لعلمی (ک . هـ)

۱۴۸ — انبایا احمد بن حرب قال حدثنا [قاسم] (ن -
ابن قاسم) و هو ابن یزید قال حدثنا ابی سفیان عن ابی اسحاق
عن ناجیة بن کعب الاسدی عن عابی رضه انه اتى رسول الله
صلعم قال ان عمک الشیخ الضال قد مات فمن تواریه قال اذهب
فوارى اباک و لا تحدثن حدیثا حتى تاتینی قال ففعلت ثم
اتیته فامرني ان اغتسل و دعا لي بدعوات ما یسرني ما عالى
وجه الارض بشیبي منهن *

۱۴۹ — انبایا محمد بن المثنی عن ابی داؤد قال اخبرني

کرده شدم برای خود یا گفت انحضرت داده شدم مگر تحقیق شان
اینست که گفته شد مرا نه نبی ست پس تو *

این ذکر انچه است که خاص کرد با پنجهز نبی علی را از دعا

۱۴۸ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حدیث کرد مارا
قاسم و او پسر یزید است گفت قاسم حدیث کرد مرا سفیان از ابی
اسحاق از ناجیة پسر کعب امسی از علی (خ . و) تحقیق شان اینست
که آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) گفت علی تحقیق عم تو پدر
گمراه تحقیق مرد پس کدام کس پوشد او را گفت انحضرت برو پس پوش
پدر خود را و البته البته نه حدیث کن حدیث را تا اینکه بیائی تو مرا
گفت علی مرتضی پس کردم پس آمدم نزد انحضرت پس حکم کرد مرا
اینکه غسل کنم و دعا کرد مرا بدعاهای نه خوش میکند مرا انچه که بر
روی زمین ست مقابله هیچ چیز از آنها *

۱۴۹ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی از ابی داؤد که گفت مرا

شعبه قال اخبرني فضيل ابو معاذ عن الشعبي عن علي رضي قال
لما رجعت الى النبي صلعم قال لي كلمة ما احب الي بها الدنيا *

ذکر ما خص به علی من صرف اذی الحار و البود

۱۴۰ — اخبرنا محمد بن یحیی بن ایوب بن ابراهیم قال
حدثنا هاشم بن مخلد الثقفی عن ایوب بن ابراهیم قال حدثنا
محمد بن یحیی وهو جدي عن ابراهیم الصایغ عن ابي اسحاق
الهمدانی عن عبدالرحمن بن ابي لیلی ان علیا رضي خرج علينا
في حر شديد و عابه ثياب الشتاء و خرج علينا في الشتاء و عليه
ثياب الصيف ثم دعا بماء فشرب ثم مسح العرق عن جبهته فلما
رجع الى ابيه قال يا ابيك ارايت ما صنع امير المؤمنين رضي م خرج

شعبه گفت شعبه خبر داد مارا فضیل ابو معاذ از شعبي از علی (خ و)
گفت هرگاه رجوع کردم طرف نبی (د - خ - ل - م) گفت مرا کلمه
نه دوست تر است طرف من مقابله آن و عوض آن دنیا *

این ذکر آنچه که خاص شد بان چیز علی از گرد آیدن باو

اذیت گرمی را و سردی را

۱۵۰ — خبر داد مارا محمد پسر یحیی پسر ایوب پسر ابراهیم گفت
محمد حدیث کرد مارا هاشم پسر مخلد ثقفی از ایوب پسر ابراهیم گفت
ایوب حدیث کرد مارا محمد پسر یحیی و او جد من است از ابراهیم صایغ
از ابي اسحاق همدانی از عبد الرحمن پسر ابي لیالی تحقیق علی (خ و)
بیرون آمد بر ما در گرمی سخت و بر او پارچه های سرما بود و بیرون آمد
بر او بر ما در سرما و بر او پوشاک گرما بود پستر طلبید آب را پس نوشید
پستر مسح کرد و مالید عرق را از پیشانی خود پس هرگاه که رجوع کرد عبد
الرحمن طرف پدر خود گفت ای پدر من آیا دیدی چه کرد امیرالمؤمنین
بیرون آمد بر ما در سرما و بر او پارچه های گرما بود و بیرون آمد بر ما

علینا فی الشتاء و علیہ ثیاب الصیف و خرج علینا فی الصیف و علیہ ثیاب الشتاء فقال ابو لیلی هل تطیب و اخذ ید ابنة عبد الرحمن فاتی علیا رض فقال له علی رض ان النبی صاعم کان بعث الی و انا ارمم شدید الرمد فبزق فی عینی ثم قال افتح عینک ففتحتهما فما اشتکیتهما حتی الساعة و دعا لی فقال اللهم اذهب عنه الحر و البرد فما رجدت حرا ولا بردا حتی یومی هذا *

ذکر ما خفف بامیر المومنین علی بن ابیطالب

(ک . ۴) عن هذه الامة

۱۵۱ — اخبرني محمد بن عبدالله بن عمار قال حدثنا قاسم الجرمي عن سفيان عن عثمان و هو ابن المغيرة عن سالم

در گرما و برو پارچه های سرما بود پس گفت ابو ایلی ای خوش طبعی میکنی و بگرفت دست پدر خود را عبد الرحمن پس آمد علی را (خ . و) پس گفت او را علی (خ . و) تحقیق نبی (د . خ . ل . م) بود که فرستاد طرف من کسی را و من درد چشم میداشتم سخت درد چشم پس آب دهن انداخت در هر دو چشم من پسر فرمود بکشا هر دو چشمان خود را پس کشاده کردم آن هر دو را پس نه شکایت کردم آن هر دو را تا این ساعت و دعا فرمود مرا پس گفت ای بارخدا دورکن از او گرمی را و سردی را پس نیافتم گرمی و سردی را تا روز خود که این است •

این ذکر آنچه است که تخفیف کرده شده آنچه بسبب

امیر المومنین علی پسر ابیطالت بزرگ کند ذات

اورا ازین است

۱۵۱ — خیر داد مرا محمد پسر عبدالله پسر عمار گفت محمد حدیث

کرد ما را قاسم جرمی از سفیان از عثمان و او پسر مغیره است از سالم از

عن عاي بن علقمة عن عاي رض قال لما نزلت يا ايها الذين آمنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجواكم صدقة قال رسول الله صلعم لعاي رض مرهم ان يتصدقوا قال بكم يا رسول الله قال بدينار قال لا يطيقون قال فانصف دينار قال لا يطيقون قال فبكم قال بشعبيرة فقال له رسول الله صلعم انك لزهيد فانزل الله تعالى اشفقتم ان تقدموا بين يدي نجواكم صدقات الى آخر الاية و كان عاي رض يقول بي خفف عن هذه الامة *

ذکر اشقی الناس

۱۵۲ — اخبرني محمد بن رهب بن عبد الله بن سماك

قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثنا ابن اسحاق عن يزيد

علي پسر علقمه از علي (ح . و) گفت علي هرگاه نازل شد اين آيت اي ان كسانيكه ايمان آورديد و تيكه راز برسيد پيغمبر را پس تقديم كنيد رو برو راز خود نذر را گنت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) براي علي (خ . و) حكوم كن او شان را اينكه صدقه دهند گنت علي مرتضى لچه قدر دهند اي پيغمبر خدا گنت انحضرت ايك دينار گنت علي رض نه طاقت ميدارند گنت انحضرت پس نصف دينار گنت علي كه نه طاقت ميدارند گنت انحضرت پس لچه قدر دهند گنت مرتضى علي بقدر يك جو پس فرمود براي حضرت علي پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) تحقيق تو هراينه بي رغبتني كنده است پس نازل كرد خدای برتر اين آيت آياني فرسید اينكه تقديم كديد رو برو راز خود صدقات را نا آخر ايت و بود علي (خ . و) مي فرمود بسبب من تخفيف كرده شد نذر از اين امت .

اين ذكر شقى نر مردم است

۱۵۲ — خبر داد مرا محمد پسر وهب پسر عبد الله پسر سماك گفت

محمد حديث كرد مارا محمد پسر سلمة گفت محمد حديث كرد مارا پسر

بن محمد بن خثیم عن محمد بن كعب القرظي عن محمد بن خثیم عن عمار بن ياسر رضه قال كنت اذا و علي بن ابيطالت م رفیقین في غزوة فلما نزلها رسول الله صلعم و اقام بها رأينا أناسا من بني مدلج يعماون في عين اهرم او في نخل لهم فقال لي علي يا ابا يقظان هل لك ان تأتي هؤلاء فتنظر كيف يعملون قال قلت ان شئت فجندهم فانظرونا الى عملهم ساعة ثم عشنا النوم فانطلقت انا و علي حتى اضطجعنا في ظل سور من النخلة في دقعات من التراب فمنا فوالله ما انتبهنا الا رسول الله يحركنا برجله و قد تترينا من تلك الدقعات التي نمنا عايبها فيومئذ قال رسول الله صلعم لعابي رضه يا ابا تراب لما

اسحاق از يزيد پسر محمد پسر خثیم از محمد پسر كعب قرظي از محمد پسر خثیم از عمار پسر ياسر (خ . و) گفت عمار بودند و علي پسر ابي طالب برو سلام هر دو رفیق در يك جنگ پس هرگاه نازل شد ان جنگ را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و اقامت کرد دران جنگ دیدیم مردم را از قبيلة بني مدلج عمل و کار میکردند در چشمه که برای اوشان بود با در درخت خرما که برای اوشان بود پس گفت مرا علي ابي ابو يقظان ایا برای تو هست اینکه ائي تو ان جماعت را پس نگاه کنی چگونه کار میکنند گفت عمار گفتم اگر خواهی تو نیز بیئي پس آمدیم ما اوشان را پس نظر کردیم طرف کار ایشان يك ساعت پستتر غالب آمد مرا خواب پس روان شدم من و علي تا اینکه هراز شدیم در سایه دیوار از خرما و در تلوخ ها ازب تراب پس خوابیدم پس قسم خدا نه خبردار کرد ما را مگر پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) حرکت میداد ما را به پای مبارك خود و تحقیق خاک الوده شدیم از این کلوخها چنین کلوخها که خوابیده بودیم بر او پس آنروز گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) برای علي (خ . و) ای ابو تراب

وَأَيُّ (ن - یرى) مما علیه من التراب ثم قال الا احدثکم باشقی الناس قلذا بلی یا رسول الله قال احمر ثمود الذی عقر الذاقة و الذی یضربک یا عای علی هذه و وضع یدہ علی ضربہ حتی قبل منها هذه و اخذ بلحیته *

ذکر احدث (ن - آخر) الناس عهدا برسول صلعم

۱۵۳ — انبانا ابو الحسن علی بن حجر المروزی قال ابنانا

جریر عن المغیره عن ام المومنین ام سلمة رض قالت ان احدث (ن - اقرب) الناس عهدا برسول الله صلعم علی *

۱۵۴ — اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جریر عن

مغیره عن ام موسى قالت قالت ام سلمة رض والذی یخلف به ام

برای انکه دید ازان چیزی که بر او بود از خاک پستور گفت آگاه باش حدیث میکنم شما را به شقی تر مردم گفتیم اری ای پیغمبر خدا گفت انحضرت سرخ رنگ نمود کسیکه که بوی کرد ماده شتر را و کسیکه خواهد زد ترا ای علی بر این جای و نهاد دست مبارک خود را بر ضربه تا اینکه تر خواهد شد ازان ضربه این و گرفت ریش او را •

این ذکر نو، بدتر (ن - آخر) مردم وقت وفات را پیغمبر خدا

۱۵۳ — خبر داد مارا ابو الحسن علی پسر حجر مروزی گفت ابو

الحسن علی خبر داد مارا جریر از مغیره از ام مومنین ام سلمه (خ . و) گفت ام سلمه تحقیق ذو پیدا تر مردم وقت وفات را به پیغمبر خدا (د . خ . ل . س) علی است *

۱۵۴ — خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حدیث کرد مارا

جریر از مغیره از ام موسی گفت ام موسی گفت ام سلمه (خ . و) وانکس که پس می بود او را ام سلمه تحقیق قریب تر مردم وقت وفات را به پیغمبر

سلمه ان اقرب الناس عهدا برسول الله صلعم علي رضه قال لما كان غدوة قبض رسول الله صلعم فارسل اليه رسول الله صلعم و كان ارمى في حاجة اظنه بعثه فجعل يقول جاء علي ثلث مرات فجاء قبل طلوع الشمس فلما جاء عرفنا ان له اليه حاجة فخرجنا من البيت و كنا عند رسول الله صلعم بومئذ في بيت عائشة و كنت في اخر من خرج من البيت ثم جلست ادناهن من وراء الباب فاكتب علي رضه فكان اخر الناس به عهدا فجعل يساره و يناجيه *

ذكر قول النبي صلعم لعلي رضه تقاتل علي تاويل القران كما قاتلت علي تنزيله

۱۵۵ — انبانا احمد بن شعيب قتل اخبرنا اسحاق بن ابراهيم

خدا (د. خ. ل. م) علي است (خ. و) گهت هرگاه بود صبح وفات پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس فرستاد طرف علي پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) مرديرا بود که گمان ميکردم در حاجت گمان ميکردم او را که فرستاد آنحضرت او را پس شروع فرمود ميگفت آمد علي سه دفعه فرمود پس آمد علي پيش طلوع افتاب پس هرگاه اينکه آمد علي شناختيم تحقيق آنحضرت را طرف او حاجت است پس بيرون آمديم از خانه و بوديم نزديک پيغمبر خدا (د. خ. م) امروز در خانه عايشه پس بودم در آخر افکس که بيرون آمد از خانه پستتر نشستم در ديك تر آن زنان از سواء دروازه پس سرنگون کرد علي (خ. و) بر آنحضرت پس بود آخر مردم آنحضرت وقت وفات پس شروع کرد که راز ميگفت آنحضرت را و سرگوشي ميکرد او را *

اين ذکر فرمودن نبي است (د. خ. ل. م) براي علي (خ. و)
جنگ وقتان خواهد کرد علي بر تاويل قران چنانکه قتا کردم بر تنزييل او

۱۵۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

و محمد بن قدامة و اللفظ له عن حريث عن الأعمش عن اسمعيل بن رجاء عن ابيه عن ابي سعيد الخدري رضي قال كنا جلوسا نذتظر رسول الله صلعم فخرج الينا قد انقطع شسع اعلاه فرمى بها الي علي فقال ان منكم من يقاتل علي تاويل القوان كما قاتلت علي تنزيله فقال ابوبكر انا فقال لا فقال عمر انا فقال لا و لكن خاصف الذعل •

الترغيب في نصرة علي رضي

۱۵۶ — انبانا يوسف بن عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال حدثنا الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي رضي في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدیر خم الله وليي و انا ولي المومنين و من كذبت وليه فهذا

اسحاق پسر ابراهيم و محمد پسر قدامة و اعظ حديث برای اسحاق و محمد از حديث از اعمش از اسمعيل پسر رجاء از پدر او از ابي سعيد خدري است (ع. و) گفت بوديم ما نشسته انتظار ميکرديم پيغمبر خدا (د. خ. س) پس بيرون آمد طرف ما تحقيق منقطع شد كداره كفش او پس انداخت او را طرف علي پس گفت تحقيق از شما انكس است كه چنگ و قتل خواهد كرد بر تاويل قران چنانكه قتل كردم بر تنزيل قران پس گفت ابوبكر من پس فرمود نه پس گفت عمر من پس فرمود نه و ايكن دوزنده پاپوش •

اين ذكر رغبته داديمن است در يارمي كردن علي (خ. و)

۱۵۶ — خبر داد ما را يوسف پسر عيسى گفت يوسف خبر داد ما را فضل پسر موسى گفت فضل حديث كرد ما را اعمش از ابي اسحاق از سعيد پسر وهب گفت سعيد گفت علي (خ. و) در مكان سوای مسجد قسم مي دهم بخدا انكس را كه شنيد پيغمبر خدا را (د. خ. ل. س) روز غدیر خم و اين كلام خدا دوست من است و من دوست مومنان ام و آنكس كه باشم دوست او پس اين است دوست او اي بار خدا دوست دار آنكس را كه دوست دارد

وايه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و
 اخذل من خذله قال سعيد فقام الي جنبى ستة و قال حارثة
 بن مضرب قام من عندي ستة و قال زيد بن منبج قام عندي ستة
 و قال عمرو بن ذي مري أحب من احبه و ابغض من ابغضه •

ذکر قول النبی صلعم لعمار تقتلک الفئة الباغية

۱۵۷ — (نبأنا) عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن الزهري

قال حدثنا غندر عن شعبة قال سمعت خالد الخذاء يحدث عن
 سعيد بن ابي الحسن عن امه عن ام سلمة رضه ان رسول الله صلعم
 قال لعمار تقتلک الفئة الباغية و خالفه ابوداود قال حدثنا
 شعبة قال حدثنا ايوب و خالد عن الحسن عن امه عن ام

علي را و دشمن دار انكس را كه دشمن دارد علي را و ياري ده انكس را
 كه ياري دهد اورا و فرو گذار انكس را كه فرو گذاشت علي را گفت سعيد
 پس ايستاده شد طرف يهاوي من شش نفر و گفت حارثه پسر مضرب ايستاده
 شد دريک من شش مرد و گفت زيد پسر منبج ايستاده شد دريک من
 شش کس و گفت عمرو پسر ذي مري فرمود انحضرت دوست مي دارم انكس
 را كه دوست داشت علي را و دشمن دارم انكس را كه دشمن داشت اورا •

اين ذکر فرمودن نبي ست (د . خ . ل . م) براي عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغي

۱۵۷ — خبر داد مارا عبدالله پسر محمد پسر عبدالرحمن زهري گفت
 عبدالله حديث کرد مارا غندر از شعبه شنيدم خالد الخذاء را حديث ميکرد
 از سعيد پسر ابي الحسن از مادر خود از ام سلمه (خ . و) تحقيق پيغمبر
 خدا (د . خ . ل . م) گفت براي عمار قتل خواهد کرد ترا گروه باغي •
 خلاف کرد اورا ابوداود گفت حديث کرد مارا شعبه گفت حديث کرد
 مارا ايوب و خالد از حسن از مادر خود از ام سلمه (خ . و) تحقيق پيغمبر

هلمة رضه ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية *

قال ابو عبد الرحمن و قد رواه ابن عون عن الحسن *

۱۵۸ — انبانا حميد بن مسعدة عن يزيد و هو ابن زريع

قال حدثنا ابن عون عن الحسن عن ام سلمة رضه قالت

لما كان يوم الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة صدره

قالت فوالله ما نسيته و هو يقول اللهم ان الخير خير الاخرة

فاغفر الانصار و المهاجرين قالت و جاء عمار فقال ابن سمية تقتله

الفئة الباغية *

۱۵۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد

الاعلى قال حدثنا خالد قال حدثنا ابن عوف عن الحسن قال

قالت ام الحسين قالت ام المومنين ام سلمة رضه ما نسيته يوم

خدا (۵۰ خ . ل . م) گفت براي عمار قتل خواهد کرد ترا گروه باغي •

گفت ابو عبد الرحمن و تحقيق روايت کرد اورا پسر عون از حسن •

۱۵۸ — خبر داد مارا حميد پسر مسعدة از يزيد و او پسر زريع

است گفت يزيد حديث کرد مارا پسر عون از حسن از مادر خود از ام

سلمه (۵۰ خ . و) گفت ام سلمه هرگاه که بود روز خندق و او يعنى انحضرت

ميداد مردم را خشت و تحقيق غبار الوده شد موي ميداد انحضرت گفت

ام سلمه پس قسم خدا است نه فراموش کردم انرا و انحضرت مي فرمود اي

بار خدا تحقيق خير و بهتري بهتري آخرة است پس بخش قبيله انصار و

مهاجرين را گفت ام سلمه و آمد عمار پس گفت پسر سميه را قتل خواهد

کرد اورا گروه باغيه •

۱۵۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد

پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث کرد مارا خالد گفت حديث کرد مارا

پسر عون از حسن گفت حسن مادر حسين گفت ام المومنين ام سلمه

(۵۰ خ . و) نه فراموش کردم روز خندق را و انحضرت ميداد مردم را خشت

الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة و هو يقول اللهم ان
الخبر خير الاخرة فاغفر الانصار و المهاجرة و جاء [عمار فقال]
(ن - عمار بن سمية و قال) تقتلك الفئة الباغية *

۱۶۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن عبدالله

بن عبد الحكيم و محمد بن ابواليد قالا حدثنا ابن محمد بن
جعفر قال حدثنا شعبة عن خالد عن عكرمة عن ابي سعيد الخدري
رضه ان (سول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية *

۱۶۱ — انبانا اسحاق بن ابراهيم قال انبانا النصر بن شمیل عن

شعبة عن ابي سلمة عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدري رضه قال
حدثني من هو خير مني ابوقنادة ان (سول الله صلعم قال لعمار
يوشك يا بن سمية و مسح الغبار عن رأسه لعلك تقتلك الفئة الباغية *

و تحقیق غبار الوده شد سوی سینگ مبارک انحضرت او میفرمود ای بارخدا
تحقیق خیر و بهتری بهتری آخرت است پس نخش قبیلگ انصار و مهاجرین
را و آمد عمار پس فرمود ای پسر سمیه قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه *

۱۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

احمد پسر عبدالله پسر عبدالحکیم و محمد پسر ولید گفتند آن مرد
حدیث کرد مارا پسر محمد پسر جعفر گفت پسر محمد حدیث کرد مارا
شعيب از خالد از عکرمه از ابي سعيد خدری (خ . و) تحقیق پیغمبر خدا
(د . خ . ل . م) گفت برای عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه *

۱۶۱ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا

نصوه پسر شمیل از شعبه از ابي سلمه از ابي نصره از ابي سعيد خدری
(خ . و) گفت ابو سعيد حدیث کرد مرا انکس که او بهتر است از من
ابو قنادة تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) گفت برای عمار شتاب
خواهد شد پسر سمیه و مسح گرد غبار را از سر او شاید که ترا قتل خواهند
کرد گروه باغی *

۱۹۲ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يزيد قال انبانا

العوام عن الاسود بن معمر بن حنظلة بن خويلد قال كنت عند معوية فاتاه رجلان يختصمان في رأس عمار يقول كل واحد منهما انا قتلته فقال عبدالله بن عمر ليطيب احدكما ذنبا لصاحبه فاني سمعت رسول الله صلعم يقول تقتلك الفئة الباغية * قال ابو عبد الرحمن خالفة شعبة قال عن العوام عن رجل عن حنظلة بن سويد *

۱۹۳ — اخبرنا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال

اخبرنا شعبة عن عوام بن حوشب عن رجل من بني شعبان عن حنظلة بن سويد قال جئني برأس عمار رضه فقال عبدالله بن عمر سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتلك الفئة الباغية *

۱۹۴ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان گفت احمد حديث كرد مارا

يزيد گفت يزيد خبر داد مارا عوام از اسود پسر معمر از حنظله پسر خويلد گفت حنظله بودم نزديك معوية پس آمد او را دو مرد خصومت ميكردند در سر عمار مي گفت هر يك از ان هر دو من قتل کرده ام او را پس گفت عبدالله پسر عمرو هراينه خوش ميشود يكي شما هر دو از روی ذلت برای صاحب خود پس تحقيق من شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . م) مي فرمود قتل خواهند كرد ترا گروه باغيه * گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را شعبه گفت شعبه آن حديث را از عوام از مردی از حنظله پسر سويد *

۱۹۳ — خبر داد مارا محمد پسر مثنى گفت محمد پسر مثنى حديث

كرد مارا محمد گفت محمد خبر داد مارا شعبه از عوام پسر حوشب از مردی از قبيله بني شعبان از حنظله پسر سويد گفت آورده شد سر عمار (د . خ . و) پس گفت عبدالله پسر عمرو شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) ميگفت عمار قتل خواهند كرد ترا گروه باغيه *

۱۴۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني شعيب قال
 اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن عبد
 الرحمن عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلعم يقول
 تقتل عمارا الفئة الباغية * قال ابو عبد الرحمن خالفه ابو معوية
 فرواه عن الاعمش قال اخبرنا عبد الله بن محمد قال ابو معوية
 قال حدثنا الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد *

۱۴۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن منصور
 الشيباني قال اخبرنا ابو نعيم عن صفبان عن الاعمش عن عبد
 الرحمن بن ابي زياد عن عبد الله بن الحرث قال اني لاسائر
 عبد الله بن عمرو بن العاصي و معوية فقال عبد الله بن عمرو
 سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتله الفئة الباغية قال عمرو يا

۱۴۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا
 شعيب گفت شعيب خبر داد مرا محمد پسر قدامة گفت محمد حديث
 کرد مارا جرير از اعمش از عبد الرحمن از عبد الله پسر عمر گفت عبد الله
 شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) مي فرمود قتل خواهند کرد
 عمار را گروه باغيه . گفت ابو عبد الرحمن خلاف کرد آن حديث را ابو معويه
 پس روايت کرد آن را از اعمش گفت اعمش خبر داد مارا عبد الله پسر
 محمد گفت ابو معويه گفت او حديث کرد مارا اعمش از عبد الرحمن
 پسر ابي زياد *

۱۴۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عمرو
 پسر منصور الشيباني گفت عمرو خبر داد مارا ابو نعيم از صفبان از اعمش
 از عبد الرحمن پسر ابي زياد از عبد الله پسر حرث گفت عبد الله تحقيق من
 هراينه سير ميکردم همراه عبد الله پسر عمرو پسر عاصي و همراه معويه پس
 گفت عبد الله پسر عمرو شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) مي گفت عمار
 قتل خواهند کرد او را گروه باغيه گفت عمرو اي معويه بشو چه ميگويد اين

معویة اسمع ما يقول هذا فعجذبه فقال نحن قتلناه انما قتله من
جاء به لا يزال داحضا في تولک *

ذکر قول النبی صلعم تمرق مارقة من الناس ستبلی قتلهم اولی الطائفین بالحق

۱۶۶ — انبانا محمد بن المثنی قال حدثنی عبد الاعلی

قال حدثنا دارد عن ابي نصره عن ابي سعید الخدری رضه ان
رسول الله صلعم قال تمرق مارقة من الناس ستبلی قتلهم ادنی
الطائفین *

۱۶۷ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد

قال حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن ابي نصره عن ابي سعيد

مرد پس کشید معویہ آن مرد را پس گفت ما قتل کردیم اورا جز این نیست
قتل کرد اورا آنکس که آورد اورا همیشه بر غلطي خواهد ماند در گفتن خود •

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ه) خارج خواهند
شد گروه خوارج از مردمان شتاب است که مبتلی
خواهد شد قتل اوشان را بهتر دو گروه که بحق است

۱۶۶ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مرا

عبد الاعلی گفت عبد الاعلی حدیث کرد مارا داود از ابي نصره از ابي
سعید خدری (خ. و) تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. ه) گفت خارج
خواهد شد گروه خوارج از مردم شتاب است که مبتلی خواهد شد قتل
اوشان را بهتر دو گروه •

۱۶۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا ابو عوانه از قتاده از ابي
نصره از ابي سعید خدری (خ. و) گفت ابو سعید گفت پیغمبر خدا

الخدری رضه قال قال رسول الله صلعم تكون فی امتی فرقتین
فیخرج من بینها مارقة بلی قتلهم اولهم بالحق *

۱۶۸ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمر بن علي
قال حدثنا يحيى قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد الخدری
رضه قال قال رسول الله صلعم تفترق امتی فرقتین تمرق بینهما
مارقة تقتلهم اولی الطائفتین بالحق *

۱۶۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن سليمان
بن عبد الله بن عمر قال حدثنا بهز عن القاسم و هو ابن الفضل
قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد رضه قال قال رسول صلعم
قال تمرق مارقة عند فرقه من الناس المسلمین تقتلها اولی
الطائفتین بالحق *

(د . خ . ل . م) خواهند شد در امت من دو فرقه پس خارج خواهند
شد از درمیان آن هر دو گروه خوارج مبدل خواهند شد قتل ایشان را
ببهرتر آن دو فرقه که بحق است *

۱۶۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
عمر پسر علي گفت حديث کرد مارا عون گفت عون حديث کرد مارا
يحيى گفت يحيى حديث کرده ابو نضرة از ابي سعيد خدری (خ . و)
گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) خواهند شد امت
من دو فرقه جدا خواهند شد درمیان آن هر دو گروه خوارج قتل خواهند
کرد ایشان را بهتر دو گروه که بحق است *

۱۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
محمد پسر سليمان پسر عبد الله پسر عمر گفت محمد حديث کرد مارا
بهز از قاسم و او پسر فضل است گفت فضل حديث کرد مارا ابو نضرة از
ابي سعيد (خ . و) گفت گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) خارج
خواهند شد گروه خوارج هنگام نزاع از مردم مسلمانان قتل خواهد کرد
آن خوارج را بهتر دو گروه که بحق است *

۱۷۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد الاعلى قال حدثنا المقيم (ن - المعتمر) قال سمعت ابي قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعيد الخدري (رض عن النبي صلعم انه ذكر اناسا من امته يخرجون في فرقة من الناس سيماهم التخالق (ن - التحليق) يمزقون من الدين كما يمزق السهم من الرمية هم من شر الخلق او من اشر الخلق تقتلهم ادنى الطائفتين الى الحق قال و قال كلمة اخرى قلت لرجل بيني و بينه ما هي قال قال ابو سعيد و انتم قتلتموهم يا اهل العراق *

۱۷۱ — انبانا عبد الاعلى بن واصل عن عبد الاعلى قال حدثنا المحاضر بن الموزع قال حدثنا الاجلح عن حبيب انه سمع

۱۷۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث درد مارا معتمر گفت معتمر شنيدم پدر خود را گفت پدر من حديث کرد مارا ابو نصره از ابي سعيد خدري (خ و) از نبی (ع م) تحقيق الحضره ذکر کرد چند مردم را از امت خود که خارج خواهند شد در هنگام نواح از مردم نشاني اوشان سرتراشيدن است خارج خواهند شد از دين چنانکه خارج مي شود تير از کمان اوشان از بد خلق اند يا از بد ترين خلق اند نذل خواهند کرد اوشان را نزديک ترين دو مايفه که طرف حق است گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين کلمه ديگر گفتم مردي را که درميان من و درميان ابو سعيد بود چيست ان کلمه گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين کلمه را الحضره فرمود و شما نذل خواهد کرد شما اوشان را اي اهل عراق *

۱۷۱ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل از عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حديث کرد مارا محاضر پسر موزع گفت محاضر حديث کرد مارا اجلح از حبيب حديث کرد اوشان را تحقيق او شنيد ضحاک مشرقي

الضحاک المشرقی یحدثهم و معه سعید بن جبیر و مدهون بن
ابی شیبب و ابو الذبحتری و ابو صالح و ذر الهمدانی و الحسن
العرنی انه سمع ابا سعید الخدری یروی عن رسول الله صلعم فی
قوم ینخرجون من هذه الامة فذکر من صلوتهم و زکواتهم و مومهم
یمرقون من الاسلام كما یمرق السهم من الرمیة لا یجاوز القران من
ترائیهم ینخرجون فی فرقة من الناس یقاتلهم اقرب الناس الی الحق*

ذکر ما خص به امیر المومنین علی بن ابیطالب
کرم الله وجهه من قتال المارقین

۱۷۲ — ابیانا یونس بن عبد الاملی و الحرث بن مسکین

قرأه علیه و انا اسمع واللفظ له عن ابن وهب قال اخبرني یونس
عن ابن شهاب قال اخبرني ابو سامة بن عبد الرحمن عن ابي

حدیث یکره اوشانرا و ههراه ضحاک سعید پسر جبیر و مدهون پسر ابی
شیبب و ابو الذبحتری و ابو صالح و ذر همدانی و حسن عردی تحقیق او شدید
ابا سعید خدری را روایت میکند از پیغمبر خدا (ص . خ . ل . م) در قوم که
خارج خواهند شد ازین امت پس ذکر کرد آنحضرت از نماز ارشان و زکوة
ارشان و روزة ارشان بیرون خواهند شد از اسلام چنانکه بیرون میکنند
تیر از کمان نند تجاوز خواهند کرد قران از حلقوم ایشان خارج خواهند شد در
گروهی از مردم قبل خواهند کرد اوشانرا قریبترین مردم که طرف حق اند .

این ذکر ان چیز است که خاص شد بان چیز امیر المومنین

سر ابی طالب بزرگ کند خدا ذات اودا

۱۷۲ — خبیر داد مارا یونس پسر عبد الاعلی و حرث پسر مسکین

از روی خواندن بیرون می شدیم و لفظ حدیث برای او از پسر وهب
گفت پسر وهب خبیر داد مرا یونس از پسر شهاب گفت ابن شهاب خدر
داد مرا ابو سلمه پسر عبد الرحمن از ابی سعید خدری (ص . خ . و) ناگاه

سعيد الخدری رضه بیانا نحن عند رسول الله صلعم و هو یقیم
 قسما اذاه ذوالخویصره و هو رجل من بنی تمیم فقال یا رسول
 الله اعدل فقال رسول الله صلعم و من یعدل اذا لم اعدل قد
 خبت و خسرت ان لم اكن اعدل فقال عمر یا رسول الله ایذن
 لی فیہ اضرب عنقه قال [رسول الله صلعم دعه فان له اصحابا
 یحقر احدکم صاوته مع صلواتهم و صیامه مع صیامهم] (ن - ۵۵۵
 صاوته مع صلواته و صیامه مع صیامه) یقرءون القرآن لا یجاوز تراویحهم
 یمرقون من الاسلام [كما یمرق] (ن - صروق) السهم من الرمیة
 ینظر الی النصلة فلا یوجد فیہ شیئی ثم ینظر الی رصانه فلا یوجد
 فیہ شیئی ثم ینظر الی نضیه فلا یوجد فیہ شیئی و هو القدح

ما بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د . خ . ل . س) و انحضرت بخش می
 فرمود حصه را آمد نزد انحضرت ذوالخویصره و او مردی بود از قبیله تمیم
 پس گفت ان مرد ای پیغمبر خدا عدل کن در بخش کردن پس گفت
 پیغمبر خدا (د . خ . ل . س) و کدام کس عدل خواهد کرد و قتیکه
 ده عدل خواهم کرد تحقیق به بهره مابندی و حسران کنی تو اگر نه باشم
 من که عدل کنم پس گفت عمر ای پیغمبر خدا حکم ده مرا در او بزنم
 کردن او را گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . س) بگذار او را پس تحقیق برای او
 همراهان اندکم میپندارد یکی از شما نماز خود را همراه امار ایشان و روزه خود
 را همراه روزه های ایشان خواهد خواند قرآن را نه تجاوز خواهد نمود چیزی
 کردن ایشانرا بیرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه بیرون میگذرد نیز از شکار
 نظر کرده میشود طرف پیکان پس ده یافته میشوند در او چیزی پس نظر کرده
 می شود طرف سوفا را او پس نیافته میشود در او چیزی پسترنگاه کرده میشود
 طرف رضیه او پس نیافته میشود در او چیزی پیشی کرد و گذشت سرگین را

ثم ينظر الى قدزة فلا يوجد فيه شئ من سبق الغرث و الدم اتيم
 (جل اسود احدي عضديه مثل ثدي المرأة و مثل البضعة تدرور
 يخرجون على خير فرقة من الناس * قال ابو سعيد فاشهدوا (ن -
 فاشهد) اني سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد ان علي
 بن ابيطالب كرم الله وجهه قاتلهم و انا معه فامر بذلك الرجل
 فالتمس فوجد فاتي به حتى نظرت اليه على الذعت الذي
 نعت به رسول الله صلعم *

۱۷۳ — انبأ محمد بن المصفا بن البهاول قال حدثنا
 الوليد بن مسلم و حدثنا بقیة بن الوليد و ذکر اخر قالا حدثنا
 الاوزاعي عن الزهري عن ابي سامة و الضحاك عن ابي سعيد
 الخدري قال بينما نحن عند رسول الله صلعم ذات يوم يقسم

و خون را نشانی اوشان مردی سیاه خواهد بود بکي هردو بازوی او مانند
 پستان زن یا مثل پارگی گوشت حرکت خواهد کرد او خروج خواهد کرد بر
 بهتر فرقه از مردم گفت ابو سعید پس شاهد باشید شما که تحقیق من
 شنیدم ابن حدیث را از پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و شاهد باش
 که تحقیق علی پسر ابیطالب (خ . و) قتل کرد ایشان را و من همراه او
 بودم پس حکم کرد باین مرد پس بسته شد پس یافته شد پس آورده شد
 او را تا اینکه نظر کردم طرف آن مرد سو صفت کردن پیغمبر خدا (د .
 خ . ل . م) چنین صفت که صفت کرده بود آنحضرت *

۱۷۳ — خبر داد ما را محمد پسر مصفا پسر بهاول گفت محمد حدیث
 کرد ما را ولید پسر مسلم گفت ولید حدیث کرد ما را بقیة بن ولید و ذکر
 کرد مرد دیگر گفت آن مرد و حدیث کرد ما را اوزاعي از زهري از ابي سامه
 و ضحاك از ابي سعید خدري گهت ناگاه پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
 یک روز تقسیم میکرد حصه را آمد او را ذوالخویصره که از خواجه

تسما انا ذر الخويصرة فقال يا رسول الله اعدل قال ويحك و
 من يعدل اذا ام اعدل فقال عمر يا رسول الله ائذن لي حتى
 اضرب عنقه فقال رسول الله صلعم الا ان له اصحابا يحتقر احدكم
 صلواته مع صلواتهم و صيامه مع عيامهم يمرقون من الدين [كما
 يهرق] (ن - مروق) السهم من الرمية حتى ان احدكم ينظر
 الى نساءه فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى رصافه فلا يجد فيه شيئا ثم
 ينظر الى نضبه فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى قدرة فلا يجد فيه شيئا
 سبق الفرث و الدم يخرجون على خبر فرقة من الناس آيتهم رجل
 منخدج ازعج احدي يديه مثل ثدى المرأة او كما لبضعة تدور قال ابو
 سعيد رض اشهد سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد اني

بود پس گفت ای پیغمبر خدا عدل کن در بخش کردن فرمود انحضرت
 عذاب باد ترا و کدام کس عدل کند و قتیکه ده عدل کنم پس گفت عمر
 ای پیغمبر خدا حکم ده مرا تا اینکه بزنم گردن او را پس گفت برای
 عمر پیغمبر خدا (د . ح . ل . م) آگاه باش تحقیق برای ذوالخویصره
 هم صحبت خواهد بود کم می پذیرد یکی شما نماز خود را همراه نماز
 او شان و روزه خورد را همراه روزه خود او شان بیرون خواهند گذاشت از دین
 چنانکه بیرون میخورد تیر از شکار تا اینکه تحقیق یکی شما می بیند طرف
 پیکان او پس نمی یابد در او چیزی را پس نگاه میکند طرف سوفا را او پس
 نمی یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف تیر بدون پیکان او پس نمی
 یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف پر او پس نمی یابد چیزی را
 گذاشت ان تیر سرگین را و خون را بیرون خواهند شد بر بهتر ورقه از مردم
 نشانی او شان مردی دقص سیاه چشم خواهد بود یکی هر دو دست او مانده
 پستان زن خواهد بود یا مانده پارگی گوشت حرکت خواهد کرد گفت ابو
 سعید (ح . و) شاهد باش شنیدم این را از پیغمبر خدا (د . ح . ل . م)

كنت مع علي ابن ابيطالب رضه حين قاتلهم فارس الى القتلي
فاتي به علي النعت الذي نعت رسول الله صلعم *

۱۷۴ — انبأنا الحارث بن مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن
ابن وهب. قال اخبرني عمرو بن الحارث عن بكر بن الاشج عن
بشر بن سعيد عن عبيد الله بن ابي رافع مولى رسول الله صلعم
ان الحرة ربة اما خرجت على علي بن ابيطالب رضه فقالوا لا حكم
الا لله قال علي رضه كلمة حق ازديها باطل ان رسول الله صلعم
وصف اناسا اني لا اعرف صفاتهم في هؤلاء الذين يقولون الحق
بالسنتم لا يجوز هذا منهم و اشار الى حلقه من ابغض خلق الله
الابه منهم رجل اسود احدى يديه كابين شاة او حامة ثدي فلما

شاهد باش تحقيق من نودم همراه علي پسر ابيطالب بر او سلام رفتيکه قبل
کرد علي ارشان را پس فرستاد علي طرف کشنگان احدي را پس آورد
انکس ابو صنديکه که صفت کرد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) •

۱۷۴ — خبر داد مارا حرث پسر مسكين از روي خواندن برو و من
می شایدم از پسر وهب گفتم پسر وهب خبر داد مرا عمر پسر حرث از
بکیر پسر اشج از بشر پسر سعید از عبيدالله پسر ابي نافع ازاد کرده شده
پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) تحقيق حروریه هرگاه بیرون آمدند بر
پسر ابيطالب پس گفتند حروریه نیست حاتم مگر برای خدا گفتم علي بر او
سلام کلامه حق است اراده کرده شده به او معني باطل تحقيق پیغمبر خدا
(د . خ . ل . م) صفت کرد مردم را تحقيق من نمی شناسم صفت
اوشان را دران گروه چنین گروه که می گویند کلامه حق را به زبان خود
به نچار می کند این کلامه از اینجا و اشارت کرد طرف خلق خود بغیر
اوشان مرد است سیاه قام یکی هر دو دست او مانند نون گوشت بزیا مانند
سر پستان پس هرگاه مثل کبرن ارشان را علي گفتم بدگرود پس دیدم.

قائلهم علي رضه قال انظروا فانظروا فام يجدوا شيئا قال ارجعوا
والله ما كذبت ولا كذبت مرتين او ثلثا ثم وجدوه في خربة فاتوا
به حتى وضعوه بين يديه قال عبید الله انا حاضر ذلك من امرهم
و قول علي فيهم *

۱۷۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن معاوية
بن يزيد قال حدثنا علي بن هشام عن الاعمش عن خيثمة عن
سويد بن غفلة قال سمعت عليا رضه يقول اذا حدثتكم عن نفسي
فان الكرب خذوة و اذا حدثتكم عن رسول الله صلعم فلان اخر من
السماء احب الي من ان اكذب علي رسول الله صلعم اقول عليه
ما لم يقل رسول الله صلعم سمعت رسول الله صلعم يقول يخرج
[قوم احداث] (ن - قوم في آخر الزمان احداث) الاسنان سفهاء

مردم پس نیاقتند در اوشان چیزی را گفت علي مرتضی باز روید قسم
خدا است نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم دو دفعه فرمود یا سه دفعه پس
یا فتند او را در ویرانه پس آوردند او را تا اینکه نهادند او را بر روی حضرت
علي گفت عبد الله من حاضر ابن ماجرا بودم از حکم اوشان و فرمودن
علي مرتضی در ایشان *

۱۷۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد
پسر معاوية پسر يزيد گفت محمد حدیث کرد مرا علي پسر هشام از اعمش
از خيثمة از سويد بن غفلة گفت سويد شنیدم علي را برو سلام مي فرمود
و قديکه حدیث کردم شما را از ذات خود پس تحقیق جنگ فریب است و
و قديکه حدیث کردم شما را از پیغمبر خدا (د . ح . ل . م) پس هر ایده
اگر آفتم از آسمان بهتر است طرف من از اینکه دروغ گویم در پیغمبر خدا
(د . ح . ل . م) گویم بر آنحضرت آنچه که نگفت پیغمبر خدا (د . ح . ل . م)
شنیدم پیغمبر خدا را (د . ح . ل . م) میگفت قوم در آخر

الاحلام يقواون من قول خير البرية يقرؤون القرآن لايجاوز ايم اللهم
 حناجرهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فان ادركتهم
 فاقتلهم فان في قتلهم اجرا لمن قتلهم عند الله يوم القيامة *

ذكر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۱۷۶ — انبانا احمد بن سليمان والقاسم بن زكريا قال حدثنا
 عبيد الله عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن سويد بن غفلة عن علي
 قال قال رسول الله صلعم يخرج قوم في اخر الزمان يقرؤون القرآن
 لايجاوز تراقيهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية
 قتالهم حق على كل مسلم * خالفه يوسف بن ابي اسحاق فادخل
 بين ابي اسحاق و بين سويد بن غفلة عبد الرحمن بن مروان *

زمان جوانان کم خودان خواهند گفت از فرمودن بهتر خلق خوانند قران
 را نه تجاوز خواهند کرد ايمان اوشان حنجره و حلقوم اوشان را بيرون
 خواهد گذشت از دين چنانکه بيرون مي گذرد تير از نشانه پس اگر يابي
 تو اوشان را پس قتل کن اوشان را پس تحقيق که در کشتن اوشان ثواب
 است براي انکس که قتل کند اوشان را نژدبک خدا روز قيامت *

ابن زکریا اختلاف علی ابي اسحاق است درين حديث

۱۷۶ — خبر داد ما را احمد پسر سليمان و قاسم پسر زكريا گفت
 احمد و قاسم حديث کرد ما را عبد الله از اسرائيل از ابي اسحاق از سويد
 پسر غفلة از علي پسر سلام گفت علي گفت پيغمبر خدا (ص . دل . م)
 بيرون خواهند آمد قوم در اخر زمان خواهند خواند قران نه تجاوز خواهد
 کرد چنبر کردن ايشان را بيرون خواهد گذشت از اسلام چنانکه ميگذرد
 تير از شکار کشتن اوشان حق است بر هر مسلمان . خلاف کرده او را ابو يوسف
 پسر اسحاق پس داخل کرد در ميان ابي اسحاق و در ميان سويد پسر غفلة
 پسر عبد الرحمن پسر مروان *

۱۷۷ — انبانا زکریا بن یحییٰ قال حدثنا محمد بن
 الاعلا قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابيه عن ابي اسحاق
 عن ابي قیس الازدی عن سوید بن غفلة عن علي رض عن النبي
 صلعم قال يخرج في اخر الزمان قوم یقرؤن القرآن لا یجاوزوا قلوبهم
 [یخرجون من الدین كما یخرج] (ن - یمرقون من الدین
 مروق) السهم من الرهية فتالهم حق علی کل مسلم *

۱۷۸ — اخباری احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن یحییٰ
 الاخباری قال حدثنا محمد بن یحییٰ عن ابراهیم بن
 عبد الاعلی عن طارق بن زیاد قال خرجنا مع علي الى الخوارج
 فقتلهم ثم قال انظروا فان نبی الله قال انه سیخرج قوم یتكلمون
 بالحق لا یجاوزوا قلوبهم یخرجون من الحق كما یخرج السهم من

۱۷۷ — خبر داد مارا زکریا پسر یحییٰ گفت زکریا حدیث کرد مارا
 محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد مارا ابراهیم پسر یوسف از پدر
 خود از ابي اسحاق از ابي قیس از نبی از سوید پسر غفله از علی از نبی
 برو سلام گفت آنحضرت بیرون خواهند آمد در اخر زمان قومی خواهند
 خواند قرآن را نه تجاوز خواهد کرد قرآن چند برگردن ایشان را خارج
 خواهند شد از دین چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار کشتن ارشان حق
 است بر هر مسلم *

۱۷۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
 احمد پسر یحییٰ گفت احمد حدیث کرد مارا محمد بن یحییٰ حدیث
 کرد مارا اسرائیل از ابراهیم پسر عبد الاعلی از طارق پسر زیاد گفت زیاد
 خارج شدیم همراه علی (خه و) طرف خوارج پس قتل کرد علی ارشان
 را پسترفرمود نظر کنید پس تحقیق نبی الله برو سلام فرمود تحقیق
 شان اینست که خارج خواهد شد قوم کلام خواهند کرد به حق
 به تجاوز خواهد کرد ان کلام حلقهای ایشان را بیرون خواهند گذاشت از

الرمية صيماهم ان فبهم رجلا اسود مخدج اليد في يده شعرات سود
انكان هو فقد قتلتم شر الناس و ان لم يكن هو فقد قتلتم خير
الناس فبكيانا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا المخدج فخررتنا سجدوا
و خر علي رضه معذا ساجدا غير انه يتكلمون بكلمة الحق *

۱۷۹ — انبانا الحسين بن مدرک قال حدثنا يحيى
بن حماد قال اخبرنا ابو عوانة قال اخبرني ابو سليم البلخي قال
اخبرني ابي انه كان مع علي رضه يوم النهروان قال و كنت قبل
ذاك اصارع رجلا على يده شيبى فقلت ما شان يدك قال اكلها
بعير فلما كان يوم النهروان و قتل علي الحرة فخرج علي قتلهم
حين لم يجد ذي الثدي فطاف حتى وجده في ساقية فقال

حق چنانکه بیرون میگردد تیر از شکار نشانی اوشان ایست تحقیق در میان
اوشان مردیست سیاه قام ناقص دست در دست او موی های سیاه اگر
بود او پس تحقیق خواهید کشت شما زبونتر مردم را و اگر نبود او پس
تحقیق قتل خواهید کرد شما بهتر مردم را پس گریه کردیم پسر فرمود علی
طلب کنید انرا و جوئید پس طلب کردیم و جستیم پس یافتیم ناقص را پس
افتادیم سجده کنندگان و افتاد علی همراه ما سجده کننده سوای اینکه
تحقیق شان ایست که کلام میکردند آن فرقه بکلمه حق .

۱۷۹ — خبر داد مارا حسین پسر مدرک گفت حسین حدیث کرد مارا
یحيى پسر حماد گفت يحيى خبر داد مارا ابو عوانه گفت ابو عوانه خبر
داد مرا ابو سليم پسر ملبخ گفت ابو سليم خبر داد مرا پدر من تحقیق
او بود همراه علي (خه و) روز جنگ نهروان گفت پدر من و بودم پیش این
کشتي مي کردم مردی را و بر دست او چیزی بود پس گفتم چه حالت
دست تو است گفت او خورد انرا شتر پس هرگاه شد روز جنگ نهروان قتل
کرد علي مرتضى فرقه حروریه را پس خارج شد علي بر کشتگان اوشان
وقتیکه نیافت ذی الثدی را و طواف کرد تا اینکه یافت او را هر زمین پست

صدق الله عزوجل و باغ (سول الله صلعم و قال و في منكبيه ثلث شعرات من حامة الندي ثواب من قتلهم) ن - قاتلهم *

۱۸۰ — ابانا عاي بن المنذر قال حدثنا ابو الفضيل (ن - ابن فضيل قال حدثنا عاصم بن كليب الحرمي عن ابيه قال كنت عند علي رضي جالسا ان دخل رجل عليه ثياب السفر و علي رضي يكلم الناس و يكلمونه فقال يا امير المؤمنين ائذن لي ان انكلم فلم يلبث اليه و شغله ما هو فيه فجلس الي رجل فسأله ما خبرك فقال كنت معتمرا فلقيت عايشة فقالت هؤلاء القوم الذين خرجوا في ارضكم بما يسمون حرورية قلت خرجوا في موضع يسمى حرورا فسمي بذاك فقالت طوبى لمن شهد منكم يعنى هلكتهم لو شاء

پس گفت راست گفتم جدا غائب و بزرگ و رساند پیغمبر خدا (د۰ خ۰ ل۰ س۰) بر گفت آنحضرت و در شأنه اوصیه هدی های اند از سر پستان ثواب است آنکس که مدد خواهد کرد آنها را *

۸۰ — خبر داد مارا عاي پسر منذر گفت علي حديث کرده مارا ابو الفضيل (ن - پسر فضيل) گفت حديث کرد مارا عاصم پسر کليب حرمي از پدر خود گفت پدر او بودم نزدیک علي (خ۰ و) ششمنه نامگاه داخل شد مردی و در او پارچه سفر بود و ثلثي (ح۰ و) کلام میکرد مردمان را و آلام میکردند مردمان او را پس گفت اي ایدو المؤمنین ایا حکم میدهی مرا اینکه کلام کنم پس نه التفات فرمود علی طرف او و مشغول داشت او را آن چیز که دزدان چیز بود پس گشت طرف مردی پس سوال کرد او را چیست خبر تو پس گفت بودم عمره کننده پس ملاقات کردم حضرت عایشه را پس گفت عایشه آن گروه چاین که خارج شدند در زمین شما چرا تم نهادد آنها را حروریه گفتیم خارج شدند هر گاه که نام نهاده شد آن مکان حرور پس دام نهاده شد حروریه بسبب این پس گفت عایشه خوشی باد آنکس را که حاضر شد هلاک کردن او شان را اگر خواهد

ابن ابیطالب رضه لاخبركم خبرهم فجئت اسأله عن خبرهم فلما فرغ علي رضه قال اين المستاذن فقص عليه كما قص علينا قال اني دخلت على رسول الله صلعم و ليس عنده احد غير عايشة ام المؤمنين فقال لي كيف انت يا علي و قوم كذا و كذا قلت الله و رسوله اعلم ثم اشار بيده و قال قوم يخرجون من المشرق يقرأون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فيهم رجل مخدج كان يده تدي انشدكم بالله اخبرتكم به قالوا نعم قال انشدكم بالله اخبرتكم انه فيهم قالوا نعم فاتيتموني و اخبرتموني انه ليس فيهم فحلفت لكم بالله انه فيهم فاتيتموني به تسحبونه كما نعت لكم قالوا نعم قال صدق الله و رسوله *

پسر ابیطالب (خ و) هوایده خبر کرد شما را خبر اوشان را پس آمدم که سوال کنم حضرت علي را از خبر اوشان پس هرگاه فارغ شد علي (خ و) گفت کجا است طلب اذن کننده پس قصه کرد بر او چنانکه قصه کرد بر ما گفت علي مرتضی تحقیق من داخل شدم نزدیک پیغمبر خدا (ده خ ل و) و نبود نزدیک او کسی سواء عايشه مادر مؤمنین پس گفت آنحضرت مرا چگونه هستي تو ای علي و قوم چدين و چندان است گفتم خدا و رسول او دانا قواست پسترا اشارت فرمود بدست خود و گفت قوم خارج خواهند شد از مشرق خواهند خواند قران را نه تجاوز خواهد کرد قران چنبر کردن ایشان را یعنی دانه نخواهد بخشید بیرون خواهند گذاشت از دین چنانکه بیرون می گذرند تیر از شکار در ایشان مودی خواهد بود نقص گویا که دست او پستان است قسم می دهم شما را بخدا خبر کردم شما را باین گفتند مردم اری گفت قسم می دهم شما را بخدا خبر کردم شما را که تحقیق ان مرد در میان اوشان است گفتند اری پس آمدید شما مرا و خبر دادید شما مرا که تحقیق او بیست در میان اوشان پس قسم خوردم برای شما بخدا که تحقیق او در میان ایشان هست پس آوردید شما او را میکشیدید او را چنانکه وصف کردم برای شما گفتند مردم اری گفت علي راست فرمود خدا و رسول او *

۱۸۱ — انبانا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو معوية عن
 الاعمش عن زيد بن وهب عن علي بن ابي طالب رض قال لما
 كان بيوم النهروان لقي الخوارج فلم يبرحوا حتى شجروا بالرماح
 فقتلوا جميعا قال علي اطلبوا ذا الثدي فطلبوه فلم يجدوه فقال
 علي رض ما كذبت و لا كذبت اطلبوه فطلبوه فوجدوه في رعدة
 من الارض عايه ناس من القتلى فاذا رجل علي يده مثل مبلات
 المنور فكبر علي رض و الناس و اعجبهم ذلك *

۱۸۲ — انبانا عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى قال حدثنا
 الفضل بن دكين عن موسى بن قيس الحضرمي عن سلامة بن
 كهيل عن زيد بن وهب قال خطبنا علي ءه بمقنطرة الديرجان فقال
 انه قد ذكر لي خارجه يخرج من قبل المشرق و فيهم ذوالثدي

۱۸۱ — خبر داد مارا محمد پسر علاء گفت محمد حديث کرد مارا
 ابو معوية از اعمش از زيد پسر وهب از علي پسر ابيطالب (خ و) گفت
 علي هرگاه شد روز جنگ نهروان که نام شهريست پس نه دفع شدند تا
 اينکه سفته شدند به نيزه ها پس کشته شدند تمام گفت علي (خ و)
 طلب کديد و بچوئيد صاحب پستان را پس طلب کردند مردم او را پس
 نيافتند او را پس گفت علي (خ و) نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم بچوئيد
 او را پس جستند او را پس يافتند او را در زمين پست بر او مردم بودند
 از کشنگان پس ناگاه مردیست بر دست او مانند مویها پروت گربه
 هستند پس تکبير گفتند مردم و در تعجب آورد ايشانرا اين امره

۱۸۲ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى گفت
 عبد الاعلى حديث کرد مارا فضل پسر دكين از موسى پسر قيس حضرمي
 از سلامة پسر كهيل از زيد پسر وهب گفت زيد خطاب کرد مارا علي بر او
 سلام به يل دير جان پس گفت علي مرتضى تحقيق شان اينست که ذکر
 کرده شد مرا فرقه خارجه که بيرون مي آيند از طرف مشرق و درميان

فقاتاهم فقالت الحرورية بعضهم لبعض لا تعلمهم تكلمهم فردوكم
 كما ردكم يوم حرورا فنهي (ن - فشجر) بعضهم بعضا بالرماح فقال
 رجل من اصحاب علي رضه اقطعوا العوالي والعوالي الرماح فداروا
 واستداروا و قتل من اصحاب علي اثني عشر رجلا او ثلاثة عشر
 رجلا فقال على التمسوا المتخدج و ذلك في يوم شات فقالوا لا نقدر
 عليه فركب علي عام بغلة النبي صلعم الشهباء فاتي وهداة من
 الارض فقال التمسوا في هواء فاخرج فقال ما كذبت و لا كذبت
 فقال اعملوا و لا تاكلوا او لا اني اخاف ان تتكلوا لاخبرتكم بما
 قضى الله لكم على لسانه يعنى النبي صلعم و لقد شهدنا أناس
 من اليمن فقالوا كيف يا امير المومنين قال كان هو اهم بغية *

ایشان صاحب پستان است پس جنگ کرد علی رضه اوشانرا پس گفت
 بعض حروریه بعض را نمدانی تو اصحاب علی را کلام میکنی اوشانرا
 پس رد خواهند کرد شما را چنانکه رد کرده بود شما را روز جنگ حرورا
 پس قصد کردند بعض را به بعض نیزه ها پس گفت مردی از اصحاب
 علی (خ . و) بگذارید نیزه ها را و معنی عوالی نیزه ها است پس دور
 کردند و سرنجام دور کردند و کشته شد از یاران علی دوازده یا سیزده
 مرد پس گفت علی بچوئید ناقص را و این ماجرا در روز سرما بود پس
 گفتند مردم نه قادر می شویم بر او پس سوار شد علی بر او سلام سفید
 رنگ خچر نبی (د . خ . ل . م) را که نام او شهباء بود پس آمد پست
 زمین را پس گفت بچوئید در آن گروه مرده پس خارج کرده شد پس
 گفت نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم پس گفت عمل کنید و نه ترک کنید
 عمل را اگر نه تحقیق من خوف کنم بر اینکه ترک خواهید کرد عمل را
 هرائنه خیر کنم شما را بان چیز که حکم کرد خدا برای شما بر زبان او
 یعنی نبی (د . خ . ل . م) و هرائنه تحقیق حاضر شدند ما را مردم از
 یمن پس گفتند چه حال است ای امیر المومنین فرمود علی بود آن
 امر مقصود قر از روی حاجت *

۱۸۳ — انبانا العباس بن عبدالعظیم قال حدثنا عبدالرزاق قال حدثنا عبدالمک بن ابی سلیمان عن سلمة بن كهيل قال حدثنا زيد بن وهب انه كان في الجيش الذین كانوا مع علي رض ساروا الى الخوارج فقال علي يا ايها الناس اني سمعت رسول الله صاعم يقول سيخرج قوم من امتي يقرؤن القرآن ليس قرأتكم الى قراتهم بشيء و لا صلواتكم الى صلواتهم بشيء و لا صيامكم الى صيامهم بشيء يقرؤن القرآن يحسبون انه لهم و هو عليهم و لا يجاوز قراتهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية لو يعلمون الجيش الذين يصيبونهم ما قضى الله لهم على لسان نبيهم لا يتكلمون العمل و آية ذلك ان فيهم رجلا له عضد

۱۸۳ — خبر داد مارا عباس پسر عبد العظيم گفت عباس. حديث کرد مارا عبد الرزاق گفت عبد الرزاق حديث کرد مارا عبد الملك پسر ابی سلمان از سلمه پسر كهيل گفت سلمه حديث کرد مارا وهب تحقيق او بود در لشکر چنین لشکر که بودند همراه علي (خ و) سير کردند طرف خوارج پس گفت علي (خ و) اي مردمان تحقيق من شنيدم پيغمبر خدا (د و خ و ل و م) مي فرمود شتاب است که خارج خواهد شد گروه از امت من خواهند خواند قرآن را نيست قراوت شما طرف قراوت اوشان بچيزي و نه نماز شما طرف نماز اوشان بچيزي و نه روزه شما طرف روزه اوشان بچيزي خواهند خواند قرآن را گمان خواهد کرد تحقيق آن برمي نفع اوشان است و آن ضرر است در اوشان و نه تجاوز خواهد کرد خواندن اوشان چيزي کردن اوشان را بيرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه بيرون می گذرد تير از شکار اگر خواهد دانست لشکر چنين لشکر که جنگ خواهد کرد خارجيان را چه حکم کرد خدا برای اوشان بر زبان نبي اوشان هر ايده ترک کند عمل را و نشان آن اينست تحقيق درميان ايشان مودت است برای او بازو است و نيست برای او دست

و ليس له ذراع على رأس عضده مثل حامة الثدي للمرأة عليه
 شعرات بيض فتذهبون الى معوية و اهل الشام و تتركون هؤلاء
 يخلفونكم في ذرايبكم و اموالكم و الله اني و لارجوا ان يكون هؤلاء
 القوم فانهم قد سفكوا الدم الحرام و اغاروا في سرح الناس فسيروا
 على اسم الله قال سلمة قنزلي زيد بن وهب منزلا حتى مررنا
 على قنطرة و على الخوارج يومئذ عبد الله بن وهب الراسبي
 فقال لهم القوا الرماح و سلوا سيوفكم من جفونها فاني اخاف ان
 يفاشدوكم كما فاشدوا يوم حرورا فرجعوا فوحشوا برماحهم و سلوا
 السيوف و شجرهم الناس يعنى برماحهم فقتل بعضهم على
 بعض و ما أصيب من الناس يومئذ الا رجلا قال علي كره
 التمسوا فيهم المخدج فلم يجدوه فقام علي رضي بنفسه حتى اتا ناسا

بر سر بازری او مابعد سر پستان است برای زن بر او صویها اند سفید
 پس میروند آن قوم طرف معویه و طرف اهل شام و نوبت میبندد آن است
 مسلمانانرا خواهند اذعان در ذریات شما و در مال های شما قسم خدا است
 تحقیق من هرآنکه آمیید می دارم اینکه مابعد آن گروه پس تحقیق اوشان
 تحقیق ریخته خون حرام را و ناراج کردند در مواشی مردم پس سیر
 کنند بر نام خدا گفت سلمه پس نازل کرد مرا رید پسر وهب منوب را
 تا اینکه گذسیم بر پل و بر خوارج آن روز عبد الله پسر وهب راسبی بود
 پس گفت عبد الله برای او دیدد ازید نیزه های را و بر کشیدد شمشیرهای
 حرد را از پیام های آنها پس تحقیق من خوف میکنم اینکه قسم خواهدد
 داد شمارا چنانکه قسم داددد شمارا روز حرورا پس رجوع کردند برای
 جنگ پس دور کردند نیزه های خود را و کشیددد تیغهای را و سفندد
 اوشان مردم عالی مرتضی یعنی به نیزه های اوشان پس نقل کرده شد
 ارشان بر بعض و ده ریخته شد از مردم علی آن روز مگر دو مرد گفت
 عالی بزود گدد ذات اورا بچوئید در میان اوشان ناقص را پس نیافتند

فتلای بعضهم عالی بعض قال جرودهم فوجدوه مما یای الارض فکبر علی
رضه ثم قال صدق الله و یبلغ رسوله هم فقام الیه عبیده السلمانی
فقال یا امیرالمومنین و الله الذی لا اله الا هو لسمعت هذا
الحديث من رسول الله صلعم قال و الله الذی لا اله الا هو
لسمعتہ من رسول الله صلعم حتی استخلفه ثلثا و هو یخلفاء *
۱۸۴ — اخبرنا قتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن
ابن عون عن محمد بن عبیده قال قال علی رضه لولا ان تبطروا
انباکم ما وعد الله الذین یقتلونهم علی لسان محمد صلعم قلت
انتم سمعتمہ من رسول الله صلعم قال ای و رب الکعبة ای و رب
الکعبة ای و رب الکعبة *

مردم اورا پس ایستاده شد علی (خ. و) به ذات خود قا اینکه آمد مردم
کشتگاری بعض اوشان بر بعض بود فرمود بخشید اوشان را پس یافتند مردم
آن ناقص را ازان چیز که منصل بود زمین را پس تکبیر گفت علی
(خ. و) پستتر گفت راست فرمود خدا و رسانیدن پیغمبر بر او سلام
پس ایستاده شد طرف او عبید بن سلمانی پس گفت ای امیرالمومنین
قسم خدا است چنین خدا که نیست معبود بحق مگر او شیدی تو ان
حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت قسم خدا است چنین خدا
که نیست معبود بحق مگر او هرائه شنیدم من این حدیث را از پیغمبر
خدا (د. خ. ل. م) تا اینکه طلب رسم کرد عبیده علی مرتضی را سه
دعه و او قسم می خورد برای عبیده *

۱۸۴ — گفت قتیبه پسر سعید حدیث کرد ما را پسر ابی عدی از پسر
عون ار محمد پسر عبیده گفت محمد گفت علی (خ. و) اگر نه اینکه بخو
کنید شما خیر دهم شما را آنچه که وعده کرد خدا ان مردمان را که قتل
خواهند کرد ان خوارج را بر زبان محمد (د. خ. ل. م) گفت تو
شیدی ان حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) فرمود علی ای قسم
پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است *

۱۸۵ — ابن ابی احمد بن شعیب قال اخبرنا اسمعيل بن مسعود قال حدثنا المعتمر بن سليمان عن عوف قال حدثنا محمد بن سيرين السلماني قال لما كان جئت أصيب أصحاب النهروان قال علي رضي الله عنه فيهم فانهم ان كانوا من القوم الذين ذكرهم رسول الله صلعم فان فيهم رجل مخرج اليد او مؤدون اليد او مؤدون اليد فابتغيناه فوجدناه فدللناه عليه فلما رآه قال الله اكبر الله اكبر الله اكبر لولا ان تبطروا ثم ذكر كلمة معناه لحدثتكم بما قضى الله عز وجل علي لسان رسول الله صلعم لمن ولئى قتل هولاء قلت اذنت سمعته من رسول الله صلعم قال اي رب الكعبة ثلاثا *

۱۸۶ — ابن ابی محمد بن عبید بن محمد قال حدثنا ابو مالك

۱۸۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر مسعود گفت اسمعيل حديث كورد مارا معتمر پسر سليمان از عون گفت عون حديث كورد مارا محمد پسر سيرين سلماني گفت محمد هرگاه بود كه آدم تا برسم صاحب های نهروان را گفت علي (خ و) بچرئيد او را درميان اوشان پس تحقيق اوشان اكو هستند از قوم چنين كه فرمود آنها را پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس تحقيق درميان اوشان مرد بيست ناقص دست يا ناقص دست يا ناقص دست پس جستيم اورا پس يافتيم اورا پس دلالت كندايديم علي را بر او پس هرگاه ديد حضرت علي اورا گفت الله اكبر الله اكبر الله اكبر اگونه فخر كديد شما پسترد ذكر كرد كلمه را معني او هر اينه حديث كنم شما را بان چيز كه فرمود خدا غالب و بزرگ بر زبان پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) براي آنكس كه نزديك شد كشتن آن گروه را گفتم تو شنيدى تو آن حديث را از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) گفت علي رضي الله عنه قسم پروردگار كعبه است سه دفعه فرمود اين كلمه را *

۱۸۶ — خبر داد مارا محمد پسر عبید بن محمد گفت محمد حديث

و هو عمر بن هاشم عن اسمعيل و هو ابن ابي خالد قال اخبرني عمر بن قيس عن المنهال بن عمرو عن ذر بن جعفر بن جيش انه سمع عليا رضي بقول انا قباب بن الغنّة لولا انا ما قوتل اهل النهروان لولا اني اخشي ان تتركوا العمل لاخبرتكم بالذي قضي الله عز وجل على لسان نبيكم صلعم لمن قاتلهم مبصرًا لصلاتهم عارفاً بالهدى الذي نحن عليه*

ذکر مناظره عبد الله بن عباس رضه الحروية و احتجاجه عليهم فيما انكروا على بن ابي طالب رضه

۱۸۷ — انبانا عمرو بن علي قال حدثنا عبدالرحمن بن المهدي قال حدثنا عكرمة بن عمار قال حدثنا ابو زبيل قال

کرد مارا ابو ملك و او عمر پسر هاشم است از اسمعيل و او پسر خالد است گفت اسمعيل خبر داد مارا عمر پسر قيس از منهال پسر عمرو از ذر پسر جعفر پسر جيش تحقيق اور شايد علي را (خو) ميگفت من قبه يعنى حافظ چشمه فتنه ام اگر نه بودمى به كشته مى شدند اهل نهروان اگر به تحقيق من خوف كنم اياكه نراك حواهديد كرد عمل را هرايد خبر كنم شما را با چيزكه حكم كرد خداى غالب و بزرگ بر زبان نبي شما (خو) برامى آنكس كه فذل كرد اوشان را در حاليكه بيدنده بون نماز اوشان را شناسنده بود به هدايت اوشان چدين هدايت كه ما بر او ايم *

اين ذكر مناظره و بحث کردن عبد الله بن عباس است
فرقه حوریه را و صحبت آوردن عبد الله بن عباس (خو) در آن
چيز كه انكار کردند اوشان على پسر ابي طالب را (خو)

۱۸۷ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث کرد مارا عبد الرحمن پسر مهدي گفت عبد الرحمن حديث کرد مارا عكرمة پسر عمار گفت عكرمة حديث کرد مارا ابو زبيل گفت ابو زبيل حديث کرد مارا

حدثني عبد الله بن عباس رضي الله عنهما قال لما خرجت الحرة و اعتزلوا في دار و كانوا ستة الاف فقلت لعلي عمه يا امير المؤمنين ابرو بالصلوة لعلي اكام هؤلاء القوم قال ابي اخافهم عليك قلت كلا فلبست و ترجلت و دخلت عليهم في دار نصف النهار وهم ياكلون فقالوا مرحبا بك يا ابن عباس فما جاء بك قلت لهم اتيتكم من عند اصحاب النبي صلعم و المهاجرين و الانصار و من عند ابن عم رسول الله صلعم و صهرة الذي انزل فيهم القران و هم اعلم بتدويره منكم و ليس فيكم رجل منهم لا يباغكم ما يقولون و ابلغهم ما تقولون فانتمحا لي نفر منهم قلت هاتوا ما تفقمون علي اصحاب رسول الله صلعم و ابن عمه قالوا ثلث قلت ما هن قالوا اما احديهن

عبد اللد پسر عباس (خ . و) گفت هرگاه خارج شد فرقه حوریه و جمع شدند در مکانی و بودند شش هزار مردم پس گفتم علی را بر او سلام ای امیر المؤمنین سرد کن نماز را بعدی نماز ظهر بدیر حران شاید که من کلام کم انگروه را گفت علی رضه تحقیق من خوف میکنم اوشان را از قتل برتر گفتم نه چنان پس جامه پوشیدم و شانه کردم موی را و داخل شدم بر اوشان در مکانی نصف روز و اوشان می خوردند طعام را پس گفتم خورشی باد ترا ای ابن عباس پس چه چیز آورد فرا گفتم برای اوشان آمدم نزد شما از نزد صاحب خانه نبی (د . خ . ل . م) و از نزد هجرت کدخدگان و یاری کدخدگان و از نزد پسر عم رسول خدا (ن . خ . ل . م) داماد آنحضرت چنین که نازل کرده شد در اوشان قرآن و اوشان دانا ترا ۵ بخاریل قرآن از شما و نیست در شما مردی از اوشان هر اینه رسانم شما را آنچه که می گویند اوشان و رسانم اوشان را آنچه می گویند شما پس جدا شدند برای من جدا بعد از اوشان گفتم بیارید چه اعتراض میکنند بر اصحاب پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و بر پسر عم او گفتم آن مردم سه اعتراض از آن گفتم چه این آنها گفتمند اما یکی از آنها پس تحقیق علی مرتضی

فانه حکم الرجال في امر الله عز وجل و قال الله تعالى ان الحكم الا لله ما شان الرجال والحكم قامت هذه واحدة قالوا و اما الثانية فانه قاتل و لم يسم و لم يغتم فان كانوا كفارا فقد حل سببهم وان كانوا مومنين فما حل سببهم ولا قتالهم قلت هذه اثنتان فما الثالثة فقالوا محي نفسه من امير المؤمنين فان لم يكن امير المؤمنين فهو امير الكافرين قامت هل عندكم شئ غير هذا قالوا حسبنا هذا قامت لهم ارايتم ان قرأت عليكم من كتاب الله عز وجل و ساء فبیه صلعم ما يرد قواكم اترجعون قالوا نعم قلت اما قواكم حکم الرجال في امر الله فاني (ن - فانا) اقرأ عليكم كتاب الله عز وجل انه قد مير الله حكمه الى الرجال في شئ ثمنه ربع درهم فامر الله

حکم کرد مردمان را در حکم خدا غالب و بزرگ و گفت خدا بزرگ نیست حکم مگر برای خدا چه حال مردمان است و حکم است گفتیم این اعتراض یکی است گفتند آن مردم و اما دویم اعتراض پس تحقیق عالی فعل کرد و نه بدی کرد و نه قاراج کرد پس اگر بودند آن مردم کافران پس تحقیق حلال شد بدی ارشان و اگر بودند آن مردم مسلمانان پس نه حلال شد بدی ارشان و نه کشان ارشان گفتیم این اعتراض دو اند پس چیست اعتراض سوم پس گفتند هو خود ذات خود را از امیر المؤمنین پس اگر نیست امیر المؤمنین پس او امیر کافران است گفتیم ایا نزد شما چیزی است سویی این سه اعتراض گفتند انها کدایت میکند ما را این گفتیم برای ارشان اگر بخوانم بر شما از کتاب خدای غالب و بزرگ و ساء بپی او (د - خ - ل - س) آنچه نیز که رد کند قول شما را ایا باز خواهید گشت گفتند ارے گفتیم اما قول شما حکم کرد عالی مردمان را در حکم خدا پس تحقیق من می خوانم بر شما کتاب خدای غالب و بزرگ تحقیق : ان نیست تحقیق گرداید خدا حکم خود را در چیزیکه قیمت

عروجل ان يحكموا فيه الرجال قال الله تعالى يا ايها الذين
 امنوا لا تقتلوا الصبد و انتم حرم و من قتله منكم متعمدا فجزاء
 مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم الاية فكان من حكم
 الله تعالى ان صيرة الى الرجال يحكمون فيه لو شاء احكم فيه
 فجاز فيه حكم الرجال انشدكم بالله احكم الرجال في صلاح ذات
 البين و حقن دمائهم افضل ام في ارنب قالوا بل هذا افضل و
 في المرأة و زوجها و ان خفتن شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهله
 و حكما من اهلها ان يريدا اصلاحا يوفق الله بينهما الاية فنشدتكم
 بالله احكم الرجال في صلاح ذات بينهم و حقن دمائهم افضل من
 حكمهم في بضع امرأة اخرجت من هذه قالوا نعم قلتم و اما

اوربع درهم است پس حکم کرد خدای غالب و بزرگ اینکه حکم کنند در
 ان چیز مردمان گفت خدا تعالی ای انکسایکه ایمان آورده نه قتل کنید
 شکار را در حالیکه شما احرام بسته اید و انکس که قتل کرد صید را پس
 بر او جزاء ان مثل آنچه است که ذل کرد از چهار پایه حکم کند باو
 جزاء دو صاحب عدل از شما نا آخر الایه پس بود از حکم خدا تعالی
 اینکه گردانید اورا طرف مردمان حکم کنند در او اگر می خواست خدا
 هرینه حکم می کرد در او پس درست شد در او حکم مردمان در صلاح
 کردن در میان مردم مسلمانان و باز داشتن خون های ایشان بهتر است
 یا حکم مردم در خرگوش گفتند بلکه ان بهتر است و تحقیق گردانید خدا
 حکم را در زن و زوج او اگر دایید شما ناسازگاری و خلاف در میان مرد
 و زن پس برانگیزانید یک حکم از قوم زوج و یک حکم از قوم زوجه اگر
 اراده دارند باصلاح آوردهن کار زوجین سازگاری افکند خدا در میان زن و
 شوهر نا آخر آیه پس قسم میدهم شما را بخدا ایا حکم مردمان در صلاح
 در میان مسلمانان و باز داشتن خون های ایشان بهتر است از حکم ایشان
 در نکاح زن که خارج کرد ازین نکاح گفتند خوارج اری گفتیم اما قول شما

قواکم قائل و لم یسب و لم یغتم افتسبون امکم عایشة تستحلون
 منها ما تستحلون من غیرها و هی امکم فان قاتم اذا نستحل
 منها ما نستحل من غیرها فقد کفرتم و ان قاتم لیست باهنا
 فقد کفرتم لان الله تعالی یقول النبی اولی بالمومنین من
 انفسهم و ازواجه امهاتهم فانتم بین الضالالتین فاتوا منها بمخرج
 اخرجت من هذه قالوا نعم و اما قواکم مکی نفسہ من ابر
 المومنین فانا اتبکم بمن ترضون نشهد ان نبی الله صلعم یوم
 الحدیبۃ صالح المشرکین فقل لعلی رضه اکتب یا علی هذا ما
 صالح علیه محمد رسول الله فلما کتب قالوا لو نعلم انک
 رسول الله لاطعناک فاکتب محمد بن عبدالله فقال رسول الله صلعم

قتل کرد و نه بندی کرد و ده تاراج ایا پس بندی خواهید کرد مادر خود
 عایشه را و حلال میدارید از او آنچه که حلال میدارید از غیر او و حال
 آنکه عایشه صدیقه مادر شما است پس اگر خواهید گفت حلال میداریم
 از او آنچه که حلال میداریم از غیر او پس تحقیق که کافر شدید و اگر
 خواهید گفت نیست عایشه رضه مادر ما پس تحقیق که کافر شدید شما
 برای اینکه تحقیق خدا تعالی می گوید نبی بهتر است به مومنان از ذات
 های ایشان و زوجه های او مادر های ایشان اند پس شما در میان دو
 گمراهی هستید پس بپارید ازان جواب را ایا بیرون امدم ازین سوال
 گفتند اری و اما گفتن شما محو کرد ذات خود را از امیر المومنین پس
 من می ارم برای شما در جواب انکس را که راضی شوید شاعدی میدهم
 تحقیق نبی خدا (د . خ . ل . م) روز حدیبیه صالح کرد کافران را پس
 گفت انحضرت برای علی (خ . و) ندویس ای علی این آنچه است که
 صالح کرد برو محمد پیغمبر خدا پس هرگاه نوشت علی مرتضی گفتند کفار
 که اگر دانیم ما که تحقیق تو پیغمبر خدا هستی نه طعن کنیم ترا پس

اهج يا علي رسول الله اللهم انك تعلم اني رسولك امح يا علي
 و اكتب هذا ما صالح عليه محمد بن عبد الله - و الله لرسول الله
 صلعم خبر من علي و قد صحى نفسه و لم يكن صحوة ذلك صحواً
 من النبوة اخرجت من هذه قالوا نعم فرجع منهم الفان و
 خرج سائرهم فقتلوا على ضلالتهم قتلهم المهاجرون و الانصار *

ذكر الاخبار المؤيدة اما تقدم وصفه

۱۸۸ — حدثنا ابو معوية صالح قال حدثنا عبد الرحمن بن
 صالح قال حدثنا عمرو بن هاشم الجشني عن محمد بن اسحاق
 عن محمد بن كعب القرظي عن علقمة بن اسحاق (ن - قيس)
 قال قلت لعلي رضي الله عنه انك و بين ابن اكلة الاكباد حكما

بذويس محمد پسر عبد الله پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - م) صحو
 کن ای علی لفظ رسول الله را ای بار خدا تحقیق تو میدانی تحقیق
 پیغمبر تو ام صحو کن ای علی و بذویس این آنچه است که صالح کرد
 بر او محمد پسر عبد الله و قسم خدا است هر آنکه پیغمبر خدا (د - خ -
 م) بهتر است از علی و حال آنکه تحقیق صحو کرد انحضرت ذات
 خون را و نبود این صحو از نبوة ابا خارج شدم از این اعتراف گذرد ای
 پس رجوع کرد ادان خوارج دو هزار و خارج شدند باقی او شان پس قتل
 کرده شدند بر کمرهای خود قتل کردند او شان را فرقه مهاجرون و انصار •

این که خبرهای تأیید کننده است برای آنچه بزرگتر مقدم شد وصف او

۱۸۸ — حدیثی است از ابو معویه صالح گفت ابو معویه حدیث کرد
 ما را عبد الرحمن پسر صالح گفت عبد الرحمن حدیث کرد ما را عمرو پسر
 هاشم جشنی از محمد پسر اسحاق از محمد پسر کعب قرظی از علقمه پسر
 اسحاق (ن - قیس) گفت علقمه گفتم علی را (خ - و) ای میکدی میان
 خود و میان پسر خورنده جگرها حکم را گفت حضرت علی تحقیق من

قال اني كنت كاتب رسول الله صلعم يوم الحديبية فكتبت هذا ما صالح عليه محمد رسول الله [فقالوا لو نعلم] (ن - فقال سهيل لو علمنا) انه رسول الله ما قاتلناه امحها فقلت هو و الله رسول الله و ان رغم انفك لا و الله لا امحوها فقال لي رسول الله صلعم اني مكانها فاريته فمحاها و قال اما لك مثلها ستاتيها مضطهدا *

۱۸۹ — اباننا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن المثني و محمد بن يسار قالا حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت البراء رض قال لما صالح رسول الله صلعم اهل الحديبية و قال ابن بشار اهل مكة كتب علي كتابا بينهم قال فكتب محمد رسول الله فقال المشركون لا تكتب محمد رسول الله لو كنت رسول الله ام

بودم فويسندو پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) روز حديبيه پس نوشتم اين انچه است كه صالح كرد پيران محمد پيغمبر خدا پس [گفتند اگر دانيم] (ن - گفت سهيل اگر ميدانستم) كه تحقيق او پيغمبر خدا است نه جنگ كنيم اورا محو كن ان لفظ را پس گفتم انحضرت قسم خدا است پيغمبر خدا است و اگر خاك الود شود يعني تو قسم خدا است نه محو خواهم كرد ان لفظ را پس گفت مرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بنما مرا مكان ان لفظ را پس نمايدم الحضرت را پس محو فرمود آنرا و فرمود اما تحقيق براي قسم مثل ان شتاب است كه خراهي كرد همين كار را مغلوبا و مقهورا *

۱۸۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر مثني و محمد پسر يسار گفتند ان هر دو حديث كرد مارا شعبه از ابي اسحاق گفت شنيدم براء را (خ . و) گفت هرگاه صالح كرد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) مردم حديبيه را و گفت پسر يسار اهل مكة را نوشت علي كتاب را درميان ايشان گفت پس نوشت محمد رسول الله پس گفت شركت كنندگان منويس محمد رسول الله اگر بودي تو پيغمبر خدا به

نقاتلك فقال لعابي رض أممكه فقال ما انا بالذي اسكوه فمحاها
 رسول الله صلعم بيده فصالحهم على ان يدخل هو واصحابه ثلاثة
 ايام و لا يدخلونها الا بجلبان السلاح فسألته و قال ابن بشار فسأله
 ما جلبان السلاح قال القراب بما فيه *

۱۹۰ — حدثنا احمد بن سليمان ارهاوي قال حدثنا عبيد الله
 بن موسى قال انبانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن البراء بن
 عازب رض قال اعتمر رسول الله صلعم في ذي القعدة فاتى
 اهل مكة ان يدعوه ان يدخل مكة حتى قاضاهم (ن - واصلهم)
 على ان يقيم (ن - يقيموا) بها ثلاثة ايام فلما كتبوا الكتاب كتبوا

جنگ مي كرديم ترا پس گفتم انحضرت علي را (خ . و) محو کن لظ
 رسول الله را پس گفتم علي مرتضى من نه آنکس ام که محو کنم ان لعظ
 واپس محو کرد انرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) به دست مبارک
 خود پس صالح کرد انحضرت مشرکان را برايدکه داخل شود انحضرت و
 اصحاب او مکه را سه روز و نه داخل شوند انرا مگر به کيسه های ساز
 جنگ پس سوال کردم انحضرت را (و گفتم ابن بشار راوی سوال کردند
 مشرکان انحضرت را) چیست جلبان السلاح گفتم انحضرت کيسه ها است
 بالچيز که درو است *

۱۹۰ — حديث کرد مارا احمد پسر سليمان ارهاوي گفتم احمد حديث
 کرد مارا عبيد الله پسر موسى گفتم عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از
 ابي اسحاق از براء پسر عازب (خ . و) گفتم عمه کرد پيغمبر خدا
 (د . خ . ل . م) در ماه ذي قعدة پس آمد اهل مکه را ايدکه بگذارند انحضرت
 را ايدکه داخل شود انحضرت مکه را تا ايدکه حکم کرد انحضرت اوشان را
 برايدکه قايم شود انحضرت مکه را سه روز پس هرگاه نوشتند مسلمة انان

هذا ما قضى عليه محمد رسول الله قالوا لا نقر بها لو نعلم انك رسول الله ما منعناك شيئا ولكن انت محمد بن عبد الله قال اذا رسول الله و اذا محمد بن عبد الله و قال لعلي اسمح رسول الله قال لا والله لا اصحو ابدا فاخذ رسول الله صلعم الكتاب فمحاها و ليس يحسن ان يكتب و كتب مكان (رسول الله) (بن عبد الله) و كتب هذا ما قضى عليه محمد بن عبد الله ان لا يدخل مكة بالسلاح الا بالسيف في القراب و ان لا يخرج من اهلها منها باحد ان اراد ان يتبعه و لا يمنع احدا من اصحابه ان اراد ان يقيم فلما دخلها و مضى الاجل اتوا عليا عليه السلام فقالوا قل لصاحبك فليخرج عنا فقد مضى

کتاب را نوشتم این چیز است که حکم کرد بر او محمد رسول الله گفتند نه اقرار میکنم به رسول الله اگر دانیم که تحقیق تو پیغمبر خدا هستی نه منع کنیم تو را چیزی را و لکن تو محمد پسر عبد الله هستی گفت انحضرت من رسول الله ام ومن محمد پسر عبد الله ام و گفت انحضرت علي را محو کن لفظ رسول الله را گفت علي (خ و) قسم خداست نه محو خواهم کرد انرا همیشه پس گرفت پیغمبر خدا (د و خ و ل و م) کتاب را پس محو کردند او را و نه خوب بود اینکه به نويسد انحضرت پس نوشت مکان (رسول الله) (پسر عبد الله) را و نوشت این چیز است که حکم کرد بر او محمد پسر عبد الله اینکه نه داخل شود انحضرت مکه را به ساز جنگ . مگر نه شمشیر در پیام و اینکه نه خارج شود کسی از اهل مکه به کسی اگر اراده کند انکس اینکه تابع شود انکس را و نه منع کند انحضرت کسی را از اصحاب خود اگر اراده کند انکس اینکه قیام نماید در مکه پس هرگاه داخل شد انحضرت مکه را و گذشت مدت سه روز آمدند کنار بزد علي بر او سلام پس گفتند بگو صاحب خود

الاجل فخرج (سول الله صلعم فتبعته ابنة حمزة ينادي ياعم ياعم
فتأراها (ن - فاخذ بيدها) عاي رض فاخذها بيده فقال لفاطمة
عابها السلام دونك ابنة عمك فحماها فاختم فيها عاي و زيد
و جعفر رضى الله عنهم فقال علي انا اخذ و هي ابنة عمي و قال
جعفر ابنة عمي و خالتها تحتي و قال زيد ابنة خي فقصي بها
(سول الله صلعم لخالتها و قال الخالة بمنزلة الام ثم قال لعلي رض
انت مني و انا دنك و قال لجعفر اشبهت خالتي و خالتي و
قال لزيد انت اخوانا و مولانا فقال علي الا تزوج بنت حمزة فقال
انها بنت اخي من الرضاعة * قال ابو عبد الرحمن خالفه يحيى
بن ادم قزويني آخر هذا الحديث فروى عن اسرائيل عن

را بايد که خارج شود از میان ما پس تحقیق گذشت مدت پس بیرون
آمد پیغمبر خدا (ده . خ . ل . م) پس نابع شد الحضرت را دختر حمزة
ندا میکرد ای عمو ای عمو پس رسید ادرا عاي (خ . و) پس گرفت او را
علي مرخصی به دست خود پس گفت فاطمه زهرا را بر او سلام نزدیک
نست دختر عمو تو پس برداشت حضرت فاطمه آنرا پس مذاقشه کرد دران
دختر علي و زيد و جعفر (خ . و) پس گفت علي من گرفتم او را و این
دختر عمو من است و گنت جعفر دختر عمو من است و خالک او زید من
است و گفت زید دختر برادر دست پس حکم کرد پیغمبر خدا (ده . خ . ل . م)
بان دختر که او برای خاله اوست و فرمود خاله به دره مادر است پستو
گنت برای علي (خ . و) تو از من است و من از تو ام و گنت جعفر را
مشابه هستي نو پیدایش مرا و خودی مرا و گنت برای زید تو برادر ما
هستي پس گفت علي مرخصی ایا زوج نمی کنی دختر حمزة را پس فرمود
الحضرت تحقیق او دختر برادر من است از شیر دهی . گفت ابو
عبد الرحمن خلاف کرد آن - دبت را يحيى پس و ادم قزويني اخرا من

ابی اسحاق عن هانی بن هانی و هبیره بن مریم عن علی رض *
 ۱۹۱ — انبانا محمد بن عبد الله بن المبارک قال حدثنا یحیی
 هو ابن ادم قال حدثنا اسرائیل عن ابي اسحاق عن هانی بن
 هانی و هبیره بن مریم عن علی رض انهم اختصموا فی ابنة
 حمزة فقضى بها رسول الله صلعم اخطاؤها و قال ان الخالة ام
 قلت یا رسول الله الا تزوجها قال انها لا یحل ای انها ابنة اخي
 من الرضاعة قال و قال ای انت مني و انا منك و قال لزيد
 انت اخونا و مولانا و قال لجعفر اشبهت خلقي و خلقي هذا اخرا
 الكتاب و صلى الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله و اصحابه اجمعین *

حدیث را پس روایت کرد یحیی از اسرائیل از ابی اسحاق از هانی پسر
 هانی و هبیره پسر مریم از علی (ح . و) *

۱۹۱ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الله پسر مبارک گفت محمد
 حدیث کرد مارا یحیی و او پسر آدم است گفت یحیی حدیث کرد مارا
 اسرائیل از ابی اسحاق از هانی پسر هانی و هبیره پسر مریم از علی (ح . و)
 تحقیق ایشان مذاقشه کردند در دختر حمزه پس حکم کرد باو پیغمبر خدا
 (ح . ل . م) برای خاله او و فرمود تحقیق خاله مادر است گفت ای
 پیغمبر خدا ای زوج نمیکنی فرمود تحقیق او به حلال است مرا تحقیق
 او دختر برادر من است از شیر دهی گفت علی فرمود انحضرت مرا تو از
 منست و من از تو ام و گفت برای زید تو برادر ما هستی و دوست ما
 هستی و گفت برای جعفر مشایه شدی تو پیدایش مرا و خوبی مرا •
 این احز کتاب است و درود قریب بر سر دار ما و مالک ما که نام
 پاک او محمد است و بر آل او و اصحاب او تمام •
 تم الكتاب بعون الموفق الوهاب

